

جو دنا معد و د حمد ما ازم حضرت مالک الممالک علی الاطلاق
است که صف آرایان معرکه شریعت و حقیقت و لشکر
کشان عرصه ... و طریقت را سلام الله علیهم اجمعین
به تسخیر ممالک قلوب مشرکین و فتح خطط افیدهٔ ملحدین
و کفره با سپاه هدایت و ارشاد فرستاد تا بضرب رقاب
معاندان ... نفسانی و کسر اعناق متمردان تخیلات
شیطانی ولایات مذکوره را فتح نموده و قاطنان هم و ساکنان
هم ... را باج ده ایمان و طاعت و خراج گزار توحید و
عبارت ساخته از ظلم ظالمان کفر و ضلالت و جور جائران
عصیان و عوابت نجات بخشیدند و ارواح طیبه و نفوس زاکیه را

در ان امکنه محبوس محبس هوا جس و سجون سحن و ساوس بودند رهائی داده بممالک مامون المسالک صالح وسعدا درسانیدند بتخصیص سپه سالار خیل انبیا وسرو رفوج اصفیا در ملک ختم نبوت کامرو او در گشو را ستدامت رسالت فرمان فرما محمد المصطفی و احمد المجتبی * شعر * بلغ العلی بکماله * کشف الدجی بجماله * حسنت جمیع خصاله * صلوا علیه و اله * که اخلاص گزینان مکه مبارکه و فرمان بذیران مدینه طیبه و عموم متقبلان اوامر و نواهی و مستمعان احکام الهی را از صحرای خونخوار شرک و معصیت و بیدای بوار کفر و شقاوت بر آورده خوش نشین شهرستان اسلام و ایمان گردانید و صنادید عرب و اکاسرهٔ عجم را بصلابت * انا النبي بالسيف * و گردن کشان آفاق و جباران عالم را بمهابت * نصرت بالرعب * مطیع و خوار و تبار بانه * حتي يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون * منقاد و باج گذار ساخت * شعر * شاها بجهان در نبوت بستی * وز معجزه جان دشمنان را خستی * شاهانه مه دو هفته کردی بدو نیم * مردانه مصاف بدر را اشکستی * امابعد افل الخلیقة بل لاشئ فی الحقیقة * ع * دیده از دست ده بسر مالش * ابن محمد ولی احمد الملقب بشهاب الدین

طالش وفقه الله بترک ماسواه و جعل عقباه خیر امن دنیاه
بعز عرض متتبعان وقایع جهان و متفحصان حقایق جهانیان میرساند
که چون رفتن نواب مستطاب مستغنی عن الالقاب
رکن رکین بیت الشرف خلافت کبری امطو انهٔ قایمهٔ
دار السعادت سلطنت عظمی ملجاء عرب و عجم صاحب سیف
و قلم عمدة الممالک میر محمد سعید اردستانی المخاطب من
حضرت الخاقانی بیار وفادار خان خانان سپه سالار تجاوز الله
عن سیئاته الصغار و الکبار و ضاعف نواب حسناته
بالنبی و آله الاطهار بممالک آشام خونخوار با دوازده
هزار سوار و پیاده بار و تا شش ماه بمنطوق (قید الماء اشد
من قید الحدید) محصور طغیان آب بودن و مبتلای بلای اقسام
اسقام و وبا و وغای آشامیان پر دغا و فقدان قوت و غذا
گشتن و به انواع تعب و محن که تقریر از بیان و تحریر از
تبیان آن بعجز و قصور معترف است ممتحن شدن و بمحض کرم
کریم ذو المنن و بفضل مفضل مهیمن از آن گرداب هایل
و چاه بابل رستگاری یافتن از امور غریبه حیرت افزا و واقعه
عجیبه عبرت نماست و بنابر آنکه اظهار این ماجرا بتصریح و کنایت
و ارقام و کتابت مرضی طبع مشکل پسند نواب همت بلند بود

و یقین حاصل بود که این وقایع کماهی و این حقایق کما ینبغی در
افراد واقعهٔ واقعه نویسان و مکاتب دوستان که بهندوستان
بهشت نشان مرسل کردیده مثبت نگشته لهذا این بی مقدار
که از حصار آن سفر کثیر الاخطار از حین توجه بهم آشام
تا هنگام ارتحال نواب خجسته فرجام بدار السلام شامل راه
یافتگان شبانروزی در مجلس خاص بود با وجود تفرق بال
وتشتت حال بندی از ان احوال و انموذجی ازان ملال
و برخی از خصایص آن ملک و افر کلال و بعضی از اوضاع
آشامیان بد فعال و سکنه جبال آن محال بعد از ارتحال
نواب غفران مآل مرقوم خامه صدق مقال بر سبیل استعجال
ساخت و از اطناب و تطویل در عبارات واکثار و تلفیف
در استعارات وایراد الفاظ مغلقه واتیان کلمات غیر مانوسه
که مملل طبایع و مخل ضمایر است احتراز و اجتناب واجب
شناخت تا بمنظر افاضت ماثر اشراف و اعیان و اکابر
و اصاغر هندوستان بل کل جهان رسیده موجب ازدیاد
ثقه ایشان بر فضایل ملک منان و افزونی بصیرت در عواقب
امور دوران گردد و از انکه مطمع خاطر با مغلق مصادقتی و با
هندوستانی معاندتی و مطمح نظر مذمت یکی و مذمت دیگری نبوده

ستمی وتقصیری ونیک وبدی که از هرکس بوقوع آمده بی کم وکاست بقلم درآورده وچون تخمیر طینت انسانی وتعجین نبیت حیوانی بی رشحه طمعی تربیت نیافته مقصد اصلی ومطلب کلی بر تالیف این وقایع وتسوید این صفایح آنست که اگر این نسخه بشرف مطالعه بزرگی قدر دان آمده مرغوب خاطر شریفش افتد شاید توجه مبذول داشته نوعی نماید که غواصان بحور انتظام امور جمهور یعنی متصدیان حضور پرنور بغوص طلب بدرگاه عرش اشتباه این بالفعل خزفی بالقوه گوهری مجهول القدر را از قعر بحر تعیناتی بنگاله و غرقاب توقف این صوبه برآورده در سلک استادگان پایه سریر عرش نظیر منسلک سازند * شعر * چون کمان حلقه بیکاریم با چندین هنر * زور باز و دست مار ابر قفا پیچیده است * رجای واثق و امل صادق انکه بایمن توجه محسنی از اعیان درگاه خلافت و مشفقی از باریافتگان بارگاه سلطنت داعی باین تمنا واصل شود و ساعی را بحکم خبر صحیح * من کان في حاجة اخیه کان الله في حاجته * متمنیات دنیا و آخرت حاصل گردد وملتمس از مطالعه کنندگان این نسخه و مامول از نظر افگنندگان درین رساله انکه فحوای * من صنف فقد استهدف * را نسیا منسیا ساخته بعین عنایت

ملحوظ و بنظر مرحمت منظور گردانند و اگر بر سهو و خطائی مطلع شوند مضمون صدق مشحون (من ستر علي اخيه ستر الله عليه في الدنيا والاخرة) را در نظر داشته بکزلک حک و قلم اصلاح مشرف سازند و حیاو میا بر مو نف منت نهند

* شعر *

ز پیر و جوان دارم این التماس * که پوشیدن عیب دارند پاس
همه یاری و آشنائی شوند * شکست مرا مومیائی شوند *
به بینند اگر معنی سینه ریش * برهم نوازندش از لفظ خویش *
و گر درج لفظی نه بینند پر * بمعنی کنندش لبالب ز در *
شوند ار بکوتاهی دیده باز * سنان زبان شان نگردد دراز *

و چون این تالیف مشعر از فتح و عبرت است بفتحیهٔ عبریه موسوم شد و بر مقدمه و دو مقاله مرتب گشت مقدمه در ذکر باعث نهضت لشکر بادشاهی بولایت کوچ بهار و آشام مقاله اول در ذکر تسخیر کوچ بهار و شمه از احوال آن دیار مقاله دویم در شرح فتح آشام و بندی از حالات آن مقام و نجات یافتن اهل اسلام بعد از تعب تمام ازان مرز و بوم خون آشام

* مقدمه در بیان سبب توجه اعلام *
* ظفر فرجام به تسخیر کوچ بهار و اشام *

چون در زمان فتور بیماری بندگان اعلی حضرت صاحب قران ثانی

که در سنه ۱۰۶۸ ثمان وستین والف هجری روی نمود پیم نراین راجه کوچ بهار جرات وجسارت ورزیده برگهوره گهات تاخت اورده جمعی از رعایا وسکنه ونسوان مسلمه وبنات مومنه راا سیر کرده برده بقصد ملک کامروپ که ها جو وکواهتی وتوابع ان را نامند وداخل ممالک محروسه بادشاهی بود وبهواناتهه وزیر خودرا با حشری انبوه فرستاد وجی دهج سنکه راجه آشام راازاستماع اینمعنی عرق طمع بحرکت آمده از وخامت عاقبت نیندیشیده جمعیتی عظیم براه دریا وخشکی بسمت کامروپ روانه نمود ومیر لطف الله شیرازی که فوجدار کامروپ بود از طرفین سیلاب بلا را متوجه خود دیده بنابر یاس از امداد وتیقن بعدم کومک قطع نظر از همه چیز کرده ومضمون (من نجی براسه فقد ربح) برزبان رانده براه آب بسرعت برق وباد خودرا بحوالی جهان گیر نگر رسانید * شعر *
گریزی بهنگام وسر بر بجای * به از پهلوانی وسر زیر پای *
وبهواناتهه از توجه گرده اشام خبر یافته وفحوای * العود احمد * راکاربسته گابانگ فرار بر قدم زد ومتغلبه آشام تمام ملک کامروپ را بی منازعتی متملک گشته بجاروب نهب وغارت روفتند وصامت وناطق آندیار را بملک خود بردند وبهدم ابنیه وتخریب امکنه پرداخته

اصلا آثار معموری دران سرزمین نگذاشتند وچون شاهزاده شجاع بحال خود گرفتار بودی مانعی تا حوالی موضع کری باری که در پنج منزلی جهانگیرنگر است متصرف گشتند و در موضع هت سله قریب لری باری تهانه ساختند و قبل ازین نیز راجه آشام سید ابابکر را با هشتصد سوار و پیاده بی شمار از حوالی جمهره در زمان حضرت جنت مکانی و عبدالسلام را با قریب هزار سوار و رجال بسیار و اموال و اجناس افزون از شمار از کواهتی در اوایل جلوس اعلی حضرت صاحبقران ثانی اسیر ساخته برده بودند و هیچ یک از حکام بنگاله را درین مدت مدید توفیق انتقام رفیق نشد درینولا که اورنگ اقالیم هند بمقدم همایون جهانگیری خلاصه دودمان حرم بابری نقاوه خاندان اکبر تیموری شهریار کشور گیر عادل باذل شهنشاه گیتی ستان دریادل قهرمان السماء والطین ظل الله فی الارضین سلطان السلاطین و خاقان الخواقین حامی الشرع وبالا داالله راعی الملة و عباد الله المدعو فی الارض والسماء المنیرا بوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه عالمگیر خلد الله ظلال معدلته علی روس الصغیر والکبیر زیب و زینت یافت و اشعه

مرحمت نواب مستغنی عن الالقاب سپه سالار بعنوان صوبه داری بروجنات احوال سکنهٔ بنگاله تا قت بمقتضای * شعر *
تو بد کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست کینه گزار *
زمانه درصدد مکافات درآمده حسب الفرموده نواب مستغنی عن الالقاب سال سیوم جلوس میمنت مانوس مطابق سنه ۱۰۷۱ احدی و سبعین و الف هجری رشید خان با جمعی دیگر از امرا بقصد انتزاع ملک کامروپ از دست آشامیان منکوب متوجه گشت و راجه سبجان سنگه نیز با فوجی از مردم بادشاهی بتادیب راجه کوچ بهار راهی شد و متعاقب مرزا بیگ شجاعی که در سلک ملازمان نواب منسلک بود با هزار سوار بکومک راجه سبجان سنگه روانه گردید درین اثنا وکیل پیم نراین راجه کوچ بهار سفارش نامه یکی از اعیان درگاه خلافت و مقربان بارگاه سلطنت را آورده التماس عفو تقصیر پیم نراین نمود نواب مستغنی عن الالقاب نامه مسطور را ناخوانده فرمود که وکیل را بهوکل سپارند تا بدار الضیافت برده تکلیف هزار کره خوردن یا نوشته را که آورده زهرمار کردن نماید وکیل مذکور که از اشتداد جوع حصول مطلب شفاعت نامه را لقمه چرب و شیرین

تصور نموده سعده امید ازان ممتلی ساخته بود امثال فرموده را نوشد اروی حیات دانسته و دندان بر جگر فشرده بعد تلخکامی آن نسخهٔ ناگوار را قرطی کرده فروبرد و پای استراحت در خانهٔ زنجیر در از کرد چون رشید خان تا موضع رنگاماتی که از توابع کامروپ است از جنگ آشامیان منکوب مستخلص ساخت و بسبب کثرت عدد و عدت مخالفان و قلت سامان و سرانجام خویش صلاح در پیش رفتن ندیده در موضع مذکور متوقف گردید و راجه سجان سنگه نیز بنا برانکه یک دوار که دروازهٔ از گچ و خشت ساخته قلعه مانند بود بالای آل عریض بلند شکوه بد رختهای عالی تنومند محفوف بجنگل پرخطر و خندق عمیق پهناور مملو از مردان وغا و توپهای صور آواز راه متعارفی که بمملک کوچ بهار آمد و شد می شد همان بود و فتح آن خالی از اشکالی نبود و برشکال نیز رسیده کاری از پیش نبرد نواب مستغنی عن الالقاب عازم آن شد که بذات خود تجشم فرموده سزای کردار راجه آشام و کوچ بهار در دامن روزگار ایشان نهد *

* مقاله اول در ذکر توجه نواب مستغنی
عن الالقاب باستیصال بیم نواین راجهٔ
کوچ بهار وفتح آن سرزمین بتائید آفرید کار *

رایات نصرت آیات نواب مستغنی عن الالقاب بنا برسببی که در مقدمه مذکور شد شب هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس میمنت مانوس مطابق سنه ۱۰۷۲ اثنی و سبعین و الف ہجری بقصد کوچ بهار باهتزاز آمدو احتشام خان بحراست جهانگیرنگر و نواحی آن حسب الحکم موده در خضرپور اقامت نمود و معاملات مالی سرکار بادشاهی برای ورویت رای بهگوتیدس دیوان خالصه و مهمات سرکار نوابی بصوابدید خواجه بهگونت داس شجاعی منوط و متعلق گشت و میرغازی بخدمت بخشیگری وواقعه نویسی و محمد مقیم باهتمام مهام نواره تعین شدند چون موکب ظفرقرین بموضع برنی تاه رسید خدمه حرم و احمال واثقال زیادتی سرکار وجنود ظفرشعار روانه گهوره گهات شدند و بعرض نواب مستغنی عن الالقاب رسید که شوارع معروفه و طرق مسلوکه کوچ بهار زیاده از ثلثه اشتهار ندارد دوتا بجانب ملک بادشاهی ویکی بسمت مورنگ و دوراه که جانب ملک بادشاهی دارد یکی معروف بیک دوار مذکور است اگرآن دروازه مفتوح شود تا شهر کوچ بهار دیگر محکمه دو چار لشکر نصرت آثار نخواهد شد و دویمی موسوم براه کهونتا گهات است و بر کامانی اتصال یافته و راه بار یکی مشتمل بر

ناله‌های عظیم دارد و دو طرف آن تا کوچ بهار جنگلیست که از
تشابک اشجار و تراکم درختهای خار دارش مار را
یارای مرور و باد را مجال عبور نیست اما یک راه دیگر بصوب
ملک بادشاهی است که آن انطرف بقدر اطراف دیگر
ارتفاع ندارد لیکن تا شهر کوچ بهار جنگل انبوهی از نی باریک
میان تهی دارد و راجه باستظهار همان جنگل از محافظت آن
راه مطمین خاطر است موکب ظفر قرین بصوب همین راه
سیومی بحرکت آمد و نواره مقرر شد که در ناله که از گهووه گهات
آمده به بحر برمهاپتر ملحق گشته نگاهدارند و راجه سبحان سنکه
با همراهان سلخ ربیع الثانی حسب الفرموده در حوالی راه مذکور
بلشکر ظفر اثر پیوست غرهٔ جمادی الاول پای آن راه سطور
منزل گشت جمعی از مقهوران که بجراست قیام داشتند
حرکة المذبوحی نموده گریختند دویم ماه مذکور نواب مستغنی
عن الالقاب داخل آن که سرحد ملک کوچ بهار است شده و از
شوق احراز مثوبات اخروی و نیکنامی دینی و دنیوی بذات خجسته
سمات خویش متصدی سر براهی راه ساختن شده
از بام تا شام بر پشت اسپ بوده بدان کار قیام می نمود
و از ابتدای نهضت از خضرپور تا انتهای سعادت از فتح ملک

آشام آن مستغنی عن الالقاب بر مرکوبی جز خنگ جهان نورد رقم اختصاص نکشید با لجمله فیلان و پیاده های توپچی جنگل را زیردست و پاپست کرده سواران اسپ بران میراندند واهل اردو از بی افواج می آمدند و خیلکی تعب اسپ و آدم می کشیدند چون عساکر فیروزی مآثر به منزلی شهر کوچ بهار رسید راجه سالک سبیل فرار گشت و بپای کوه بهوتنت رفته نشست در اثنای طی مسافت لشکر ظفر اثر بدریای رسید که از بعضی متوطنین آن ملک مسموع میگشت که درین دریا پایاب نایاب است و هرگز نشده اتفاقا پیدا شد و لشکر عبور نمود ششم جمادی الاول انتهای جنگل و ابتدای حوالی شهر کوچ بهار معسکر لشکر نصرت شعار شده هفتم ماه مذکور اعلام ظفر فرجام داخل کوچ بهار گشته سیادت و قضیلت پناه میر محمد صادق صدر ماذون شد که از ان بالای عمارت راجه رفته بگوید صدر عالیقدر بما مور به قیام نموده شعار اسلام که از زمان ظهور سید انام علیه افضل الصلوة والسلام تاحال دران مقام گم نام بود بلند آوازه گردانید مکشوف ضمیر خبیر مستخبر ان احوال عالم باد که کوچ بهار ولایتی است مابین شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال طولش شرقا و غربا از ابتدای پرگنه

بیهتر بند که داخل ملک بادشاهی است تا پاپ گانوکه سر حد ملک مورنگ است پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش جنوباو شمالا از پرگنهٔ تاج هات که از جملهٔ ممالک محروسه است تا پوسکر پور که متصل بکهونتا گهات است پنجاه گروه جریبی است و کوهستان بهوتنت که مسکن قوم بهوتیه است درسمت جنوبی کوچ بهار واقع شده تانگن و پارچه بهوت و پری و آهوی مشکین دران کوهستان می شود ملک کوچ بهار درگوارائی و عذوبت ماء و اعتدال ولطافت هوا وطراوت و نضارت سبزه و ریاحین و نظافت ونزاهت اماکنه وبساطین از سایر سرزمین شرقی هند ممتاز است اشجارش از اثمار * وفاکهة ومما یتخیرون * پربار و انهارش از میاه * لا یصدعون عنها ولا ینزفون * سرشار سوادش بیاض دیدهٔ مردم را سرمهٔ انجلا و فضایش تنگ دلان وسعت کدهٔ غم را دلکشا مرغزارش چون فرادیس ارم راحت افزا و بساتینش مانند روضات جنات روح افزا *

* بیت *

هوایش اعتدال جان گرفته * نم از سر چشمهٔ حیوان گرفته *
رسیده سبزه هایش تا کمرگاه * درختانش زده بر سبزه خرگاه *

اگر بر سبزه اش پوئی بفرسنگ * سر موی نیابی زعفران رنگ * صفیر مرغکان بر هر سر سنگ * گلش خوشرنگ و مرغانش خوش آهنگ *

گونه دران ملک خوب و سایر میوه های هند و بنگاله مرغوب می شود نهال بار دار فلفل گرد درانجا مشاهده نموده شد بانجش شاخ باریک بالای چوبهای که پیشش نصب کنند میدواند و خوشه هایش مانند خوشه های چغاله انبه که اهل هند آن را موله گویند ازان شاخ می آویزد و این ولایت اگر کما ینبغی بضبط در آید شاید محصولش هشت لک روپیه بشود متوطنش از قدیم دو قوم اند میچ و کوچ و راجه از قوم اول است سکه بر زر می زد و روپیه نراینی مضروب این ملک است زمینداران هند راجه های این ولایت را عزت بسیار می کنند و از اخلاف راجه های اسلاف معتبر که قبل از ظهور اسلام بوده اند دانند و این بیم نراین راجه بود عالی منش عشرت پیشه صاحب تصرف معاشرت اندیشه لب از لب پیاله بر نگرفتی و دست از گردن صراحی بر نداشتی در کاخ دماغش جز صدای نغمات مغنیان رعنا نه پیچیدی و در آغوش خیالش غیر از تمنای صحبت سرو قدان دلربا نگنجیدی از هوای عیش پروای ملک نداشت و از هوس

عشرت بکار حکومت نمی پرداخت *

شعر

* بسا ملکی که بستی دادا ز دست *

* گریزد دولت هشیار از مست *

عمارات بادشاهانه دل نشین بقرینه مشتمل بر عام و خاص و غسل خانه و درشن و خلوت و حرم سرا و خواص بوده وحمام و فوارهاو آبشارها و باغچه در کمال خضرت و نضرت ساخته و شهر نیز بطرح آباد شده کوچهاهمه بقرینه وخیابان دار و طرفین خیابان ها درختان موزون مستوی ناگیسرو کچنار وحربه آن مردم شمشیر و تفنگ و تیرا ست تیرها اکثر زهرآلوده پیکانند بمجرد رسیدن باجسام موضع جراحت ورم کرده مجروح در دم هلاک می شود علاج گیر وخوردن و بر محل زخم مالیدن است و گویند بعضی از مردم آن ملک افسونی نیز دانند که بر آب خوانند و بمجروح خورانند نجات یابد تخم حسن و وجاهت در مزرع اشخاص ذکور واناث آن ملک کمتر سبز می گردد القصه چون یک روز قبل از وصول بشهر چار زده بودند که هیچکس متعرض عرض و مال رعیت حاضر و غایب نشود بعد از دخول شهر چند نفر از سوار و پیاده لشکر را گرفته آوردند که بزی و گاوی و چند تاکیله از خانهای رعیت

فراری گرفته بودند بموجب فرمودهٔ نواب مستغنی عن الالقاب تیری در بینی کرده واشیای مذکوره از گردنشان آویخته گرد شهر و لشکر گردانیدند استماع این معنی موجب استمالت رعیت شده اکثری بجا و مساکن خود آمده آباد شدند و پسر راجه از پدر رگریخته بملازمت نواب مستسعد گشت و بطوع و رغبت شرف اسلام دریافت راجه این پسر را صاحب داعیه دانسته همیشه در قید داشت بعد از دیدن پسر یقین شد که انچه پدرش گمان برده بود بچنان است و مقدار بینش راجه نیز از این معنی مستنبط گشت اسفندیار بیک ولد الله یارخان مرحوم بگرفتن بهوانا تهه که راتق و فاتق مهام راجه و رعیت بود و بصوب دامن کوه مورنگ گریخته تعین شد و فرهاد خان نیز بهمین کار از راه دیگر روانه گشت رضا قلی بیک اباکش که از رفقای اسفندیار بیک بود بهوانا تهه را گرفته آورده مسلسل و محبوس کردند وحسب الفرموده عمارت یک دوار را بازمین هموار کرده از هرطرفش تا صد گز جنگل بریده میدان ساختند و یک صد و شش توپ و یک صد و چهل و پنج زنبورک و یازده راچنگی و یک صد و بست و سه بندوق و دیگر آلات توپ خانه

و بعضی احمال و اثقال که راجه نتوانست برد بسرکار بادشاهی
ضبط شد و اشیاء توپخانه حسب الفرموده به جهانگیرنگر
مرسل گشته باقی اسباب را محمد عابد بیوتات شروع در
عرض دیدن نمود و جمعی بتعاقب راجه که در موضع کتهل باری
که در پای کوه بهوتنت واقع است نشسته بود تعیین شدند
آن مخذول از استماع این معنی بکوهسطور که صعود سوار
بران متعسر بلکه متعذر است بالا رفت متجنده نصرت قرین
یک زنجیر فیل و چند راس اسپ و گاوان بهل را که در پای
کوه بودند مع یک نفر از مردم بهوتیه گرفته آوردند و از نظر
گذرانیدند فیل وغیره بسرکار بادشاهی ضبط شد و آن بهوتیه
چون عجز بسیار نموده معروض داشت که اگر بجان امان یابم
پروانهٔ که بنام راجه بهوتنت صادر شود باو رسانیده جواب
می آرم بانعام زر سرافراز گشته خلعت امان پوشید
و از تقریر آن بهوتیه معلوم شد که دهرمراج نامی راجه آن
کوهستان است و صد و بست سال از عمرش گذشته
و چون مرتاض است غیر از کیله و شیر چیزی نمی خورد و از سایر
حظوظ نفسانی و مستلذات جسمانی مجتنب و محترز است
و در کمال عدالت و شفقت با رعیت بسر می کند و جمعی

کثیرو جمی غفیر را والی و قهرمان است در وسط ممالکش نهری از میان دو کوه جاری کم عرض اما بسیار تند و عمیق و زنجیری از آهن بالای اب بسته اند و هردو سر زنجیر را بسنگهای طرفین نهر بند کرده و زنجیر دیگر محاذی زنجیر مسطور برفوق آن بارتفاع قد آدمی تعبیه نموده ستردد ین پای بر زنجیر اسفل نهاده و دست برزنجیر اعلی زده عبور نمایند و طرفه انکه اسپان تا نگهن وجمیع احمال و اثقال را نیز از ین آب برهمین زنجیر گذرانند والعهدة علی الراوی آن بهوتیه سرخ و سفید و تنومند بوده موی سر دراز مایل بزردی از اطراف رو وگردن فروهشته داشت وملبس بلباسی غیراز لنگ سفیدی که ستر عورتین ساخته نبود گویند زن و مرد این قوم بهمین هیات و وضع می باشند زبانش با زبان مردم کوچ بهار موافقتی داشت پروانهٔ بنام دهرمراج عرضداشت و دریافت که بیم نراین را گرفته بفرستند یا ازکوهستان خود بدرکنند بهوتیه مذکور پروانه را برده عریضهٔ درجواب آورد بعد از مسکنت بی نهایت مندرج بود که بیم نراین بی استصواب من باین کوهستان آمده و ناخوانده مهمان را مروت اقتضای اضرار و اخراج نمی کند و حال انکه وجود و عدمش اکنون که از جابیجا شده علی السویه

است چون پیش نهاد همت والا نهمت تنبیه راجهٔ آشام بود از تادیب بهوتیه اغماض نموده و شهر کوچ بهار را عالمگیر نگر نام نهاده و اسفندیار بیگ را حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع بخطاب خانی سرافراز کرده و تا رسیدن عسکر خان که از درگاه والا جاه حسب الالتماس نواب مستغنی عن الالقاب بفوجداری تعین شده بود بحراست کوچ بهار باچهار صد سوار از ملازمان سرکار خود و هزار پیاده بندوقچی بادشاهی و دیگر منصبداران نگاهداشته و قاضی سموی شجاعی را بدیوانی ومیر عبد الرزاق وخواجه کشور داس منصبداران را بامینی تعین نموده عازم آشام گشت *

* مقالهٔ دویم در ذکر نهضت موکب ظفر انجام *
* بجانب آشام وفتح ان ملک بعون ملک علام *

رایات فیروزی آیات بست و سیوم جمادی الاول سنه مذکوره بعزم غزوه کفار آشامی و تسخیر دیار آشام از راه کهونته گهات روانه شد صعوبت راه و انبوهی جنگل چنانچه از افواه شنیده می شد همچنان بود چون رنگاماتی محل نزول شد رشید خان و همراهان او و نوارهٔ بادشاهی و لشکری بلشکر ملحق گردیدند ازاینجاتاجای که عالم جهان افرین بدان محیط است طرفین بحر برهما پتر

بکوه محاط است و چون براهبری زمینداران اطراف که ملک ایشان با شام نزدیک بود و تسخیر آن دیار در نظر عقل قاصر شان دور می نمود اغماض نبود مقرر شد که امارت پناه دلیرخان که بسمت هراولی لشکر ظفر اثر متسم است با میر مرتضی داروغهٔ توپخانهٔ بادشاهی کنار دریا را راهبر دانسته و جنگل ساحل بحر را بدستیاری توپچی و پایمردی افیال پایمال کرده و راه ساخته میرفته باشد چون کهارها ی جنگل بضخامت و قوت بانس بودند و فیالان از شکستن آن خط عجز به بینی می کشیدند نواب مستغنی عن الالقاب بنا بر شغفی که باستخلاص مسلمین و استیصال مشرکین و اعلای اعلام اسلام واعدام رسوم کفر و ظلام داشت کمر جد و اجتهاد برمیان غزا و جهاد بسته و آستین* جاهد وا في سبيل الله * را بدست و * اذا بهم فتحا قريبا * برسرمالیده بنفس نفیس اهتمام بامر می نمود و پیاده ها و افیال زیر دست و پا کهار ها را پست کرده می شکستند اکثر ایام آن قدوهٔ انام از زمانی که مسافر جهان گرد مهر برراحلهٔ افق مشرق سوار شدی تا آوانی که بمرحلهٔ مغرب رحل اقامت افگندی به ترتیب راه اپناستن جمجمه ها به نی و کاه و گذر را نبدن مطایای ناتوان سقط بار را از اوج و حضیض

مهالک و رهانیدن عجزه و مساکین از ضیق مسالک قیام
نموده جز بادای صلوات لمحهٔ از ان کار متقاعد نگشتی. جمجمهٔ
بسیار و نالهای جمجمه دار و غیر جمجمه دار بیشمار دو چار
شدند لیکن نالها اکثر پایاب بودند و بجهت صعوبت راه و دیر
رسیدن نواره سرا بالای آب زیاده از دو و دو نیم کروه
منزل نمی شد و هنگام نزول هر کس در مضرب خیام و مربط
انعام خود جنگل بری نموده رحل اقامت می انداخت تعب
و مشقتی که درین راه به خلق الله رسید از حیز تحریر بیرون
است. مجملا بهرگامی که راه رو درین راه می نهاد اگر برو در نمی
افتاد بسر در می آمد و بهر قدمی که سالک درین طریق متوکلا
علی الله بر میداشت دست از دنیا و مافیها شسته در صحرای
فنا فی الله می گذاشت سنان بیخ سر تیز کهکره تکاسته. بپای
هر ذی حیاتی که میرسید در سینه مینخاید سیلی نی مصمت سطبر
هر سواری که میخورد از باد پای بقا پیاده می گشت آق ذوتی قوت
بند و قپچیها از شکاستن کهکرها نم ضعف می کشید و کمان توانائی
پیاده های تیرانداز از ناچاقی سختی راه ساختن گوشه گیر سستی
میگردید بدخالق درمتایی نشیب و فراز از اوج حیات بحضیض
ممات می افتادند و سوار و پیاده در دو تار بپای درآمان و دست

بردل بیمانند و چون تمام روز زیاده از یک کوچه راه باریک
ان هم بصد رنج ساخته نمی شد دراز دحام و اجتماع فیل اگر
بچوگان خرطوم گوی سر مردم نر بودی دندان بر جگر فشردی
واسپ اگر بباد لگد مهره گردن مردم نپرانیدی صندوقچه سینه درهم
شکستی هرکرا دکه شتر از پشت اسپ انداختی گاو
بشاخش برداشتی وکسی را کهصدمهٔ پایه گاری غلطاندی
گردون آسیای هلاک بر سرش گرداندی پهلوها از
آسیب جانبین ذات الجنب وارو سینه ها ازکوفت صدمها بذات
الصدر گرفتار القصه بطولها نهم شهر جمادی الثانی قلعه جوگی کهوبه
که از توابع کامروپ است بی جنگ مسخر شد مقهوران
بمجرد آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین حصار خالی کرده رفتند
عطاء الله ملازم سرکار نواب مستغنی عن الالقاب
به تهانه داری مفوض گشت این حصار را مقاهیر ناپکار در
نهایت وسعت و رفعت ساخته بودند دیوار جانب غربی
که بر سر راه لشکر ظفر اثر بود تا قله کوهی که متصل باب
برمها پترا ست کشیده و پیشش قریب بیکسر تیر بندوق
گوهای که پای اسپ دران فرو رود حفر نموده و سیخهای
سر تیز بانس که بلغت آنها بهانجه گویند دران سوراخها

نصب کرده و در عقب آن قریب به نیم تیر انداز بر سطح
زمین تا کنار خندق تعبیه گشته و پس ازان خندقی بعرض
قریب سه گز وعمق نیز نزدیک باین متصل بدیوار قلعه ساخته
و درون خندق نیز پر از بهانج گردانیده آشامیهای درجمیع قلاع خود
همین ترتیب ترصین دهند و قلعها را بطریق گنواران هند از
خاک سازند و سمت جنوبش را دریای برهما پتر محیط گشته
و از طرف شرق نهری عظیم موسوم به بناس آمده در پای
کوه مسطور بدریای برهما پتر ملحق شده صوب شمالش
بخندق وکوه و جنگل محفوظ گردیده بعد از مفتوح شدن قلعه کتل
راقم حروف را جاو دار درون قلعه می آورد پایش بیکی از
گوهای دور قلعه فرو رفته بهانجی بسرش خاید و از انطرف سر بر
آورده تر از و شد و اسپ از پا در آمده چند روز از سواری
افتاد چون از آب بناس عبور بایست نمود بکشتی پل بسته
درحین مرور توپهایک کشتی باب نشست و توپی از توپهای سرکار
نواب مستغنی عن الالقاب که نه سیر گوله میخورد بآب افتاده
غرق شد جمعی از ملاحان سعی نموده و تعبیه ها ساخته واز موضعی که توپ
درانجا فرو رفته بود آب را بریده بجانب دیگر گردانیده بهزار جر ثقیل
بعد از چندروز باعدادا فیال نوابی ازان نهر تند عمیق برآورده بلشکر

رسانیدند و بانعام و تحسین سرافراز شدند سید نصیر الدین خان بایادگار خان و دیگر امرا حسب الفرموده از اسب برهما پتر گذشته برابر موکب ظفر مال نزول و ارتحال می نمودند بتاریخ بست و چهارم جمادی الثانی حوالی گواهتی مضرب خیام جنود نصرت فرجام گشت رشید خان مامور شد که از جانب شمال عقب قلعه رفته نگذارد که مقهوران بدر روند قبل رسیدن خان مذکور مقاهیر شب قلعه را گذاشته گریختند بتاریخ بست و پنجم ماه مذکور رایات نصرت آیات بقلعهٔ که در موضع سریگهات آشامیها ساخته بودند رسیدند وبنا برانکه مقاهیر در پیش دروازه چوبهای قوی بر زمین فرو برده راه دخول و خروج مسدود ساخته بودند فیلان سرجلو را آوردند تا چوبها را کنده دروازه را بگشایند افیال چون بسهولت و عجلت قلع و قمع اساطین نمی نمودند و نواب مستغنی عن الالقاب مسارعت در مداخلت داشت حاجی محمد باقر صفاهانی که از زمره نوکران روشناس آن سرکار بود دو ستون کلان را بنوبت دربغل گرفته از زمین برکند و موجب تعجب حاضران گشت پس ازان چند چوب را افیال برآورده دروازه وا شده نواب مستغنی عن الالقاب داخل حصار شده

وسعت و متانت آن را تماشا کرده بگواهتی که باو کرده، پیشتر بود نزول فرموده حفظهٔ قلعه پاندو که آن روی آب محاذی سری کهات ساخته شده بود نیز بی جنگ راه هزیمت پیش گرفتند یادگار خان ازبک تعاقب کرده بسیاری از انهارا بقتل آورد و وحشی سیرتان قلعه کبجلی که هفت کروه پیشتر از قلعه پاندو بود از دبدبهٔ سم سمند غازیان نصرت مند رم خورده بصحرای فرار شتافتند پارهٔ زنبورک و بندوق و باروت به تصرف متصدیان بادشاهی درآمد قلعهٔ سری گهات در رفعت و وسعت زیاده بر قلعه جوکی گهوبه بود دیوارش از بالای پنج کوه گذشته و بهاچ و خندق بسیار کلان داشت و قلعه پاندو دم مساوات با قلعه سری گهات می زد و قلعه کبجلی هم در متانت و رضانت کمتر از هردو نبود .بی تکلف اگر به مقتضای * وقذف في قلوبهم الرّعب * هراس در دل کفار نمی افتاد و پا قایم کرده بحصار داری اقدام می نمودند تا رسیدن برسات ایام وفا به تسخیر یکی از ان حصون نمیکرد بتخانه های گوکهیادیبی ولوناچماری و اسمعیل جوگی که از معابد عظیمه هنود است و اشتامی انها در افسانه و افسون مذکور بالای کوهی که متصل بقلعه پاندو است واقع شده از پائین تا قله کوه زینه

سنگی ساخته اند عدد زینه ها از نهصد و پنجاه زیاده و از هزار کم است و این قلعه کجلی متصل بهمان کجلی بن است که در اسمای کفار هند مذکور و مرتع افیال موفور است در ینولا مکردهج راجه ملک درنگ که از جمله تبعهٔ راجه آشام بود بملازمت نواب مستغنی عن الالقاب مستسعد گردید و دو زنجیر فیل پیشکش کرد و بخلعت و استمالت مفتخر و مستمال گشته برفاقت رکاب ظفر انتساب مامور شد محمد بیگ ملازم سرکار نواب مستغنی عن الالقاب بفوجداری گواهتی و حسن بیگ زنگنه که ایضا در سلک ملازمان آن سرکار منسلک بود به تهانه داری کجلی تعیین شدند *

گفتار در آمدن لشکر ظفر اثر بملک آشام و مفتوح

* شدن آن دیار بر دست لشکریان نصرت انجام *

بعد از رسیدن رشید خان برنگاماتی و قبل از برآمدن نواب مستغنی عن الالقاب از خضرپور سرداران آشام و مغروران معجب آن مرزو بوم وحشت سرانجام که بضبط صحرای کامروپ قیام داشتند رسولی نزد رشید خان فرستاده پیغام های متکبرانه دور از صواب نموده سبب نهضت لشکر بادشاهی را به آن سمت استفسار کرده بودند رشید خان حاجب را

بخدمت نواب فرستاد و آن مستغنی عن الالقاب شخصی را همراه رسول مرسل داشته پیغام داده بود که اگر راجه آنچه از ملک بادشاهی متصرف شده وا گذارد و دختر خود را مع پیشکش لایق و رعایای سابق و لاحق و توپخانه و دیگر اشیای که از کامروپ برده بود بفرستد و پیمان را بایمان موکد سازد که من بعد اندیشهٔ مزاحمت بملک بادشاهی در خاطر قاصر نگذراند ما نیز از سر عزیمت تسخیر مملکت او در می گذریم و قرار داد خاطر آن مستغنی عن الالقاب چنان بود که اگر راجه آشام ملک کامروپ را وا گذارد و محقر پیشکشی ارسال دارد فسخ ارادهٔ گوشمال او نموده بعد انقضای برسات متوجه مهم رخنگ گردد زیرا که از پیشگاه خلافت و سلطنت مامور گشته بود که فرزندان و اهل حرم شاه زاده شجاع را از وبال تکال ملک زندان رخنگ برآورده بحضور لامع النور بفرستد و در جواب فرمان قضا توامان عرضه داشت نموده بود که چون عساکر فیروزی ماثر را از مهم کوچ بهار و آشام طلب نمودن و معامله آن هر دو جا را بشخص گذاشته عازم رخنگ گشتن مقتضای صلاح دولت ابدپیوند نبود بندهٔ دولت خواه مهم رخنگ را بسال دیگر انداخته امسال به تشخیص معامله

کوچ بهار و آشام می پرداز د بناء علی هذا آن مستغنی عن الالقاب
از کوچ بهار و هنگام توجه بجانب کامروپ انتظار وصول
رسول از آشام می کشید و چون پس از رسیدن بگواهتی
اثری از رسول و پیام ظاهر نشد و در در آمدن بولایت آشام
بی اختیار گشت ناچار بست و هفتم جمادی الثانی سنه مذکور
موکب منصور از گواهتی کوچ کرده داخل ملک آشام شد و
بنابر انکه مدار جنگ آشامی بر خدعه و فریب است و شیوه
شبخون را کما یجب و ینبغی ورزیده و در سوابق ایام بهمین
طریقه بر لشکرها ظفر یافته مقرر شد که جنود ظفر ورود بلوازم
تیقظ و تحفظ قیام نموده و مردم چوکی یراق بسته و زین بر پشت
اسپان مرتب داشته حاضر و بیدار باشند و میر مرتضی با
جمیع توپخانه بادشاهی پیش روی امارت پناه دلیرخان
و پی سرقرا و لهانزول نموده سررا دمقهوران را داشته باشد
و چون کرگانو که دار الملک آشام و مستقر راجه است آن
روی آب برهما پتر بود نواب مستغنی عن الالقاب متوجه تسخیر
قلعه جمدهره که این روی آب نشده بود و ما بین قلعه جمدهره
و گواهتی از موضع برتینه بتاریخ ششم رجب لشکر باین کثرت
را از چنان بحر با عظمت بکشتی در دو روز معبر ساخت و چون

پیغامبری که همراه رسول آشامی رفته بود در ینولا بخدمت رسید و جوابی نه بروفق صواب آورده معروض داشت * رب اني دعوت قومي ليلا ونهارا فلم يزدهم دعائي الا فرارا * کوچ برکوچ براه افتاد و راجه دومریه که از اتباع راجهٔ آشام بود برادرزادهٔ خود را که سمت ولایت عهد داشت بایک زنجیر فیل بملازمت فرستاده عذر تقاعد خود را بیماری ساخت و حسب الفرموده برادرزاده اش ملازم رکاب گشت از سوانح کشته شدن مرزا بیگ شجاعی بخشی سرکار نواب مستغنی عن الالقاب است در منزلی که از انجا عزم عبور می فرمود بردست یکی از سپاهیان سرکار بزخم جمدهر از پا در آمد و باآنکه صدمهٔ حربه بجگر رسیده بود از کمال جگرداری برخواسته خصم را بدو ضرب شمشیر بخاک هلاک انداخت و همان شب برحمت ایزدی پیوست و قاتل مجروح روز دیگر بردست ورثه مقتول گشت * شعر * کشتی تو و کشتند ترا و انکه تراکشت * هم کشته شد از گردش ایام سرانجام * بردی تو و بردند ز تو و انکه ز تو برد * بردند از و حاصل ایام بناکام * در یکی از منازل ظهور طوفان عظیم و شدت هبوب صرصر عقیم موجب غرق و انکسار بسیاری از کشتیهای بادشاهی و شکری گشت و غراب‌های بزرگ متراکم

برمثال اقطار و امطار بارید اکثر اسپان تاب صدمهٔ ژاله ها نیاورده خودرا باب انداختند و مقاهیر که بگمان انکه مثل لشکرهای سابق این لشکر را هم نهایت سیر تا قلعهٔ جمره خواهد بود حصن مذکور را بردم جنگی و توپ و غیره اسباب حصار داری مملو ساخته بودند از استماع عبور لشکر مظفر در فکر از دیادا ستحکام قلعه سمله گر که آن روی آب برابر قلعه جمره واقع شده شد ندیا ز دهم شهر رجب پای قلعه سمله گر بمسافتی که تیر زنبورک قلعه از بالای خیمه نواب مستغنی عن الالقاب میگذشت معسکر شد و جمعی از برق اندازان دلیر ملازم سرکار نواب کشورستان قلعه گیر بی تحاشی برحصار دویده اراده صعود نمودند چون تسخیر باین نهج مستلزم تضییع برخی از جوانان کارامدنی بود بتاکید تمام ممنوع گردیده بلوازم محاصره پرداختند سمله گر قلعه بود از خاک ماده استظهار و محل اعتماد کارزار آشامیهای ناپاک در متانت سد سکندر پشت دست پیشش بر زمین نهاده و در رفعت ایوان کیوان پشت پا از و خورده بروجش با فلک البروج سر کله زده و کنگره اش از شرفات قصر زحل درگذشته خندقش تا پشت گاو ماهی رسیده و وسعتش

از دایرهٔ امکان بیرون رفته ساکنانش از مور و ملخ زیاده و اسباب حصار داریش بر وجه اتم مهیا و آماده * شعر

* کسی ندیده نشیبش مگر بچشم ضمیر *
* کسی نرفته فرازش مگر بپای گمان *

دو طرف این قلعه دو دیوار مرتفع کنگره دار کشیده بودند و توپ و زنبورک و بندوق بیفاصله بر بازوی جدار گذاشته و مردان جنگی در عقب آن جای گرفته و همه جا در پای دیوار خندق و بهانج و گوها ساخته دیوار جانب جنوبی قلعه منتهی بکوهی که در عقب قلعه بود و چهار کروه مسافت داشت شده و دیوار طرف شمالی متصل بدریای برهما پتر که سه کروه راه بود گشته و ناله از جانب جنوب قلعه بپای برج جنوبی رسیده و ازانجا بسمت مغرب جریان نموده و لشکر ظفر اثر بر کنار همین ناله فرود آمده و حسب الفرموده هر شب بنوبت جمعی از امرا سوار شده دور لشکر تا روز بپاس میداشتند محمود بیگ بخشی بادشاهی سربراهی این کار بوجه احسن می نمود امارت پناه دلیرخان و میر مرتضی در پیش لشکرجای که تیر و گولی بندوق از قلعه میرسید مورچال ساخته نشستند و توپهای کلان پیشتر از مورچال آن عزیزان برده بقلعه بستند اما بسبب افزونی عرض دیوار قلعه

اثری بر توپ زدن مترتب نمی شد د برخی از ملازمان سرکار نواب مستغنی عن الالقاب و مردم امارت پناه دلیرخان براد کوچهٔ سلامت سیبه قریب دیوار حصار بردند و از بام تاشام و از غسق تا فلق باران توپ و زنبورک و بندوق و تیر از قلعه بر لشکر و مورچال ها می بارید و در بعضی از شبها محصوران بعربده و غوغا بر آمده بسیبه ها دست بردمی نمودند و از طرفین مجروح و قتیل و اسیر می شدند شبی گروه انبوه از قلعه بر آمده بیک دفعه بر مورچال مردم نواب مستغنی عن الالقاب که غافل نشسته بودند ریختند نزدیک بود که چشم زخمی بمورچال نشینان برسد ملازمان امارت پناه دلیرخان باعانت پرداخته حمله کردند و مخاذیل تاب صدمه دلاوران نیاورده فرار برقرار اختیار نموده باز بقلعه در آمدند

گفتار در تسخیر حصار سماه گر بامداد و عنایت ایزد داور

چون ایام محاصره قلعه سماه گر امتدادی یافت رای صوابنمای مشکل کشا اقتضای آن کرد که فوج عظیمی بر یکی از آن دو دیوار متصل بقلعه که حقیقتش سبق ذکر یافت و هرکدام فی حد ذاته قلعه مستحکمی بوده یورش کرده مفتوح سازند و از عقب قلعه سماه گر در آمده آنها از آن طرف و مردم معسکر ظفر اثر از ینجانب بیکبار متوجه حصار مذکور گردند تا به عنایت الهی کمند

تسخیر بر کنگرهٔ قلعه جای گیر گردد بناء علی ہذا مقرر شد که فرہاد خان جدا ازین مذکورین را ملاحظه کرده جای یورش اختیار نماید اگرچه طرفین قلعه جنگل بود اما احتیاط جانب جنوب بنا بر قلت جنگل در میزان. بصیرت خان مذکور تسخیر نمودلهذا رفت و دید و آمد و عرض کرد و یکی از اولاد رؤساء قوم آشام که در عهد صبی از انملک جلا اختیار کرده سالها در ممالک بادشاهی بسر برده به مقتضای * شعر * عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه باآدمی بزرگ شود * از روی تلبیس بعرض رسانید که چون من ازین سرزمین مطلع ام فوج را جانب جنوب قلعه بموضعی که ارتفاع دیوار و عرض و عمق خندق و سوراخهای بهانج دارکم باشد می برم تا بسهولت مسخر شود شب پانزدهم رجب مقرر شد که امارت پناه دلیرخان با توپخانهٔ بادشاهی و دیگر امرا و هزار و پانصد سوار نواب مستغنی عن الالقاب روانهٔ مقصد گردد و چون مقهوران برین کنگایش اطلاعی نداراند بسرعت طی مسافت نموده صبح بموضع یورش رسند و بمطلوب فایز گردند آن راهبر گمراه همان ساعت خبر بمردم قلعه فرستاده پیغام کرد که من فوج را بغفلان مکان که قلب تر ازان در حوالی قلعه جائی نیست آورده عرضهٔ سهام خون آشام شما می سازم و سر * بیت *

*اذ كان الغراب دليل قوم * سيهديهم الي دار البوار*

بظهور می آرم خان مذبور نصف شب راهبر مذکور را همراه گرفته روانه شد چون محاذی وسط دیوار که دروازه داشت رسید میر مرتضی را با میانه خان و جمال خان فرستاد تا مقابل دروازه که افتتاح آن در نهایت صعوبت بود بتوپ اندازی قیام نمایند و خصم را بخود مشغول ساخته از موضع یورش غافل سازند میر مذکور برابر دروازه مسطور بتوپ اندازی اشتغال نمود و مخاذیل که بنابر پیغام آن راهبر گمراه در فکر استحکام موضع معهود بودند متردد خاطر گشته اکثر توپ و زنبورک بر دروازه و اطراف آن چیده شلکی نمودند که ولوله در زمین و غلغله در آسمان افگندو چون میر مرتضی و همراهانش بنا هی نداشتند و همت بفتح الباب می گماشتند جمعی کثیر از سوار و پیاده هلاک گشتند و گولی بندوقی به پیشانی میانه خان که پهلوی میر مشار الیه ایستاده بود رسید و بجیر گذشت و آن دلیل ذلیل مکنون ضمیر عایل خود بظهور آورده دلبر خان را بجای برده دلالت یورش نموده که آب و چمچه و خندق و اجتماع مشاهیر از مواضع دیگر بیشتر بود اهل حصار دست باستعمال آلات پیکار بازیدند و بیکبار چندین هزار تفنگ و تیر بر فوج خان که بر قلعه گیر

رها کردند از اتفاقات حسنه تفنگی بر مقبل آن راهبر گمراه خورده سالک سبیل جهنم گشت وحقیقت * ولا یحیق المکر السیئ الا باهله * ظاهر گردید چون غیرت تقاضای بی نیل مقصود مراجعت کردن نمی نمود شیر بیشه پردلی دلیرخان فیلی را که مرکوبش بود باب خندق راند و مردم دیگر حال سر دار چنین مشاهده کرده اختیار را و اضطرار را یورش نمودند و محاربه و مجادله عظیم دربیوست آخر الامر خان نصرت شعار با معدودی از پردلان بپای حصار رسیده بدستیاری همت بالای دیوار برآمده و لفره که از حد وحصر متجاوز بودند باوجود پناهی چنین متین از پیش اندک مردمی منهزم گشته نسیم فتح از مهب * وکم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله * براعلام اهل اسلام وزید ستهامت و امارت پناه دلیرخان دران روز بذات خود متصدی مدافعه و مقاتله شده کارزاری نمود که روان تهمتن آفرین می کرد و روح رو ئین تن * وان یکاد * می خواند چند تیر بر چلقد و سپر خان مظفر رسید و چون متدرع بدرع * والله یعصمک من الناس * بود کارگر نیامد از زبان آدم خان که برقبل ردیف دلیرخان بود شنیده شد که بست و پنج تیر بر فیل مرکوب دلیرخان جایگیر شده بود و تن فرها دشان وا غرخان نیز خسته زخم

سهام گردید القصه امارت پناه دلیرخان از موضع یورش
داخل حصار شده و میر مرتضی دروازه را مفتوح ساخته و مقهور
بسیار کشته از عقب قلعه سمله گردر آمدند و از معسکر
همایون نیز یورش نموده ملازمان سرکار که در سیبه بودند از
خندق گذشته شروع در بالا رفتن بدیوار حصار کردند مقاهیر
را دل از جای رفته و قدم ثبات متزلزل گشت اپای مردی
جز انهزام • دستگیری غیر از گریز ندانستند و از قلعه براهی که
برای این روز جانب نالهٔ جنوبی ساخته بودند بجنگل گریخته
در آمدند محمود بیگ بخشی مامور شد که تعاقب منهزمان نماید
چون از انبوهی جنگل زیاده مسافتی قطع نتوانست نمود متعددی
را قتیل و اسیر ساخته معاودت کرد همراهان امارت پناه دلیرخان
جمعی کثیر را اسیر کرده آوردند مسلمانان و ساکنان
ملک کاموپ که طوعا وکرها رفیق محصوران بودند مطلق العنان
شدند و آشامیهارا مقرر شد که بجهانگیرنگر جهت باروت
ساختن ببرند و از استماع تسخیر قلعه سمله گر جمعی که بمحافظت
حصار جمدهره قیام داشتند نیز گریخته قلعه را خالی ساختند
نواب مستغنی عن الالقاب شانزدهم شهر مذکور داخل
قلعه سمله گر شده و از تفرج استحکام آن انگشت حیرت

بدندان تعجب گرفته در موضع کالیا برنزول فرمود وتوپ وزنبورک وبندوق وباروت بسیار و ده زنجیر فیل که مقهوران گذاشته گریخته بودند بحیطهٔ تصرف متصدیان بادشاهی درآمد و بقدغن تمام فرمود که هرکس از آشامیها در قلاع یا معارک بحرب اقدام نماید غازیان لشکر بحکم * وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم * گردنش را از بار سر سبک سازند و هرکه یراق اندازد و بعجز و زاری پیش آید بمقتضای * وان احد من المشركين استجارک فاجره * مقید ساخته بحضور آورند تا بموادای فحوای * فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء * عمل نموده آید و دست بنهب و سبی مال و زن و فرزند مردم این ملک دراز نکنند و این قدغن تا روزی که لشکر از ملک آشام بیرون آمد نوعی استمرار یافت که در مدت یک سال که عساکر فیروزی ماثر در ان ملک اقامت داشتند احدی از امرا و لشکری و سپاهی و بازاری را یارای آن نشد که بچشم غارت و اشتر نگاه بجانب مال و ناموس سکنهٔ آن ملک تواند کرد و اگر احیانا کسی از اعلی یا ادنی مرتکب این کار ناشایسته متهم بدان می شد بی مداهنه و مساهله قدغنچیان بتشهیر و تادیب او می پرداختند جوانان عشرت پیشه که بهوای معاشرت دلبران کالیا بری و آشامی

صحرا و بیشه قطع نموده بدین ترانه مترنم بودند * شعر *

* در بیابان گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم *
* سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور *

سرو قدی جز خیال آنها در آغوش وصال نکشیده می سرائیدند * * شعر *

* ای که در کوچهٔ معشوقهٔ ما می گذری *
* بر حذر باش که سر می شکند دیوارش *

و مشغابان تاراج اندیشه که از هوس غارت مال و متاع کیسه ها دوخته بشغف و شره تمام نشیب و فراز پیموده می گفتند * * شعر *

* هوای کعبه چنان میدواندم بنشاط *
* که خارهای مغیلان حریر می آید *

نقدی جز حرمان در خریطهٔ آرزو و جنسی غیر از حسرت در صندوق تمنا ننهاده فریاد می زدند * * شعر *

* بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز *
* کالوده کرده اند بزهر این نواله را *

و من العجایب انکه اگر یکی از آشناییها با زن و فرزند آمده اظهار ایلی و انقیاد نموده در جوار لشکر ظفر شعار آباد می شد و باز

بدلالت قاید ادبار فراری شده نزد راجه میرفت همان لحظه
با ازواج و اولاد معرّض تیغ جلا دراجه می گردید و باوجود این
عنف و آن لطف بدنژادان آشام اصلارام اهل اسلام
تشدند و چون آثار برسات هویدا گشت انچه آمده آباد شده
بودند گریخته بکوه نزد راجه و بهو کنهار فتند و اکثری طعمهٔ شمشیر
سیاست گشته راه عدم پیمودند و بقیه السیف شبها
بحوالی اردوی ظفر قرین آمده مزاحمت می رسانیدند چنانچه از
سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست * شعر

* زبد گر نیکوئی ناید توعذرش زآفرینش نه *
* که معذوراست مارا رنیست چون نحل عسل شانش *

سید نصیرالدین خان با جمعی از مردم بادشاهی و نوابی بفوجداری
کلیابر و سید میرزا با سید نثار و راجه کشن سنگه به تهانه داری
جمدهره مقرر گشتند *

* گفتار در اختصاص یافتن نوارهٔ بادشاهي *
* بفتح و ظفر و رسیدن لشکر نصرت اثر بلکهوگر *

بتاریخ بستم ماه رجب از کلیابر کوچ شد و چون تا دو منزل بنا بر
انکه دریای برهماپتر بپای کوه افتاده مرور افواج منصور بر ساحل
متعذر و نبود مسافت بعید فیمابین لشکر خشکی و نواره پدید آمد

و ابن حسین داروغه نوآره حسب الفرموده جهت سرانجام
بعضی مهام مالازم اعلام ظفر فرجام بود مقهوران اتنها از فرصت
نموده نماز شام بست و یکم ماه رجب با هفتصد هشتصد کشتی
کلان پرساز درحالتی که قایلی از کشتیهای جنگی بادشاهی که عدد
آنها بصد نمی رسید بمنزل رسیده بودند بی خبر بر سر نواره
بادشاهی آمده شروع در توپ اندازی نمودند منور خان زمیندار
و علی بیگ نوکر سرکار نواب نامدار که راکب و حارس
نواره بودند طوفان بلا محیط خویش دیده سفاین قلوب را
در هیجان بحر پرآشوب حرب و صرصر چار موجه طعن و ضرب
بلنگر ثبات و قرار استوار ساختند و بادبان توکل بر عنایت
ایزدی و اقبال بادشاهی و نوابی برافراشته بجنگ در پیوستند
و قریب بدو پهر شب برسیدن برخی از کشتیهای غراب و جلبه
و سلب مزید استظهار متجنده ظفرشعار گردید و داد مردی و
مردانگی و لوازم پر دلی و دلاوری از طرفین بوقوع انجامید
و تا یک پهر روز بست و دویم ماه مذکور جنگ ترازو بوده غالب
از مغلوب متمیز نمی گردید جنگ نواره باین اشتداد و امتداد
در ممالک بنگاله و نواحی آن در هیچ زمان کسی نشنیده بالجمله
قلت عدت و عدد و کثرت تردد نزدیک بود که مردم

بادشاهی را بستوه آورد درین اثنا مهر تائید ربانی از افق * والله یوید بنصره من یشاء * سر برزد صبح فتح وظفر از مطالع احوال اهل اسلام طالع گشت تبئین این مقال و تفصیل این اجمال انکه چون شب صدای توپ متواتر و متوالی به لشکر ظفر اثر که سه کروه بالاتر از ساحل بحر بود رسید حسب الارشاد نواب مستغنی عن الالقاب محمد مومن بیگ یکه تاز خانی بکومک نوارّه روانه گردید مشار الیه که در ظلمت لیل بنا بر عدم بلد و فقدان جاده و فور جنگل و کثرت وحل بنوارّه نرسیده بود قریب بیک پهر روز بلند شده با معدودی بکنار نالهٔ که مشرف بدریا و نوارّه بود رسیده کرناچی را فرمود تا کرنا کشید مقاهیر را از شنیدن آواز کرنا و مشاهدهٔ سواران دل از جا رفت و مردم نوارّهٔ بادشاهی را تهور را فزوده بی محابا کشتیها جانب خصم راندند مقهوران دل باخته تاب حملهٔ دلاوران نیاورده رو بگریز نهادند و اکثری که بر تند روی کشتی اعتماد نداشتند خود را بکنار انداختند و معروض تیغ غازیان مجاهد گشتند و سیصد چهار صد کشتی که بر هریک توپ کلانی موضوع بود بدست مردم بادشاهی افتاد سوداوراق که بسببی از اسباب در نوارّه بود بکشتی از کشتیهای مفتوحه رسیده یکی از آشامیهای سال

خورده زخمی را دران میان افتاده دید بطریق سرزنش باو گفت امثال شما را چه یارا که با لشکر پادشاهی ارادهٔ مقاومت نمائید جواب داد که اهل هند مثل مشهوری دارند که هر کرا طالع قویست سلطنت از دست شما را با این نوارهٔ که داشتید طاقت یکصد مهٔ نواره ما نبود اما نحوست اختر بخت را چه علاج

* شعر *

* ز بیژن فزون بود هومان بزور * هنر عیب گردد چو برگشت هور *

والحق اگر درین جنگ یکی ازان دو سردار اندک غبار وهنی بر فرق شجاعت خویش می ریخت نوارهٔ پادشاهی و لشکر بالتمام از دست رفته توجه موکب ظفر قرین بجانب مقصد متعسر بلکه متعذر می گشت القصه روز دیگر که عساکر منصوره کنار دریا خیام اقامت منتصب ساخته بودند بقیه کشتیهای گریخته از پیش نوارهٔ پادشاهی بانجا رسیدند و راکبان سفاین از هراس کشتیها را آن روی آب گذاشته بخشگی گریختند و کشتی بسیار مردم لشکر ظفر اثر نیز گرفتند تسخیر قلعه سمله گر و شکست نوارهٔ موجب انکسار مقهوران شده عجز تمام باحوال ایشان راه یافت و بفکر مآل کار خود افتاده عازم کوهستانی که راه سوار برفراز آن نیست شدند اما سررشته

مکر و خدیعت از دست نداده چون موضع سوله گر مخیم سرادقات فتح و ظفر گشت امرای مدار المهام راجه که باصطلاح آشامی انها را بهوکن نامند وکلای خود مع عرایض بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب فرستاده التماس مصالحه نمودند جواب شنیدند که پارسال وقتی که وکیل راجه در جهانگیر نگر حاضر شد ما با و متکلم شده خطاب نمودیم که اگر راجه اموال و اسباب مردم و توپخانه پادشاهی را که از گواهتی در غیبت ما برده مع رعایای ماضی و حال ممالک محروسه که در بند دارد بفرستد و در مستقبل امر و نهی پادشاهی را بقدم جحد و نفی تلقی نکند و هر سال بصیغهٔ باج چندی از افیال ارسال دارد و بالفعل پیشکشی معتد به از نقد و جنس با دختر خود بران مضاعف سازد عنان عزیمت از تادیب او صرف می کنیم و ولایتش را از انقلاب سالم میداریم والا اگر آن اجوف معتل بحروف علت آمیز و کلمات فتنه انگیز ناقص خردان ارجاع ضمیر بنحو دیگر نماید تنبیه آن متعدی لازم و رایت نصرت آیت بر حرکت بصوب ولایت او جازم خواهد شد واین حرکت را مانند حرکات خفیف خوانین ماقبل نداند که بهزار جر ثقیل اگر عالم عزیمتی رفع می کردند بمجرد نقل مکان فتح ایشان بکسر بدل

می شد بلکه صحیح شناسد که چون بعنایت الهی این اراده بفعل آید اشتقاق اسم وجود آن جامد از مصدر حیات شاذ و غیر مطرد گردد و ممالکش مزید ممالک بادشاهی شود اکنون بمقتضای فحوای غرای * اوفوا بالعهود * ع * برهمان عهد و وفائیم که بستیم بدوست * انشاء الله ما بکهرگاون می آئیم اگر بخلاف قیاس عقل این اندیشه در ضمیر آن لفیف احوال مدغم باشد که از مالک مفروق شده و با سکنه کوهستان مقرون گشته سکونت میان انها نماید مانند حرف علت بالتقای ساکنین وجود معلولش محذوف تیغ خون ریز می سازیم و چون مطلب از التماس غافل ساختن لشکر از حزم و پاس بود قدغن شد که در لوازم هشیاری و بیداری بیشتر از پیشتر ساعی باشند بست و هفتم شهر رجب موضع لکهوگر محل نزول لشکر ظفر اثر گشت یازده زنجیر فیل درین موضع که از راجه بود بسرکار بادشاهی ضبط شد درین منزل برهمنی که مرشد راجه بود و در موضع دیول گانو سکن داشت بملازمت رسید و ایضا یلنولی بهوکن را که راجه باپاندان و مشرف طلا و دو سبوی نقره و صد اشرفی و مکتوبی ضراعت اسلوب مصدر بتمهید بساط معذرت و تشئید مبانی مصالحت و تقبل

ادای پیشکشی موقر و توقع پیش نیامدن از لکهوگر مذیل
بانکه هر گز حکام این دیار از روی عجز و افتقار نوشته ببارگاه
سلاطین ذوی الاقتدار اصدار نکرده و بنده این معنی را
ذریعهٔ بخشش و وسیلهٔ بخشایش خداوند ساخته و عفو و صفح
شیمه ایست از مکارم شیم ملوک و مهادنت طریقه ایست
مرغوب و دای است سلوک ارسال داشته بود
بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب رسیده اشیاء
مرسله را اگذرانید چون مکتوب فروغی از صدق نداشت
پروانه در جواب صادر شد که عنقریب نزول موکب ظفر
مال بکهرگانو واقع می شود در انجا هر انچه مقتضی وقت باشد بجا خواهد
امد این لکهوگر مجمع بحرین دهنک و برمهاپتر است آب دهنک
از کوهستان جانب شمال کهرگانو آمده بدریای برمهاپتر
ملحق می شود و عازم کرگانو بر کنار جنوبی دهنک طی مسافت
می نماید و ما بین دهنک و برمهاپتر جزیره تا دامن کوه نامروپ
معمور و مزروع واقع شده و چون ناله دیکهو که شهر کهرگانون
بر ساحل آن آباد است و در هشت کروهی شهر مسطور
بنهر دهنک اتصال می یافت قامت البشر بمرتبه ایست که
امرار سفاین صغار بران دشوار است و ایضا جهت رسیدن

رسد و ا سنیت طرق و حدود و مصلحت مقتضی آن بود که نواره در لکھوگرکه محل اجتماع انهار این دیار است باشد مقرر شد که ابن حسین داروغه نواره با جمال خان و جمعی دیگر از منصبداران و علی بیک وغیره ملازمان سرکار و منور خان و جمیع زمینداران ملک بنگاله و برخی از پیاده های توپخی بادشاهی و اکثر توپهای بزرگ و کل نواره بادشاهی و لشکری در لکھوگر باشد و نواره بادشاهی همگی سیصد و بست و سه منزل درکار بود بدین تفصیل کوسه یک صد و پنجاه و نه جابه چهل و هشت غراب ده پرنده هفت بجره چهار پتیله پنجاه سلب دو پایل یک بهر یک بالام دو خلکری ده محاکری پنج پلوار وغیره کشتیهای خورد بست و چهار امارت پناه دلیرخان اظهار نمود که برخی از کشتیهای کوچک همراه آید که بعضی ضروریات را بر ان حمل نموده تا شهر کهرگانو توان برد مقرر شد که هر کس چنین کشتی داشته باشد همراه بگیرد و اکثر کشتی لشکری و بیوپاری همراه لشکر و متعاقب بکرگانو آمدند و بست و هشتم شهر مذکور نیراعظم ببرج حمل تحویل نمود

* گفتار در جنبش موکب فیروزي بهرا ز لکھوگر *

* و فتح کهرگانو بعنایت ایزد دادگر *

غره شهر شعبان سنه مذکوره از لکهنو کوچ شد و از ناله که پیش موضع مسطور جریان داشت به پایاب گذشته قریب به ناوسال راجه که عبارت از کارخانه کشتیها باشد لشکرگاه شد شوق تفرج کشتیها که زیر چهپرها بودند باعث بر تجشم نواب مستغنی عن الالقاب گشت مولف نیز در رکاب بود کشتیهای هفتاد و هشتاد و صد و صد و بست دست طول در نهایت استحکام و زینت قریب بصد منزل بنظر در آمد که از عدم احتیاج یا فقدان فرصت بجنگ نبرده بودند موکب نصرت برگ روز دیگر بموضع دیولگانو که محل سکونت مرشد راجه بود رسیده و از ناله که تا نمزین اسپ آب داشت عبور کرده بر کنار آن فرود آمد بتخانه و باغی در غایت صفا و نزاهت و طراوت مشرف بر نهر دهنک در دیولگانو بود و اشجار نارنج پربار بسیار داشت بزرگی وشادابی نارنج بمرتبه بود که بی مبالغه از آب یکی کاسه لبالب می شد و چاشنیش بمثابه که از امتزاج قند دل میبرد خوش رنگیش بحد یکه نظارگیان *نارنجنا نارجني* می سرائیدند و وفورش بغایتی که ده عدد بیک فلوس در اردو میفروختند روز دیگر مقام شد علی رضا بیگ ملازم سرکار به تهانه داری دیولگانو و محافظت راه و استمالت رعیت مقرر شد برخی رعایا از استماع مرحمت نواب مستغنی عن الالقاب

در لکهو گرو دیو لگانو آمده آباد شده بودند و هر روز جمعی بحضور آمده سرا پا و دلاسا یافته بقریات و قصبات خود رفته ساکن می شدند و عرایض بعضی از مسلمانان ساکن کهرگانو درین منزل رسید مندرج بود که راجه مقهور جمعی کثیر از مسلمانان اسیر داشته و از نقود و اجناس انچه توانست برداشته جانب نامروپ گریخت ما بقیه السیف بمکامن خفا و زوایای اختفا خزیده چون در اجل تاخیری و در عمر توفیری بود سلامت ماندیم افیال و همه احمال و اثقال راجه بی حافظ و حارس در شهر افتاده چهارم شعبان کوچ شده قریهٔ گنجپور محل نزول شد و بنا برفرموده فرهاد خان و میر سید محمد دیوان تن و دیگر امرا شب پنجم ماه مذکور جهت ضبط اموال و افیال بر سبیل استعجال روانه کهرگانو شدند و روز دیگر دو پهر رسیده بجامور به قیام نمودند انور بیگ ملازم سرکار نواب مستغنی عن الالقاب تهانه دار گنجپور شد چهار زنجیر فیل از اینجا نیز بسرکار بادشاهی واصل گشت پنجم شعبان ترمهانی که عبارت از مکان بهم پیوستن آب دیکهو و دهنگ باشد مضرب خیام گشت و از موضع بنگ که سر راه بود شانزده زنجیر فیل با بت راجه که در ناوسال انجا بود بضبط در آمد

میر نور الله مآثر ذم سرکار نواب مستغنی عن الالقاب بتهانه دارزی ترمهانی و محمد مقیم بضبط رام دانگ که موضعیست ما بین ترمهانی و کهرگانو و ناله از کوهستان آمده از پیشش می گذرد مقرر شدند و مخفی نماند که در هر منزل چندین ناله بر سر راه بود که این مختصر را گنجائی تفصیل آنها نیست ششم شعبان سال چهارم جلوس میمنت مانوس مطابق ۱۰۷۲ سنه اثنی و سبعین و الف هجری رایت فتح آیت نواب مستغنی عن الالقاب سطرز بطراز * الحمد لله الذي سخر لنا هذا * و معلم به برچم * انا فتحنا لك فتحا مبینا * داخل شهر کهرگانو شده و از ناله دیکهو عبره فرموده جانب شرقی خانه راجه محل نصب خیام گردید و مژده امن و امان بگوش کافر و مسلمان و پیر و جوان رسید و چندی از سوار و پیاده تعین شدند که بمحافظت خانهٔ راجه قیام داشته عوام را از دخول مانع آیند و محمد امین پسر محمد مومن واقعه نویس که جوان شایسته و قابل است بطریق تعمیه این تاریخ برای فتح کوچ بهار و آشام در رسالک نظم کشید * *شعر*

* خانخانان سپاه سالار * کز عزمش رزم یافت انجام *
* چون فتح دو ملک کرد دیدم * آهسته نهفته گفت ایام *

* کم واقع می شود بیکسال * با کوج بهار فتح آشام * شبی کہ روز سابقش بکہرگانو نزول اجلال واقع شد کاتب حروف از زبان صدق بیان نواب عالیشان استماع نمود کہ رو بحضار مجلس کرده فرمود یاران نظر بر اسباب ظاہر کرده استبعاد تمام از انصرام تسخیر مہم آشام می نمودند و من اعتماد بر کرم خفی واو ر حقیقی کرده بقول حضرت یعقوب علی نبینا و علیہ السلام زبان می کشودم کہ * انی اعلم من الله ما لا تعلمون * اکنون کہ ملک منان مرا بہ تسخیر این مصر عزیز گردانید انچہ حضرت یوسف علیہ السلام باخوان گفت می گویم کہ * لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین * و با وجود اعتراف بعجز و تقصیر از ادای شکر بزبان ضراعت و ابتہال می سرایم کہ * الحمد لله الذي انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده * روز دیگر چون بعضی از جواسیس اعلام نمودند کہ راجہ و بہوکنہا ہنگام عزیمت ہزیمت بسیاری از زنبورک و بندوق ورام چنگی در تالابہا انداختہ اند نواب مستغنی عن الالقاب بنا بر جد و جہدی کہ در احراز اموال بادشاہی و ضبط اسباب شاہنشاہی داشت * ومن المہد الی العہد * سر موی در کفایت وتوفیر

مال خداوند و گردآوری متملکات ولی نعمت تقصیر نه نموده
ساها هله و مداهنه را دران باب از اشد محرمات نقلی و اکد
محظورات عقلی بل محض کفر و کفر محض میدانست و آسایش
جنه و استراحت مهجه و اشتغال حواس و استعمال
قوی را منحصر دران امر دانسته صرف اوقات عمر گرامی
را بعد از ادای طاعت مفروضه دران شغل واجب
می شناخت خود بسیر تالابها قدم رنجه فرموده زنبورک و
غیره بسیار بر آورده و میر مرتضی نیز بعد از نهضت موکب
ظفر قرین بتهرا پور خوض درین امر نموده بتلاش سعی و
تلاش بسی اسباب توپخانه از تالابهای کهرگانو بکارخانه
بادشاهی کشیده و درهمین روز اعزخان بخدمت نواب
مستغنی عن الالقاب آمده التماس فاتحه رخصت و دستک
راه درگاه آسمان جاه نمود چون جواب شنید که این معنی
وقت صورتی توقع توان داشت که رضای این جانب برفتن
شما مقرون باشد بی دستک باجمعی از برادران خود براه
گهوره گهات روانه حضور پرنور گردید سبب عمده آزردگی
مشار الیه زیاده طلبی در میجرا و عدم توجه نواب جلالت
انتما بود القصه مومن و کافر و هندو و مسلمان که سالها بمفارقت

خانمان و اوطان و اقوام و فرزندان و مذلت بند و زندان مبتلا بودند و هرگز در مرآت متخیلهٔ ایشان صورت نجات پرتو افگن نگشته بود شاکر و فرحان و دعاگوی و ثناخوان مانند نخچیر از دام جسته و مرغ از قفس رسته بر کشتیهای کوچک منهزمان منحوس که آن کشتیها را کوس می نامند و از یک چوب تراشند سوار شده و آنچه از متاع خانهای مقابر بدست آورند بران بار کرده و زبان حال بمقال * الحمد لله الذي نجانا من القوم الظالمین * گویا ساخته روانهٔ مساکن مانوس و مولد مالوف گشتند شنیده شد که هرکس از مردم ملک بادشاهی بتقید آشامی می افتاد او را از جملهٔ عبید شمرده با هل ممالکت خود قسمت می نمود چون از طنطنهٔ قرب وصول رایات نصرت آیات تزلزل در ارکان قرار و ثبات آشامیها افتاده متحیر و مضطر گشتند مردم اسیر به آقاهای خود گفتند که لشکر اسلام بقصد انتقام آمده تا چنانچه شما ما را کوچانیده بولایت خود آوردید شما را رانده بملک خویش برند و سر * کما تدین تدان * هویدا سازند اراده ضبط این ملک ندارند و در برسات این جا نمی ایستند شما اگر خواهید که بذل رقیت گرفتار نگردید باید بتملکات خود در ادر بیوت

مدفون ساخته بکوه برود وتا شروع بازندگی در انجا اقامت ورزید و بعد معاودت لشکر باکنهٔ خویش مراجعت کرده دفاین خود را متصرف شوید آن هول زدگان مضطر این معنی را باور کرده بمصلحت مو الیان عمل نمودند بعد از رفتن لشکر ظاهر مردم اسیر بی تشویش ضمیر ترکهٔ مدفونه اقاها را گرفته و بخلاف *العبد ومافي يده لمولاه المولي ومافي يده للعبد* گفته روانه مسقط الراس شدند ومقرر شد که سکنهٔ کامروپ بمساکن خود رفته همه بعمارت وزراعت پردازند ویک سال از ادای مال وکل تکالیف دیوانی معاف باشند هشتاد و دو زنجیر فیل و قریب بسه لک روپیه را طلا و نقره وسایر اجناس از متروکات راجه بحیطهٔ ضبط متصدیان بادشاهی درآمد واز ابتدای درآمدن لشکر ظفر اثر بملک آشام تاهنگام مراجعت ششصد وهفتاد وپنج توپ ازانجمله یک توپ آهنی بچه دار که قریب سه من گولی می خورد و هزار وسیصد وچهل وسه زنبورک وهزار ودو صد رام چنگی وشش هزار وپانصد وهفتاد بندوق وسیصد وچهل من باروت وهزار ونهصد وشصت صندوق باروت که هر صندوقی دو دو نیم من باروت تخمینا داشت وهفت هزار وهشتصد وبیست وهشت سپر وشوره وآهن وگوگرد وسرب بی شمار ودو هزار وچند

کشتی بحاری جنگی که اکثر هشتاد و هفتاد و شصت ملاحی بودند بحیطهٔ تصرف متصدیان بادشاهی درآمد و یکصد و بیست کشتی بحاری که به ترصیین و تزئین و طول و عرض انها کمتر کشتی دران ملک به نظر رسیده و درناو سال کهرگانو بود شبی یکی از مقاهیر آتش در چهرها زد و بجز خاک تراثری از انها نماند و انبارهای شالی موازی یکصد و هفتاد و سه به ضبط درآمدند و بر همرا نهاری چندی از پیاده های بندوقچی بمحافظت نشستند انبارها از ده هزار تا یکهزار ارمن شالی منبر و اندوختهٔ چندین سالهٔ راجه و بهوکنهای معتبر آن گروه خفیف العقل ثقیل الحمق بود بطمع آنکه بعد از مراجعت لشکر اسلام باز متملک خواهند شد با تلاف و احراق انبارها درحین فرار نه پرداختند و غشاوهٔ * ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم * دیده بصیرت ایشان را فرو گرفته ازانکه معموری آنها باعث خرابی آنها خواهد شد غافل شدند

* شعر *

بدوزد شره دیده هوشمند * درآرد طمع مرغ و ماهی به بند *

والحق اگر نه این انبارها می بودی قوتی قوت مصابرت و محاربت از اهل لشکر می ربود چنانچه سوق کلام آینده نقاب ابهام از چهره مقصود خواهد کشود

* ذکر طول و عرض و خصایص ملک آشام *

* وایضاح اوضاع آشامیان بد فرجام *

آشام ملکی است موحش دلگیر پرخطر معمور بر اطراف بحر برمهاپتر مابین شمال و مشرق ممالکات بنگاله واقع شده و بحر برمهاپتر در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان نموده طولش غرباً و شرقاً از گواهتی تا سدیه تخمیناً دو صد کروه جریبی و عرضش شمالاً و جنوباً از کوهستان گروه میری مجمی و دفله و لانده تا جبال قوم ناگه قیاساً هفت هشت روزه راه جبال جنوبیش با کوهستان خصیه و کچهار و کشمیر در طول لاحق و در عرض باطواد سکونه قوم ناگه لاصق و کوهستان شمالیش در طول بار واسی شامخ کامروپ پیوسته و در عرض پیش روی کوه های شاهق قوم دفله و لانده کشیده سرزمین ساحل شمالی بحر برمهاپتر را او ترکول و اراضی کنار جنوبیش را دکهن کول نامند طول او ترکول از گواهتی تا مسکن قوم میری مجمی و امتداد دکهن کول از ملک نکی رانی تا موضع سدیه تا آنگر ملک سخنوری ملا درویش هروی که درین سفر رفیق شفیق و انیس محفل انیق بود قصیده در تهنیت فتح ملک آشام گفته این چند بیت که در خاطر بود ثبت نمود * قصیده *

* شد بپامردی تقدیر و بتایید قضا *
* سر آشام که در دامن چین است و ختا *
* عالمی دیگر و خلقی دگر و وضع دگر *
* نه زمینش چو زمین و نه سما همچو سما *
* آسمان بی سبب ابر فرستد باران *
* در زمین بی مدد خاک شود سبز گیا *
* رفته از حیز خاک و شکم چرخ برون *
* بکناره شده چون حرف الف از دنیا *
* فصلها را همه در منقضی ام مدخل *
* وقت سرما شده گرما گه گرما سرما *
* وحشت افزا در او چون ره بیغوله مرگ *
* جان گزا ساحت او چون عدم آباد فنا *
* بیشه هایش چو ضمیر جهلا پر ز گزند *
* بحرها بی حد و اندازه چو فکر دانا *
* هفت خوانی که بشهنامه ادا کرد حکیم *
* که ز روئین تن و از پیل تن آمد پیدا *
* صفدر رزم زن قلعه کشا ملک ستان *
* مندرس قصه آن را بنوی کرد احیا *

* روی اقبال و دل مردی و بازوی ظفر *
* ممالکت گیر و ممالک ده و گیتی پیرا *
* خانخانان سپهدار و سپهکش که زقدر *
* بادشه کرد لقب یار وفادار اورا *
* صاحب شاه نشان سید اجداد منش *
* پشت ایران و رخ هند وسر ملک خدا *
* مصطفاییست بارشاد وهدایت پس ازان *
* مرتضای دم شمشیر و سنان روز وغا *
* شکری بردز مغرب سوی مشرق که گذشت *
* افتاب از سپه آرای ترکان ختا *
* محشری راجهٔ آشام بارد و آورد *
* که شد انبوهی ایشان قفسی بر دنیا *
* فتنه جو یکسره چون دیده خوبان طراز *
* ناوک انداز و سلح شور و معارک آرا *
* جان بن جان بستانند جه هامون و جه کوه *
* همه پتیاره عفریت عمل در دریا *
* گر شود عرصهٔ هیجا زیکی حمله پذیر *
* که بدن شان زسر و سر زبدن باد جدا *

* گوئی اهریمنی افتاده برون از دوزخ *
* یا هیو نیست که از قید بلا گشته رها *
* سخت جانند بحدی که غبار ار گردند *
* سر موئی نه پذیرد رگ شان استرخا *
* همه چون مردمک دیدهٔ اعمی بی نور *
* همه در خاصیت و فایده چون زهر گیا *
* بیش ازین نسبت شان نیست بمردم که روند *
* قامت افراخته در کوچه و برزن بدو پا *
* حیله سازند بنوعی که هوا را چو حباب *
* بند از آب گذارند بروی اعضا *
* کثرت خلق فزون زانچه به محشر گنجد *
* فسحت ملک ز جابلقا تا جابلسا *
* بحر در کشور شان بیشتر از موجهٔ بحر *
* شده غارت زده کثرت حصنش احصا *
* حصنها چون دل مردان همه خارا بنیان *
* رفعت و برتری از برتریش پا بر جا *

اکثر متوطنان جبال نواحی اگرچه باجی برا جهٔ آشام نمی دهند سر بهزرگی او فرود آورده برخی از احکامش را گردن نهند

مگر قوم دفله که بای دوار دا من اطاعت نگذارند و گاه بیگاه دستبردی بممالک راجه نمایند و از موضع کلیابر تا شهر کهرگانو همه جا خانه ها و باغهای پردرخت میوه دار بهم پیوسته و دو طرف راه درختهای بانس سایه دار سر بفلک کشیده و اقسام گلهای صحرائی و باغی خوشبوی شگفته و عقب نیستان تا پای کوه زراعت و باغ ساخته و از لکهوگر تا کهرگانو نیز راه و معموری و زراعت بهمین و تیره بوده و آلی بلند و وسیع برای تردد مردم تا کهرگانو ریخته زمین زراعت و باغ دران ملک چنان هموار ساز ند که باصره تا انتهای خطوط شعاعی سرمه واری نشیب و فراز دران نه بیند کثرت زراعت و وفور معموری در او ترکول بیشتر است اما جون صعوبت محکمه و قابلی اکانه در دکهن کول افزون تر است حکام آشام اینجانب را محل سکونت ساخته اند آب و هوای اراضی مسکونه و غیر مسکونه این خطه انچه بر ساحل بحر برهماپتر واقع است با مزاج ساکنان و غریبان موافقت دارد و هرچه دورتر از بحر مذکور است آب و هوایش متوطن را ساز گار و برای غریب زهر مار است هشت ماه باران می بارد و چهار ماه زمستان هم خالی از ان نیست در فصل سرما امراض اطباء بار ... حساب

تر از مردمش غریب نوازی می نماید و در ایام گرما سودای
افزونی صفرا گرمتر از متوطنانش با غربا در می گیرد اما ساکنان
این مرز و بوم از علال مهلکه متضاده متنفره مثل جذام و برص و داء الفیل
و دوالی و اورام گلو و خصیه که در دیار بنگاله شیوع دارد مبرا و از
دیگر اقسام اسقام مزمنه سالم و ضرر ارياح و میاه جبالش
برای غریب و بومی سموم قاتل و سم هلاهل و فضایش
بسبب احاطه کوهستان بد لتنگی و وحشت مایل اشجار
کوه و صحرایش باکمال ارتفاع ضخیم و قوی بالا و انهار عمیق
عریض. جمجمه دار و بغیر جمجمه دارش افزون از حصر و احصا انواع
ریاحین و فواکه هند و بنگاله در ملک آشام است و دیگر اقسام
گاهها و میوه های باغی و صحرایی ملحوظ گشت که در سایر
ممالک هند نیست درخت نارگیل و نیم کم و نهال فلفل و ساذج
و اقسام لیمو بسیار است انبه کرم دار و افروستیرین و بی
ریشه اما کم آب اناسش بسی بالیده و خوش چاشنی و شاداب
نیشکر سیاه و سرخ و سفید بهر شیرین اما در سختی دندان
شکن و زنجبیل تر کالان پنجه و نازک و بی ریشه و مزه افزای دهن
پنیاله که قسمی از آمله است بمشابهٔ را است مزه و خوش چاشنی
می شود که اعزهٔ صاحب [illegible] ضعف بر آلوچه [illegible]

محصول عمده آن ملک شالیست اما باریک و پالیده کم است گندم و جو و عدس نمی کارند زمینش قابل است هرچه بکارند یانهال کنند خوب می شود نمک بسی عزیز و نایاب است در دامن بعضی از کوهها بهم می رسد اما بسیار تلخ و گزنده و بعضی از سکنهٔ آن ملک نهال کیله را بریده به آفتاب خشک کرده بسوزند و خاکسترش در کرباسی کرده و آن کرباس را بالای چهار چوب مضبوط در زمین بسته ظرفی در زیر آن گذارند و بتدریج آبی بران ریزند و چکیده اش را که شوری در نهایت تلخی دارد بجای نمک بکار برند مرغ و مرغابی و قاز و بز و خصی و خروسهای جنگی کلان و لذیذ بسیار و اکثر خروسهای جنگی آندیار بری از عار فرار مشاهده نموده شد که اگر خروس ضعیفی با قوی مقابل گشته آن قدر جنگ کرده که سرش شکسته و مغز پریشان شده و مرده اما از حریف رو نگردانیده و پشت بخصم ننموده فیل کلان و مهیب و متناسب الاعضا در کوهستان و صحرا اکثر و آهو و گوزن و نیله و قوچ و دراج بسیار در بلده کهرگانو چند حصار مختصر قفس مانند که بر دور هم بچوبهای قوی مرتفع و در نهایت استحکام ساخته بودند و ابواب انها بجهات مختلفه بود بنظر

در آمد چون از سبب وضع آن استفسار نموده شد گفتند بعضی از فیلبانان خاص راجه بودند که گیاهی بر بدن ماده فیل می مالیدند و آنرا بمرتع فیل مست جنگلی می بردند و آن دابه وحشی بمجرد استشمام رایحه آن گیاه بی اختیار سر در پی ماده فیل ملطخ بگیاه مذکور میگذاشت فیلبانان ماده فیل را آورده داخل این حصار می ساختند و آن فیل جنگلی نیز از عقب در می آمد و گرفتار می شد نواب مستغنی عن الالقاب سعی بسیار نمود که یکی ازان فیلبانان را بدست آورد اما میسر نشد طلا از ریگ دریای برهماپتر حاصل می شود ده دوازده هزار آشامی بهمین کار قیام نمایند و سر سال فی نفر یکتوله طلا بسرکار راجه واصل سازند اما این طلا کم عیار است توله به نه روپیه و هشت روپیه بفروخت رود گویند در ریگ کنار دریای برهماپترا زهمه جا طلا حاصل می توان کرد لیکن جمعی که وقوف از حصول آن دارند همان آشامیها اند از رایج آن ملک کوری و روپیه و اشرفی سکوک بسکه راجه انجاست فلوس رواج ندارد و در کوههای مسکن قوم میری و مجمی که جانب شرقی آشام طرف او ترکول بمسافت یازده روز از کهرگانون آباد اند آهوی مشکین و فیل پیدا می شود و نقره و مس وارزیز

نیز از جبال همان قوم بهم می رسد طرز و وضع این قوم بگروه آشامی موافقت تمام دارد و حسن و ملاحت دلبران این طایفه بیشتر از نسوان آشامی است و از تفنگ بسیار ترسند و گویند بد چیزیست تفنگ فریاد می کند و از جا حرکت نمی نماید و بچه از شکمش بر آمده آدم می کشد و آهوی مشکین در کوهستان آسام نیز هست نافه اش بزرگتر از دانه های کلان و خوشرنگ و از فروچوب عود که منبتش کوهستان نامروپ و سدیه و لکهوگر است سنگین و رنگین و معطر اگر بدستور ممالک محروسه عمال نمایند یحتمل با مالی که از رعایا ستانند و فیل که از صحرا گیرند و سایر محصولات جهل و پنج لک روپیه محصول برسد خراج از رعایا ستدن دران ملک دأب نیست از هر خانه فی سه نفر یک نفر بخدمت راجه قیام نماید و اگر تهاونی در انچه بدان مامور شوند واقع شود بدون قتل بچیزی دیگر تنبیه نیابند لهذا نفاذ امر راجه در میان آن قوم بمرتبه کمال است و در جمیع ارمنه دست تصرف سلاطین از دامن آن ولایت کوتاه بوده و پای غلبه هیچ بیگانه آن ملک را ای سر ساحت ابواب دخول و خروج برغربا دران دیار تنگ و پای سکنه اش از تردد بممالک دیگر لنگ

نه دیگری را گذارند که بملک شان در آید و نه کسی را از مردم خود رها کنند که برآید قبل از فتوری که در دیباچه مذکور شد هر سال یکمرتبه جمعی بعنوان تجارت بفرموده راجه قریب بگواهتی در سرحد خود آمدندی و طلا و مشک و چوب عود و فلفل و ساذج و پارچه ابریشمی آوردندی و به نمک و شوره و گوگرد و برخی دیگر از امتعه هند که مردم گواهتی انجا می بردند معاوضه کرده رفتندی بالجمله لشکری که بسرحد آن مملکت داخل شد از کشور وجود خارج گشت و قافله که دران سرزمین قدم نهاد رحل اقامت بسر منزل عدم انداخت در سوابق ایام اگر بقصد تعرض و تصرف لشکری عازم آن خطه شد چون بسرحد آن ملک می رسید مقهوران چند دفعه شبخون بر ان می زدند اگر شب مقصود ایشان را اصباح نجاحی نمی دمید رعایای سر راه را کوچانیده بکوهستان می بردند و ساکن داری و نافع ناری دران حدود نمی گذاشتند و مردم لشکر از حزم و احتیاط غافل شده مسالک پر مهالک مشتمل بر انهار زخار و بوادی مخوفه محتوی بر بیشه های خونخوار بی مانعی طی کرده بوسط ملک در می آمدند و بنابر بعد مسافت و مس آفت ایام زمستان در راه منقضی گشته شروع در انصباب اقطار امطار می شد

و مقابیر چون سیلاب از قلال جبال منحدر گشته اطراف آن لشکر را احاطه می نمودند و بمقتضای آنکه * ع * گل نم دیده را آبی تمام است * بد و قطره باران که بان سرزمین پر رطوبت می رسید مجال تردد اسپ محال می گشت آن لشکر محصور ناعاقبت اندیش را قوت مقاتله و مدافعه نمانده از عدم وجدان قوت عاجز شده در اندک زمانی مقتول و محبوس میگشتند افواج عظیمه و عساکر فخیمه بدین و تیره در گرداب هایل و غرقاب بی ساحل سر بجیب فنا فرو می بردند * * شعر *

* هر خار این بیابان انگشت رهنمایی است *
* هر بانگ عندلیبی آواز آشنایی است *

نوبتی حسین شاه نامی از سلاطین بنگاله با بست هزار پیاده و سوار و نواقه بی شمار بان دیار در آمد و راجه از ملک برآمده بکوهستان رفت حسین شاه پسر خود را با اکثر جنود بضبط آن حدود نگاه داشته خود به بنگاله معاودت نمود چون ایام برسات رسید و راه ها مسدود گردید راجه از کوه پائین آمد باتفاق اهل مملکت که سر بچنبر اطاعت پسر حسین شاه درآورده بودند ستا هزاده را قتل نمود و آن بیچاره و لشکر شو در مدت قلیل از بی قوتی ذلیل گشته جمالگی اسیر و قتیل

گردیدند گویند جماعتی از متوطنین آن ولایت که مسمی به مسلمین اند اولاد اسیران لشکر مذکور اند و چون هر که بان دیار افتاد مانند رفتگان ملک عدم برنگشت و حقیقت اوضاع مردم انجا بر کسی مکشوف نشد اهالی هندوستان قاطنان این مرز و بوم را ساحر و جادوگر خوانند و از بنی نوع انسان خارج دانند و در افسون باطل السحرا سم آن ملک را داخل سازند وگویند هر کس را گذار بر آن دیار افتد گرفتار طلسم گشته بیرون نیاید راجه های آن ملک پیوسته با زدحام حشم و خدم و تکاثر امتعه و اقمشه و توافر نقود و جنود مستظهر و مغرور بوده وحشری انبوه از مردان کار و فیلان کوه شکوه مهیب دیدار داشته و این راجه جید هج سنگه ملقب بسرگی راجه است و سرگ در لغت هندی آسمان را گویند و اعتقاد فاسد این مبهوت آنست که یکی از اجداد او که فرمانروای ملاء اعلی بوده بنردبان طلا از آسمان هبوط کرده بانتظام مهام آن حدود اقدام نموده و چون آن سرزمین راخوش کرد دیگر سر بفلک نکشید و لنعم ما قیل * * شعر *

تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز برداختی

بالجمله این مخبط مغز و دل به تجبر و تکبر زیاده از آباء موصوف

وبار اقت و ماوا ضاعت نفوس بیشتر از اسلاف معروف باندک جریمه قبیلهٔ را استاصل می سازد و بادنی مظنه سلسله را بر می اندازد و با آنکه در حرمش جز دختر فرزندی نیارد و ولایتش ولیعهدی جز بدنامی ندارد سلیلی از احفاد واجداد نگذاشته و مضمون * الملک بعد ابي ليلي لمن غلبا * بر صفحه ضمیر نگاشته اگرچه متمسک بملت هنود است اما چون خود را یکی از مظاهر اعظم آفریدگار میداند * تعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا * سر بعبادت اصنام فرود نمی آرد و سایر مردم آن ملک رقبهٔ خود را در ربقهٔ هیچ دینی و ملتی نکشیده هرچه از دست هرکس یابند می خورند و بر هر امری که در نظر قاصرشان مستحسن افتد اقدام می نمایند از اکل مطعومات مطبوخه مسلمان و غیر مسلمان نپرهیزند و جمیع لحوم را خواه میته و خواه مذبوح سوای لحم انسان تناول کنند معتاد بخوردن روغن نیستند تا بحدی که اگر طعامی بوی از روغن داشته باشد از خوردنش ابا نمایند زبان آن قوم باکلام جمیع سکنه ممالک شرقی منحا لفتی تمام دارد توانائی و پهلوانی از هیأت ذکور آن ملک ظاهر و بر اقدام امور شاقه قادر همه جنگ جو و سفاک و در کشتن و کشته شدن دلیر و بی باک در بی رحمی و غدر

وبی مروتی طاق و درمکر و کذب و بیوفائی یگانه آفاق صباحت ملاحت روی و سیاهی و درازی موی و ملایمت بدن و صفای رنگ و خوشی دست و پائی از شمایل اناثش هویدا و از دور بهیات مجموعی در کمال حسن بیدا ما بعدم تناسب اعضا متصف اند و از نزدیک چون منظور گروند معلوم می شود که از حسن و جمال دور اند و زنان راجه و رعیت از کسی رو نمی پوشند و سر برهنه در بازار تردد می کنند کمتر کسی هست که دو زن داشته باشد اکثر چهار و پنج دارند و زوجات را میان همدیگر معاوضه و خرید و فروخت می نمایند و تعظیم این قوم زانو زدن است رعایا که نزد راجه و بهو کنهار وند و بهوکنهاکه بخدمت راجه آیند پس از زانوزدن دو زانو خم شده نشینند و چشم بر زمین دوزند سر و ریش و بروت محلوق سازند و اگر کسی از سکنه سر موی تخلف از ان نماید گویند شعار اهل بنگاله ظاهر کرده است لهذا تیغ بر سرش رانند فروشتر و اسپ دران ولایت عنقا و کیمیا ست حمر مستنفره آشامی بنا بر انکه جنسیت علت ضم است خواهش دیدن و داشتن حمار بسیار کنند و از خریت بقیمت اعلی خرید اری نمایند و بمشاهده ندرت خلقت ستر زیاده از حد مشغوف و محظوظ

گردند و از اسپ بسیار می ترسند و اگر بدست آرند پایش
رامی برند یک سوار اگر بر صد آشامی سلح بتازد همه هلاج
بینداز ند و بگریزند و اگر نتوانند گریخت دست به بند دهند اما اگر
ده پیاده مسلمان رایکی از آنها بیابد بی محابا قاصد استیصال
ایشان گشته غالب آید بیع فیل راازاشر قبایح وابلغ فضایح
دانند و بران اقدام ننمایند راجه و بهوکن بر سنگاسن و
روسا و اغنیا بر دولی که بوضع مضحک از چوب و تخته سازند
سوار شوند و بانس سنگاسن و دولی از چوب تراشیده
ترتیب دهند کرسی بدستور نشیمنی از چوب سازند و بجای
عماری وحوضه بر فیل بندند دستار بستن وجامه و تنبان و کفش
پوشیدن و بر چهار پای خوابیدن دران دیار رسم نیست
پارچه کرپاسی بر سر ولنگی در کمر بندند و چادری بدوش گیرند
و بعضی از متمولان در زمستان نیم جامه بطریق یعقو بخانی در
بر کنند و آنهای راکه میسر باشد بجای چهار پائی بر تخت بخوابند
برگ تنبول را با سپاری خام از پوست جدا نکرده بافراط
خورند مشجر و مخمل و تات بندوا قسام اثواب ابریشمی خوب
می بافند و خوان و صندوق و تخت و کرسی همه از یک تخته چوب بسیار
مطبوع و پاکیزه می سازند و بعضی تخت ها در اموال راجه

بنظر در آمد از یک چوب مهیا شده عرضش قریب دو ذرع
و پایه هایش نیز از همان چوب تراشیده و از خارج وصل
نکرده کشتیهای جنگی بطریق کوسه بنگاله سازند و آن را
بجاری نامند تفاوت جز این نیست که پیش و پس کوسه
دو شاخ دارد و سر و بن بجاری از یک تخته مسطح سازند و چون
رعایت استحکام نموده به تخته قامت دار مرتب گردانند
نسبت بکوسه بطی السیر باشد توفیر سفاین صغار و کبار
درین دیار بمثابه بود که نوبتی از افراد واقعه نویس گواهتی در
ماه مبارک رمضان بعرض رسید که تا آوان تحریر سی و دو هزار
کشتی بجاری و کوسه باینجا رسیده و گذشته و عدد آنچه زیر
بار مردم لشکر ظفر اثر و جمعی از متوطنین آن کشور که در حین
مراجعت ملازم رکاب ظفر انتساب گشتند بوده شاید زیاده
از آن باشد که واقعه نویس مذکور نوشته و یحتمل که نصف
این جمله بلکه زیاده در تصرف مقهوران بوده اکثر کشتیها را
از چوب چنبال می سازند و سفینه مرتبه از آن چوب هرچند مملو
از بار باشد اگر غرق شود در ته آب رسوب ننماید این معنی
در آئینه امتحان اکثر عزیزان صورت تکرار پذیرفته و نزد جامع
این وقایع نیز به تجربه مقرون گشته بندوق و توپ بچه دار خوب

ریزند و دربن کارید طولی دارند باروت بسیار قسم اول سازند و مصالح انرا از ملک بادشاهی آرند عمارت از خشت و سنگ و گل یغرا از دروازه ها ی کهرگانو و چندی از بتخانه ها در کل آشام نیست غنی و فقیر از چوب و نی و علف ترتیب بیوت نمایند سکنه قدیم آن ملک دو قوم اند آشامی و کلتا در جمیع امور قوم ثانی براول مزیت دارند الا در سرانجام مهام صعب و قیام بامور حرب که قضیه منعکس است شش هفت هزار آشامی همواره در اطراف نشیمن و خوابگاه راجه بجراست قیام نمایند و آنهارا جودانگ نامند و محل اعتماد و میر غضب و فدوی راجه اند حربه مردم آن ولایت بندوق و رامچنگی و توپ و تیر پیکان دار و بی پیکان و نیم شمشیر و نیزه در اثر و کمان بانس و تیر تخش است هنگام جنگ جمیع سکنه آن ملک از اهل حرفت و دهقنت خوش نشین و رعیت مسلم وغیرمسلم طوعا و کرها بحرب آیند و شغال آسا مجموع بیکبار غوغا کنند و شورش عظیم انداز ند و آن روبه صفتان گمان برند که باین صدا شیران بیشه و غاو نهنگان عرصه هیجا ز اهراسی بدل جا خواهد کرد اقل عدد محاربان انها در محاربات اکثر مات الوف باشد اما

دلاوران و مبارزان که با غنیم بشمشیر و تیر مقابله نمایند و دلیرانه بمصاف درآیند جماعه آشامی الاصل اند و آنها شاید از بست هزار نفر متجاوز نباشند و اغلب در شب سه شنبه بحرب و شبخون پردازند و آن شب را برخود مبارک دانند و رعیت خواه جنگ کرده منهزم گردند و خواه بی جنگ معاودت نمایند مضمون * نجي المخففون و هلك المثقلون * را نصب العين ضمير داشته انچه از اسلحه با خود آورده باشند بینداز ندو بدر روند و رعایا مرده های خود را با چیزی از ترکه انها سر بجانب مشرق و پا بسوی مغرب بخاک سپارند و حکام برای موتای خویش دخمه سازند و زنان و خدمه متوفی را کشته با مایحتاج چندساله آنها از فیل و اوانی زرین و سیمین و فرش و لباس و خوردنی در دخمه گذارند و سرش را بچوبهای قوی در کمال استحکام پوشند و چراغدانی با روغن بسیار و یک نفر مشعلچی زنده دران نهند تا به مشغله اشتعال مشعل اشتغال داشته باشد ده دخمه که شکافتند قریب به نود هزار روپیه بهمه جهت از انها حاصل شد و من الغرایب انکه از دخمهٔ یکی از زنان راجه های آن ملک که هشتاد سال از دفنش گذشته بود پاندان طلائی برآمد که پان سبز دران بود و راقم حروف اگرچه پا نهارا ندیده اما

از زبان پاینده بیگ گماشته واقعه نویس و شاه بیگ که بشهر کادی بناشی قیام داشتند در مجلس نواب مستغنی عن الالقاب شنید و رستمی بیگ داروغه خزانه که پاندان مذکور حواله او شده بود بر صدق قول آن دو مدعی گواهی داد * والعهدة علی الرواة * مسلمانانی که در سواد الف ایام بقید افتاده و به تزویج میل نموده اولاد آنها بهمان طریق آشنایها عمل نمایند و بجز نامی از اسلام بهره ندارند و میلان خاطرشان بمخالطت آن قوم بیش از مصاحبت و مجاورت با اهل اسلام باشد و جمعی از مسلمانان که از دیار اسلام بانجا افتاده بودند بادای صلوات و صوم قیام می نمودند اما از اذان گفتن و کلام الله بجهر خواندن ممنوع بودند شهر کهرگانو مشتمل بر چهار دروازه بسنگ و گل ساخته است و از هر در تا خانه راجه مسافت سه کروه و آن باندی در غایت استحکام و وسعت برای تردد مردم ساخته و اطراف شهر بجای حصار نیستان ستد یر بهم پیوسته و قطر نیستان تخمینا دو کروه کم و بیش است لیکن شهر بطرح معمور نشده بیوت سکنه جسته جسته درون نیستان متصل به آن ترتیب یافته و باغیچه و مزرعه هر کس پیش خانه اش واقع شده یک

جانب مزروعات به آل و طرف دیگرش بتخانه ها پیوسته و قریب بتخانه راجه و در هر کنار دیکهو معموری کیشر و راسته بازاری قصیر و غیر از پان فروش از اصناف محترفه کسی در بازار ننشیند خرید و فروخت اطعمه در اسواق متعارف نیست سکنه انجا قوت یک ساله خود از همه چیز در خانه ها ذخیره کنند و به بیع و شرای هیچ چیز از ماکولات مفتقر نگردند بالجمله شهرش محوطه وسیعی محتوی بر چند دیه بنظر در آمد و اطراف خانه راجه آلی ریخته بر فوق آن بجای دیوار بانسهای محکم درهم نصب کرده و اطرافش خندقی که اکثر جا عمقش از قد آدمی زیاده و همیشه پر آب است حفر نموده و در آن محوطه یک کروه و چهارده جریب بوده و در درون چپهرهای عالی وسیع ساخته دیوانخانه راجه که آن راسو لنگ نامند صد و بست دست طول وسی دست عرض از جانب درون داشت

مبنی بر شصت و شش ستون و در هر ستون قریب چهار ذرع و اساطین باین عظمت به نهجی هموار و املس بودند که در بادی النظر گمان می شد که خراطی کرده اند اگرچه مردم آشام ادعای خرط می کردند اما عقل از قبول امتناع می نمود و دیگر صنایع و بدایع که در تزئین چوبهای آن خانه کرده بودند شرح و بسطش

دست قلم را بچوب عجز بسته شاید در آن ربع مسکون خانه چوبین را مانند مردم آن ملک در ترصیع و تزئین و نقوش نه توانند ساخت و اطراف این نشیمن را با نواع شبکه های چوب منبت کار تقطیع کرده و از بیرون و درون به آئینه های برنجی مصقل چنان ترصیع نموده که چون پرتو افتاب بر آن می تافت چشم از لمعات شعاعش خیره می شد و از ده هزار کس یک سال کار کرده تا این خانه با تمام رسیده و در یک سر این نشیمن بر چهار ستون محاذی هم حلقه ها نصب کرده بودند و در هر ستونی نه حلقه هر گاه راجه از آزاده تمکن در ان مکان نمودی تختی در وسط آن اساطین اربعه میگذاشتند و نه شامیانه هر یک از قماش دیگر بالای آن تخت بران حلقه ها می بستند و راجه بر زبر تخت در زیر شامیانه ها قرار می گرفت و نقارچیان دهل و دانه میزدند و واین دانه چیزیست مدور مسطح از روئین ساخته شده بطریق گهریالی که گهریالیها می نوازند و هنگام بار دادن و سوار شدن راجه و سواری بهوکنها هر گاه بجای تعین شوند دهل و دانه می نوازند کمالات انتساب ملا درویش هروی که تیغ زبان فرس را پیش از لغت غرب مصقل نموده می گفت که طاس روئین که در شاهنامه مذکور است عبارت از همین

وانمود است والله اعلم بالصواب دیگرخانه های چوبین مقطع و مزین مستحکم طویل و عریض بسیار که درین محوطه بودند مزایا وخصایص آنها دیدنیست نه شنیدنی اما هیچ کافر ابدون انضمام آن ملک با سایر ممالک محروسه بادشاهی دیدن این خانه ها نصیب نگرد د تا بلائی که ما مبتلا شده بودیم نشود و دربیرون محوطه این خانه خانهٔ دیگر جهت سکونت راجه درکمال نزهت و صفا ترتیب یافته و بهوکنها درحوالی خانه راجه منازل درنهایت لطافت ومتانت ساخته هر بهوکن که بمصاهرت راجه ممتاز بود باغی در غایت پاکیزگی وطراوت و بردو رتالابی بسیار بصفا و عذوبت درون خانه خود داشت الحق مقامی خوش و متنزهی دلکش بود و بجهت کثرت رطوبت رسم آن دیار نیست که روی زمین را صحن خانه سازند بلکه بالای مچان که عبارت از تالار باشد مسکن سازند

*گفتار در سبب توجه رایت منصور از کهرگانو جانب متهرا پور
ومقرر شدن تهانجات جهت استیصال آشامیان مقهور

راجه و سایر مقاهیر که ممالک فرار گشتند بجهات مختلفه آوارهٔ دشت ادبار شدند راجه خواست که بکوهستان قوم نانگه درآید آن گروه از بیم لشکر گردون شکوه باین معنی

راضی نشدند نانگه قومی اند در جبال جنوبی آشام ساکن سرخ و سفید خوش ظاهر و بد باطن در کثرت از گروه یاجوج و ماجوج در گذشته و در ضخامت جثه و قوت جسمانی پنجه در پنجهٔ عادیان افگنده مانند وحوش و بهایم عریان تردد کنند و در کوچه و بازار حضور رعیت و سردار بی تکلفانه با ازواج مجامعت نمایند و زنان این قوم غیر از پستان هیچ عضوی را نپوشند و گویند اعضای که در حین انفصال از بطن مادر مشاهدهٔ همه کس گشته اخفای آن عبث است پستان را که بعد از ان بروز می نماید باید پوشید چندی از مشاهیر این قوم چون بملازمت نواب مستغنی عن الالقاب آمدند لنگهای سیاه بسته و بالای لنگها کوتیها دوخته و بر دو ررو ی خود نیشهای گراز حمایل کرده و موی سیاه دراز بر گردن فرو گذاشته بودند بیشتر حرمه این قوم زوپین است راجه چون از در آمدن بان کوهستان ممنوع شد سمع بر بهو کن بنامروپ رفت این نامروپ قطعه زمینی است از جهنم در جوف سه کوه شامخ افتاده و در بدی آب و هوا از چاه بابل زیاده آشامیها گویند که اگر طایری بر فضایش پر زند شهپر حیات اندازد و فولاد اگر بزمینش رسد چون موم بگدازد * شعر *

* سموم غمومش وزان در صحاری *
* حمیم حجیمش روان در مشارب *
* هوایش ز فرط حرارت بحدے *
* کہ چون موم می شد دل سنگ ذائب *

برہر کہ راجہ غضب کردی اگر بشمشیر قہرش ننواختی بتوطن دران مکان مامور ساختی تا ملک الموت باحوالش پرداختی یکراہ دارد کہ اسپ تواند رفت جانب موضع بتام کہ در سمت شمالی کہرگانون واقع است ابتدای این راہ قریب بہ نیم کروہ جنگلی است انبوہ کہ پیک ضمیر بسی باریک شود تا اندیشۂ قطع یک قدم ازان نماید بعد ازان تا پنج شش کروہ درہ ایست پر سنگلاخ و وحل و طرفینش دو کوہ مرتفع تر از از ایوان زحل بر کسائین جماعہ از متمردین کوہستان جنوبی مقر خویش ساختند و سایر بہو کنہا با جمعی کثیر و جمی غفیر آنروی آب دہنگ جزیرہ راکہ مابین بحر برمہا پتر و نہر دہنگ افتادہ مناص خو دگردانیدند درین اثنا دو سہ شبانہ روز باران بارید و بادہای تند وزید و آب در خیام وارد و فرش گردید و موسم برسات نزدیک رسید اگرچہ مرکوز خاطر حزم اندیش نواب مستغنی عن الالقاب آن بود کہ بلکہو گر

رفته ایام برسات در انجا بی تشویش ضمیر از وصول آذوقه
و تنقیص غله بسر آرد اما از زبان آن قدوهٔ عالی مکان مسموع
گشت که بنابر دو علت عنان عزیمت بآن صوب یغر منصرف
گردید یکی اتصاف متصدیان بصفت عدم فراغ از عرض
اموال مفتوحه دویم عدول افیال وحشی از انقیاد که به تحقیق
پا براه نمی گذاشتند و بر تقدیری که روانه می شدند تا رسیدن
برسات بالکاهو گرنمی رسیدند لهذا عزیمت تجشم بموضع
متهراپور که سه و نیم کروه پیشتر از کهرگانو در دامن کوه مابین
مشرق و جنوب بود و قابلیت اقامت در برشکال
داشت مصمم شد و میر مرتضی باراجه امر سنگه و پنجاه نفر
مسمی بهوارا از تابینان سید سالارخان و برخی از بندوقچیان
بمحافظت کهرگانو گرد آوری اسباب توپخانه و میر سید محمد
دیوان تن جهت استمالت رعایای انجا تعین گشتند و
راقم حروف نیز بنابر امری که در ایضاح آن زیاده احتیاجی
نیست در کهرگانو متوقف گردید وحلاوت د مرارت اعتلاد
انخفاض که بی ساینه خدمتی و لاحقه رتبتی در ملازمت ملوک
می باشد چشید ولله الحمد که در اندک روزی آن سخط برحمت
و آن قبض به بسط مبدل گشت سبحان الله زهد غفلت

دیدهٔ مردم را طرفه فروگرفته و از اسعان و خامت کار و عاقبت روزگار اعمی ساخته * *شعر*

* درین غم بزندان بعدی اسیر *
* که دارد فلان قرب میرود زیر *
* اگر حکم غفلت سبق نیست *
* چرا رشک بر قرب حق نیست *

و مقرر شد که میر مرتضی از اسباب توپخانه راجه انچه داند که درکار است نگاهداشته تتمه را بجهانگیرنگر ارسال دارد و محمد عابد بیوتات نیز مامور شد که عرض اموال راجه دیده هرچه بجنده طلب دار تنخواه شود بانهار سانیده مابقی را بجهانگیرنگر مرسل دارد و محمد شایل که جوانیست بفنون کمالات مهذب و مرویست بصنوف فضایل مودب امابنابر اقتضای زمانه دون پرور ضعیف طالع ومجهول القدر بامینی و محمد اشرف بداروغگی اموال مقرر گردیدند و سکه بر نقره و مس زده وجوه روپیه و فلوس را از نام نامی بادشاه عالمگیر گیتی ستان خلد الله ملکه زیب و زینت بخشیدند و میر مرتضی بمامور به قیام نموده فرستادنی را بجهانگیرنگر فرستاد و نگاه داشتنی را درگهرگانو نگاهداشت و میانه خان باجمعیت خود و شرذمهٔ از

تا بنیان امر امقرر شد بموضع سلهاتی که در دامن کوه جنوبی کهرگانو واقع است و برکسائین بابسیاری از ملاعین دران کوه اقامت نموده مزاحمت بمتوطنین آن سمت می رسانیدند رفته بحراست سکنه و تنبیه متمرده اشتغال نماید و غازیخان ملازم سرکار نواب مستغنی عن الالقاب با برخی از سوار و پیاده به تهانه داری موضع دیوتانی که مابین کهرگانو و سلهاتی است معین شد و تهانه داری کنار دریای دهنگ بجلال خان دریابادی ملازم سرکار مفوض گشت و اکثر دریابادیها برفاقتش مامور گشتند و بتاریخ بستم شهر شعبان سنه مذکوره موکب نصرت نشان کوچ نموده بموضع متهراپور نزول فرمود حسب الفرموده آدم خان با فوجی سنگین هشت کروه پیشتر از متهراپور قریب پرگنه ابهی پور رفته تهانه ساخت مومی الیه را اکثر با مقاهیر محاربات عظیمه لیلا ونهارا روی نمود و در جمیع معارک بفتح و فیروزی اختصاص یافت و همچنین مقهوران آن روی آب دهنگ چند دفعه شبخون بر جلال خان زدند و در هر کرت مخذول و منکوب گردیدند و بکرات سی چهل هزار آشامی نابکار در روز روشن قاصد محاربهٔ آن شجاع خصم افگن شده در هر مرتبه معدود نامحصور بکشتن داده خا بب

وخاسر و منهزم گشتند و آوازهٔ شجاعت و مبارزت جلال خان
و سایر دریا بادیها آویزهٔ گوش سکنهٔ آن دیار گشته
حیث توجه انها من اوله الی آخره بهر جانب که استتهار گرفت
اجتماع آشامی دران سمت بانتشار تبدیل یافت
و توقف میانه خان در موضع ساماتی باعث رفاه حال و فراغ بال
رعایای آن صوب گردید و چون پیشگاه لشکر ظفر اثر کهرگانو
بود و اندیشهٔ آن می رفت که مقاهیر هجوم نموده علی الغفلته
تاخت آرند و بهمه جهت عدد سواران که بکار آیند بصد نمی رسید
و شمار پیاده ها از دویست نمی گذشت و راجه امرسنگه با مردمش
کنار ناله دیکهو بیرون محوطه خانه راجه جانب جنوب مورچال
ساخته نشسته بود و میر مرتضی و میر سید محمد باتابینان و مردم
سید سالار خان و بیوتات محمد خاییان و محمد اشرف و محمد زمان
عرب و سوداوراق وغیره درون خانهٔ راجه نزدیک بچهار
دیواری که محل انضباط اسباب و اموال وارتباط افراس
وافیال بادشاهی بود می بودند میر مرتضی باآن جمعیت قلیل
سلاح و کمان مع اسپان در زیر زین تمام شب سرمه سهر
در چشم کشیده تا سحر گوش برآواز می نشست و شجاعت
موروثی سیادت و تهور مکتسبی هاشمیت مشارالیه را از

طلب کومک مانع می شد القصه اکثر مواضع دکهن کول بتصرف اولیای دولت بادشاهی در آمد و رعایا نیز الا ماشاء بمساکن خود قرار گرفته اظهار اطاعت و هوا خواهی نمودند و قاطنان اودتر کول نیز در فکر ایلی و انقیاد بودند که زمانه نقشی دیگر بر آب زد

گفتار در وصول ایام برسات پر محن و ظهور انواع فساد و فتن

درین اثنا جنود هنود قطاع الطریق سحاب که مانند کفرهٔ آشام از وصول سپاه اسلام حجاب خفا و نقاب اختفا بر و کشیده بودند سر بشورش بر آورده در میدان آسمان جولان کردن گرفتند آتشباز هوا موشک برق دوانیدن آغاز نهاد و اسرافیل سما صور رعد دمیدن گرفت تیرگی ابر چون زلف معشوقان رخسار مهر و ماه بظلمت بر آمیخت و دیده گردون قطرات عبرات بر وجنات ارض مانند چشم عاشقان فرو ریخت نهرها طریق بحرها گرفتند و نالها سبیل دریاها پیش کردند سیلاب کافر زمان و زمین را احاطه نمود و گل ولای متمرد مکان و مکین را فرو گرفت مقهوران آشام که از سهم صمصام عون آشام دلاوران ظفر فرجام در مغارات و آجام خزیده لیمنام بودند سر بفتنه و فساد بر داشتند نخست جانب دیوگانو هجوم کرده باتفاق جمعی که اظهار انقیاد نموده در موضع

مذکور آباد شده بودند بر علی رضا تهانه دار شبخون زدند تهانه دار چون این روز را در نظر داشته لمحهٔ غافل نمی بود پای قرار استوار کرده بمدافعه و مقاتله پرداخت و بظفر و نصرت فایز گشته حقیقت را عرضه داشت *شعر*

چه نیکو متاعیست کار آگهی * کزان نقد عالم مباد انهی

نواب مستغنی عن الالقاب یادگار خان اوزبک را فرمود که بدیو لگانو رفته تنبیه متمردان نماید و تهانه دار انجا باشد خانمذکور خود را بموضع مسطور رسانیده آتش فتنهٔ مقهوران را که مشتعل شده بود به آب تیغ منطفی ساخت در نیولا کشتیهای اذوقه که از لکهو گر روانه کهرگانو شده بود و ابن حسین داروغهٔ نواره شش جلبه و چهارده کوسه پرساز بسرداری محمد مراد که در سلک بندهای بادشاهی انتظام داشت بدرقه انها گردانید محمد مراد مذکور دوسه جا جمعی از آشامیها را که برسر راه پیش آمده بودند پس نشانیده اذوقه را بکهرگانو رسانید مقاهیر چون از دیول گانو خایب وخاسر گشتند با غلبه موفوره غره شوال بر سر انور بیگ تهانه دار کچپور تاختند و او بزور بازوی تهور برانها ظفر یافت و بفراغ بال در مسکن آرام گرفته بحزم و احتیاط نه پرداخت

منهزمان عطف عنان نموده چون بالای ناگهان بر سر شان ریختند و باسعد و دی شربت شهادت چشانیدند *شعر*

* بخاموشی زمکر دشمن مدرک شو ایمن *
* چو توسن گوش خوابا ند لگدها در قفا دارد *

و گبچپور بتصرف آشامی مقهور در آمده آن روی آب دهنگ از محاذات ترمهانی و گبچپور تا حوالی لکهوگرمو رچالها ساخته مانع رسیدن رسد به لشکر ظفراثر گشتند چون این معنی بسمع نواب مستغنی عن الالقاب رسید سر انداز خان اوزبک را به تهانه داری گبچپور و اطفای نایره فتنه جماعه مقهور مامور ساخت مومی الیه بذل جهد نموده و از گل ولای نالها گذشته چون بموضع تیک رسید و عبور از نالهای پیش موضع مذکور بدون کشتی محال دید حقیقت عرضه داشت کرده منتظر جواب نشست نواب مستغنی عن الالقاب فرمود محمد مراد که با نواره از لکهوگر آمده سه جابه و هفت کوسه دیگر را که در گرگانو بودند ضمیمه نواره همراه خود کرده و کشتیهای خالی بیوپاری که برای آوردن آذوقه به لشکر جازم لکهوگر بودند بدرقه شود و چون بموضع تیک رسد او و سر انداز خان از خشکی و تری بر سبیل مرافقت طی مسافت نمایند محمد مراد سر انداز خان را از آبها بگذراند و سر انداز خان

خان ممد و معاون نوازه محمد مراد باشد چون تقدیر ایزدی به انتباه بعضی سغر وران لشکر اسلام از خواب غفلت سهل انگاشتن محاربهٔ آشامی و تسخیر ملک آشام تعلق گرفته بود تیر تدبیر بهدف مراد جاگیر نگشت. بعد از ان که میر مرتضی سامان و سرانجام محمد مراد را بروجه اتم واکمل کرده روانه نمود چون مشار الیه در مکان مسطور بسراند از خان رسید به اتفاق روانه شدند برسرنا که اول که برممر سراند از خان بود بینهما مخالفتی روی نموده چهاردهم شوال سراند از خان به تیک پس رفت و محمد مراد پیش راند رسیدن محمد مراد نماز شام به منزل و پدید آمدن کشتیهای مقاهیر از روی آب وهجوم ملاعین برساحل معا اتفاق افتاد محمد مراد و رفقا از ملاح و سپاهی ولشکری و بیوپاری بی تحریک سیف و سنان و تصدیع استعمال تفنگ و تیروکمان جلد و چیان خود را بکنار انداخته در سرعت پیمودن راه ترمهانی درنگ نکردند وسوای معدودی از کشتی های مردم خان عالیشان دلیرخان که افاغنه برانها سوار بودند و به مجرد ظهور کشتی های غنیم سفاین مرکوبه را جانب آنهار اندند و بزور بازوی جلاوت از میان غنیم گذشته بسلامت بدیولگانو رسیدند جمیع نوازه بادشاهی

وشکری و بیوپاری پر بار و تمام سناز مفت و آسمان به چنگ آشامیان در آمده موجب ازدیاد مواد جرات و جسارت ایشان گشت و راه آمد و شد بیوپاری و رسیدن رسد مسدود شد و چون وسعت آب دهنگ عرصه جولان بر دریا بادیها تنگ ساخت و سیلاب کوه سلهاتی زنجیر بر دست و پای اسپان مردم میانه خان نهاد و بعضی مقاهیرا از آب دهنگ گذشته و برخی از بالای کوه سلهاتی بپائین آمده بی تحاشا مزاحمت بجواشی کهرگانو رسانیدن گرفتند و در اندیشهٔ دست برد بشهر مذکور نمودن گردیدند میر مرتضی در هشیاری و بیداری بیش از بیش کوشش نمود باوجود قلت معاونان وکثرت معاندان در ثبات و تمکین و عدم طلب ناصر و معین گوی وقار از کره زمین و قصب السبق قرار از کوه متین در ربوده * شعر *

* مرد آن بود که دل نبرد هیچگه زجا *
* لو بست الجبال او انشقت السما *

و قریب بده دو از ده هزار مقهور غازی خان راکه با بیست سوار و پنجاه پیاده تهانه دار دیوتانی بود قتل نمودند آن مرد مردانه از محوطهٔ بانس که جهت سکونت و پاس ساخته بود بیرون آمده و اسپ جلادت بمهمیز شهادت بر انگیخته با بعضی از سواران

همراه خود بران گروه بی مروت تاخت اتفاقا سردار آن ملاعین برادرزاده برکائین که حریف را عجز و ضعیف دانسته پیش از همه خود را بدروازه محوطه رسانیده قاصد شکستن ان و گرفتن غازیان بود با ابراهیم خان نامی از همراهیان غازیخان مقابل شده شمشیری بر پیشانی اسپ ابراهیم خان رسانید و اسپ چراغپا شده سوار بر زمین غلطید و خصم با تیغ کشیده بر سرش دوید ابراهیم خان چست و چابک برجسته به آن مقهور درآویخت و بر زمین زده بزخم جمدهر خونش بخاک معرکه برآمیخت و من العجایب آنکه سعادتمان طرفین از دور تماشای نبرد متخاصمین نموده هیچکدام پای باعانت رفیق خویش پیش ننهاد

* شعر *

تا بدانی که وقت پیچاپیچ * هیچکس مر ترا نباشد هیچ

مقهوران بمجرد کشته شدن سردار پس سر خاریده راه انهزام پیش گرفتند و در دامن کوه بفکر انتظام و انتقام و اجتماع دیگر ملاعین نشستند و از وقوع این حادثه رعایا که اظهار اطاعت نموده در حوالی کهرگانو و نواحی متهراپور و حواشی تهانهٔ آدمخان آباد شده بودند در ظلمت شب و روشنی روز انتهاز فرصت نموده شروع در فرار کردند در ینولا در افواه

افتاد که کوچ بهار را پیم نراین باز آمده متصرف شد و آخر الامر بر طبق * لسان الاراجیف مقدمة الکون * این خبر بصدق مقرون گشت تفصیل این اجمال انکه متصدیان مهام مال از مال کار اعمال در زیده بفراغ بال بدستور بنگال ممالک محروسه شروع در جمعبندی و مطالبه اموال از رعیت نمودند رعایا از مشاهدهٔ این معنی که هرگز در متخیله ایشان صورت نه بسته بود متفرق گشته خواهان راجه گردیدند چه قوانین و دستوری که در اخذ مال معمول ممالک بادشاهی است در سر زمین معموله زمینداران انجا بعمل نمی آید و آن مخذول این مقدمه را دولت غیر مترقب دانسته از کوه پائین آمد و جمیع مردم آن دیار بدو پیوسته گفتند * * شعر *

زتو رایت دولت افراشتن * زما در رهت جان و سر باختن *

و بر سر محمد صالح منصبدار که در کتهل باری بر سر راه راجه بود ریخته با اکثر همراهانش بقتل آوردند و ابواب وصول رسد را بر مردم همراه اسفندیار خان مسدود ساختند و راجه بخان مذکور پیغام نمود که بسلامت بملک بادشاهی رفته خود را در معرض هلاک نیارد خان مشار الیه چون قوت مقاومت در خود ندید و اقامت را موجب اضاعت چندین هزار

نفس وانست مضمون * ولا تلقوا بایدیکم الي التهلکة *
درخاطر گذرانیده بگهوتره گهات رفت و متعاقب عسکر خان
نیز بگهوتره گهات رسید چون قدرت براستر داد مالک
نداشت تقاعد ورزید القصه چون احوال حوالی کهرگانو و تهانه
غازی خان بعرض نواب مستغنی عن الالقاب و سید
ابو المحسن خالوی مرزا بیگ شجاعی راکه در سلک مشاهیر
ملازمان نواب والا قدر منتظم بود به تنبیه مقهوران که چند جا
در حوالی تهانه غازی خان مورچال ساخته درصدد تاخت بر تهانه مذکور
نشسته بودند روانه شد و بمقصد رسیده مقهوران را مقتول
و منهزم و مورچالها را معدوم و منهدم ساخت و جماعه اغران
و پنجاه سوار دیگر از سید سالار خان بحراست کهرگانو تعین شدند

* گفتار در بیان رفتن فرهاد خان جانب لکهوگر
و قضایاي عجیبه که روي نمود دران سفر و مراجعت

نمودن مشارالیه از راه بسلامت و ظفر بتقدیر ایزد داور

چون حقیقت کم پائی محمد مراد و دورا از دستی اهل فساد بسمع
نواب مستغنی عن الالقاب رسید فرهاد خان را با فوجی
آراسته و قشونی پیراسته از ملازمان سرکار خود و تابینان امرا
و قراولخان و دیگر مردم بادشاهی مامور ساخت که بالکهوگر رفته

کشتیهای رسد را همراه گرفته بلشکر ظفر اثر بیارد و در رفتن و آمدن مقاهیر اطراف را تنبیه بلیغ نموده راه از خس و خاشاک وجود آنها مصفا سازد و سرانداز خان را در کجپور نگاهداشته در تهانه میر نور الله و محمد مقیم و نیز جمعی دیگر را بعنوان کومک بگذارد و بند و بست تهانه جات سر راه را نوعی نماید که من بعد خار تعرض ما عین در دامن مترددین نیاویزد و ابو الحسن را که تنبیه مقهوران سمت دیوتانی نموده عازم حضور نواب مستغنی عن الالقاب بود نیز فرمود که مع مردم همراه خود رفیق و تابع خان مشار الیه باشد و بسر داری مجموع سپاه سرکار که همراه خان مذکور راند پرداز ز خان مومی الیه بتاریخ هیزدهم شهر شوال در روزی که هوا از تراکم امطار چون قلوب کفرهٔ آشام مکدر و ناله دیکهو از تلاطم امواج مانند خاطر لشکر اسلام مشوش بود وقت شام بکهرگانو رسید و بمساعی جمیله میر مرتضی سر انجام کار و بارش به نیکوترین وجهی انتظام یافته همان شب بکشتی از دیکهو عبور کرد و ابو الحسن از ان روی آب دیکهو رفیق خان مشار الیه گشت فرهاد خان پس از طی بسیاری از ناله و وحل بصد تشویش و حیل چون بموضع تیک که ما بین ترمهانی و کجپو ا

است رسید صحرا را دریای متموج تر از نهر دهنگ دید و در گرداب حیرت و اندیشه فرو رفته هرچند در جست وجوی راه دست و پا زد بجای نرسید و بنابر انکه باران از آسمان می بارید و آب از زمین می جوشید لشکرگاه را سیلاب فرو گرفته خیام چون حباب بر روی آب نمودار گشتند و سواران تمام شب بر پشت اسپ و پیاده ها بسر پا ایستادند لاعلاج خان مذکور روز دیگر سر اندازخان را که در موضع مذکور محصور مقهور موفور بود همراه گرفته معاودت نمود پس از انکه همه جا تا کمر در آب می راند قریب به ترمهانی بموضعی رسید که مقاهیر انهار عمیقه و جداول عریضه حفر نموده به بحر پر آشوب دهنگ متصل گردانیده و بر سواحل آن مورچالها ترتیب داده و بمردان کار و آلات پیکار استوار کرده راه مراجعت را مسدود ساخته بودند درین اثنا بسیاری از ملاعین آشامی با بهو کنهای نامی بر کشتیها نشسته و اطراف افواج را احاطه کرده شروع در توپ اندازی نمودند و از مورچلها نیز دست باستعمال آلات حرب کشادند فرهادخان و همراهانش از همه جهت خود را غریق بحر بلا و فنا دیده آشنائی جز فضل ایزدی و دستگیری غیر از لطیفه غیبی ندانستند نه کشتی داشتند که بخیال مدافعت و

مقاتلت عبور نمایند و نداز ه قه مانده بود که قوت لا یموت هنا زند ناچار رضا بقضا داده و دل بوعده * لا تقنطوا من رحمة الله * قوی داشته بالای آلی که محاطهٔ آب نبود فرود آمدند و پشت بوساده * ولا تیأسوا من روح الله * نهادند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر نواب مستغنی عن الالقاب تافت محمد مومن بیگ یکه تازخانی را فرمود که با فوج عظیم از ملازمان سرکار رفته مقهوران را که بر کنار ناله های میان راه فرهاد خان مجتمع گشته مورچل بسته اند پراگنده سازد و مشار الیه بجد وجهد موفور خود را به ترمهانی رسانیده چون لحظه بلحظه آب در طغیان بود توجه بمقصد نتوانست نمود استماع این حالت موجب ضجرت و حیرت مامور و امیر و صغیر و کبیر از دوی سپهر نظیر گشت امارت پناه دلیر خان خواست که پیاده و اسپ طرح داده و فیلانی را که هر یک مرکوب چندی از راست بازان بساط نبرد باشد پیش رانده رخ بران عرصه نهد و فرزین بند قایم مورچلها را درهم شکسته دغابازان مقهور را بدست بردی قوی ششدرهات سازد و باین منصوبه فرهاد خان را از غزای خطر خالصی دهد چون اندیشهٔ آن بود که حریف زبردست که ساعت بساعت نقش زیادمی آرد غالب آید و مهرهٔ

مراجعت خان عالیشان نیز دشوار شد و تعذر افتد و یکباره گی بازی از دست برود و نقش کعبتین این اراده هم بر تخته ضمایر درست ننشست لاجرم دست از تدبیر باز داشته پای در دامن اضطرار پیچیدند و روی نیاز بدرگاه کریم کارساز و رحیم بنده نواز آورده نجات آن محصورین از حضرت ارحم الراحمین مسئلت نمودند تا انکه بموُدای فحوای * * شعر *

* بخر ار کار چو افتاد خدا ساز شود *

* گره قطره بدریا چو فتد باز شود *

سهام مستخرجه از کمانخانه * انما اشکوا بثي وحزني الي الله * بهدف * فاستجاب لهم ربهم * رسید و صباح نجاح * وانجیناکم من آل فرعون * از مطلع * وکذلک ننجي المومنین * بردمید تبئین این کلام و توضیح این ابهام انکه تا یکهفته مقاهسر از کشتیها و مورچلها خیره و دلیر باند اختن توپ و تفنگ و تیربران طایفه اسیر پرداختند و چند مرتبه از کشتی ها پائین آمده و پای جرات بر آل گذاشته حملات متواتر نمودند قرها دخان که کوه کن بیستون معرکهٔ رزم است حمله های مقهوران را حیله های شیرین دانسته باقبال خسروانی باسینه کشاده پیش می رفت و به تیشه آتش بار شمشیر صاعقه کردار جوی های خون از ابدان خارا بنیان

آنها می راند نوبتی مقهور بسیار از کشتیها پائین آمده و پای جرات بالای آل نهاده متوجه معدودی از راجپوتان راجه سبحان سنگه شدند فرهادخان بر این حالت اطلاع یافته خود را بدان موضع رسانیده وراجپوتان را اشاره نموده تا بمقتضای * الحرب خدعة * عنان گرداننده و مقاهیر بلمیجا با نزدیک آمده از کشتیها دور افتادند خان مذکور تدبیر موافق تقدیر دیده بر انها حمله کرده اکثری را علف شمشیر ساخته چند کشتی را متصرف گردید و چون اناً فاناً هجوم مقهوران طغیان و ازدوقه لشکریان نقصان می پذیرفت وگاوان لشکر آخر شده نوبت تغذی باسپان رسیده بود خان و تابعان قتل را ابر اسر و غرق را برجوع مرجح داشته قرار دادند که بر کشتیهای مفتوحه و تاپه ها که از درخت کیله ونی ترتیب یافته باشد سوار شده و دل بدریا داده بر سر آن خاکساران با دو پیما بتازند شعر

* یا با مراد بر سر گردون نهند پای *

* یا مردوار در سر همت کنند سر *

روز دیگر که لشکر رومی روز بر گروه زنگی شب تاخته سر زدن آغاز کرد فرهادخان و جمعی از پر دلان بر کشتیها و تاپه ها سوار شده و متشبث بعروة الوثقی * ومن یتوکل علی الله فهو حسبه * گشته بر منحاذیل حمله ور گردیدند مقهوران که گمان انکسار و عجز بجنود

ظفر ورود سپرده واز مضمون * * شعر *

* یا راقد اللیل مسرورا باوله * ان الحوادث قد تطرقن اسحارا *

غافل گشته تمام شب شادان و بر بستر غرور و نسیان بودند از مشاهده این حال مجال قرار محال دیده راه فرار پیش گرفتند فرهاد خان شکر ملک منان بجا آورده بر چهل و یک کشتی که از مخالفان مقهور گرفته بود و اکثر کوسه بودند شکر را از آبها گذرانیده و اوایل سحری از لیالی اواخر شهر شوال سه چهار بکسریه که فرهاد خان مع عرضه داشت جهت ایصال مژده فتح و فیروزی بموکب ظفر قرین فرستاده بود بکهر گانونزد میر مرتضی که گوشش بر آواز این خبر و چشم بر راه آشنایان شوم اختر از شام تا سحر چاقند در بر و شمشیر بر کمر می نشست آمدند و باستماع این بشارت اسماع تند ساختند *ع*

* چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی *

میر مشار الیه همان لحظه بدرقه همراه انها کرده بمتهرا پور روانه نمود و چون فرهاد خان بتهانه محمد مقیم رسید و شنید که مردم آبادشده قرای این نواحی درین چند روز غایب بوده اکنون که حاضر شده اند اکثری خسته و مجروح اند و این صورت دلالت بر شرکت اینها با آنهائیکه دور شکر خان مذکور را فرو گرفته

حرب می نمودند می کرد محمد مومن بیگ را فرستاد تا آن دیهات را تاخته بقتل رجال و نهب اموال و سبی نسا و اطفال اقدام نمود دویم ماه ذیقعده فرهادخان منصور وکامیاب سعادت خدمت نواب مستغنی عن الالقاب دریافت و شرف احماد زیاده از تعداد درباره اش مبذول افتاد چون حقیقت تاخت دیهات اطراف تهانه محمد مقیم معروض گردید استیصال مقهوران مستحسن و سبی ذراری و نسوان ناپسندیده نمود و بنا بر فرموده مجموع سبایا مطلق العنان گشته راه مساکن خویش گرفتند راقم حروف از زبان خان مذکور شنیده که اکثری ازان مقاهیر که بمحاصره و مقاتله لشکرها قیام داشتند جمعی بودند که پیش از ایام برسات بملازمت نواب مستغنی عن الالقاب رسیده و سراپای ولاسا یافته در دیهات خود آباد شده بودند و من انها را می شناختم *

گفتار در مسدود شدن راهها و برخواستن

تهانه ها و دیگر قضایای متفرقه و امور متنوعه

پس از مراجعت فرهادخان راهها بالکل مسدود و خیرگی مقاهیر زیاده از حد گشت و بسبب طغیان آب قریب بان شد که

هرکس در هر تهانه که باشد مجال خروج برو از جمله محالات
و ایصال کومک باو از مقوله ممتنعات شود بناء علیه نواب
مستغنی عن الالقاب فرموده که آدم خان از ابهی پور امده
باردوی ظفر قرین پیوندد و مردم دیگر تهانجات بکهرگانو آیند و
سرانداز خان و میانه خان آن روی آب ناله دیکهو بمحافظت
سکنه انجا قیام نمایند جلال خان و سایر دریاباد یهاو غازیخان
ومحمد مقیم باهمراهان این روی آب بنز د میر مرتضی باشند چون
آدم خان از تهانه ابهی پور عازم مراجعت گشت مسلمانان آن نواحی
که اظهار هواخواهی کرده آباد شده بودند گریختند وکشتیها را
بردند لهذا مشار الیه در حین عبور از دو ناله که بر سر راهش
بود تعب موفور کشید و سرانداز خان و میانه خان سرزمینی
که سه طرفش را ناله دیکهو محیط بود محل اقامت ساخته
بر سمتی که آب نداشت دیوار مستحکمی کشیدند و توپ
وزنبورک بالای آن چیدند و رعایا از ین دیوار خارج افتادند
شبی غابه از مقاهیر آمده اکثر رعایای آن طرف آب را
طوعاً و کرهاً بردند و جمیع رعایای آباد شده حوالی کهرگانو و
متهراپور از آشامی وغیره فراری شده نزد راجه و بهوکنها
رفتند مگر بعضی از مسلمانان و معدودی از هنود که اندیشهٔ

سیاست راجه و شوق تماشای هندوستان موجب قعود ایشان از قیام بگریز شد در متهرا پور و کهرگانو ماندند و در شدت و رخا سهیم و در جنگ و وغا شریک موکب ظفر حریک گشتند و هنگام معاودت همراه لشکر اسلام خود را از ظلم ظلمهٔ آشام بدر انداختند و برخی از صناع و محترفه را که آثار فرار بر ناصیهٔ روزگار انها هویدا بود میر مرتضی مسلسل و مغلول ساخت و جمیع ملک باز به تصرف مخاذیل آشام درآمده غیر از کهرگانو و متهرا پور موضعی در حیطهٔ ضبط عساکر نصرت ربط نماند و بنابر شدت طغیان آب و عدم تردد اسپ و خیرگی مقاهیر کار بجائی رسید که اگر شخصی از متهرا پور تا کهرگانو بی بدرقهٔ جمعی نعره داری جانب کوه رفتی صدای هلاکش در گنبذ افلاک پیچیدی و اگر کسی بی رفاقت فوجی تیراندازی سوی صحرا خرامیدی هدف سهام خون آشام آشامی گشتی مصوران قضا صورت واقعهٔ غریب حیرت افزا بر لوح اختراع کشیدند و کارکنان قدر کارنامهٔ عجیب عبرت نما بر صفحهٔ ابداع جلوه دادند در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که از ابتدای ظهور آدم علیه السلام تا این دم لشکری مشتمل بر ده دوازده هزار سوار و پیاده بسیار و اردو بازار بیشمار تا شش ماه بدون غلبهٔ خصم

و استیلای غنیم نوعی نقطه وار مغلوب و محصور جداول انهار گردد که هیچکس پرکار روش قدم از دایره لشکرگاه بیرون نتواند نهاد و خط امکان کومک و امداد بر سطح ضمایر عساکر دهلی که دایره کثرت و عظمت ایشان دوایر ربع مسکون را تقاطع کرده و آوازه بطش و صولت شان از مرکز خاک تا محدب فلک الافلاک رسیده نامستقیم نماید و در زوایای دکاکین و رساتیق ارد و هیچ چیز از غله و سایر مایحتاج درین مدت مدید از خارج داخل نه شود آخر الامر بقیه السیف و تتمه الو با بعنایت الهی ازان تیه محن و جفا و رستخیز رنج و عنا نجات یافته و کرة بعد اخری خصم را منکوب و مقهور ساخته سالم و غانم ازان مرز خونخوار و بوم وحشت بار بر امده بمساکن و مضاجع خود رسند و بدیدار فرزندان و عزیزان مبتهج گردند * ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم * شعر *

* چنین عجایب حالی بسالهای دراز *
* نه گوش دهر شنید و نه چشم مردم دید *

القصه آشامیان گمراه چنان در انقطاع اخبار و انسداد راه کوشیدند که برید خیال را مجال عبور محال شد و قاصد و هم از اندیشه مرور ممتنع گشت اهل هند ازین لشکر جز بی خبری خبری نشنیدند

و مردم بنگاله از این عسکر غرازی اثری نیافتند امرا هر سحرگاه جبهه نیاز جانب حضرت شاه جهان آباد بخاک نهاده عرضه می داشتند* *شعر*

* نه قاصدی که سلامی بشهریار برد *
* نه محرمی که پیامی بدان دیار برد *
* فتاده ایم بشهر غریب و یاری نیست *
* که نامهٔ ز غریبی بشهریار برد *

و لشکریان هر شام یاد وطن و فرزندان و زن کرده مضمون این مقال بر زبان می راندند *شعر*

* نماز شام غریبان چو گریه آغازم *
* بمویه های غریبانه قصه پردازم *
* بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار *
* که از جهان ره و رسم سفر براندازم *

حیرت و دهشت بر ضمایر استیلا یافت و سراسیمگی و وحشت دلها را فرو گرفت بعضی قیاس نهایت کار خویش را از احوال پیشینیانی که باین ملک رسیدند و پس نرفتند کرده می سرائیدند* لیس هذا اول قارورة کسرت في الاسلام * *ع*

* فلک را نخستین نه این است کار *

وبرخی عز شهادت را بر ذل رقیت مرجح داشته دل دران بستند و گفتند * لالف ضربة بالسیف علی الراس اهون من المنیة علی الفراش * ع *

* یک مرد بنام به که صد زنده به ننگ *

متعلقان اهل لشکر که دراوطان بودند مراسم عزا ولوازم ماتم ادا نمودند والدین پس ازانکه دل در ماتم ابنا خالی کردند از تعلق به بنا یر پر ساختند زوجات بعد ازانکه آب و آتش جهت ترویح روح ازواج دادند برخی در کنج صبر بر بستر سپری شدن بقیهٔ عمر غنودند و بعضی منتظر انقضای عدت نشستند نان وحلوا بنام زنده ها قسمت شد و عوض دعا فاتحه بارواح احیا خوانده گشت ابنا بتصرف متملکات آبا پرداخته بهم دیگر میگفتند * شعر *

* بخور ای نیک سیرت سره مرد *
* کان نگون بخت گرد کرد و نخورد *

واقوام بتصرف متروکات ذوی الارحام بفراغ بال اشتغال نمودند واحیانا فحوای این مقال بخاطر می گذرانیدند

* شعر *

* وه که گر مرده باز گردیدی * در میان قبیله و پیوند *
* رد میراث سخت تر بودی * وارثان را ز مرگ خویشاوند *

و راجه مشهور بیجد لی بهوکن را که از نژاد براهمه متوطن آن دیار بود و پدرش از مرتبه اجاره داری به بهوکنی و سرداری ترقی کرده مدار علیه و سپه سالار ساخته بقصد مدافعه و مقاتله بلکه اسیر و دستگیر ساختن لشکر ظفر اثر با عدد و عدت بسیار فرستاد و خود نیز از نامروپ برآمده در قصبه سولاکوری که سابق ایام دار الملک راجه های آشام بود و در چهار منزلی کهرگانو و متهراپور راست قرار گرفت و به آنجا و اطراف ممالکت نوشت که رئیس و مرووس و تابع و متبوع گردن از امر و نهی بیجد لی بهوکن نه پیچیده بهرچه اشاره کند بی اهمال بجا آرند و بهر مکان که تعیین نماید بی امهال حاضر شوند مشار الیه بکنار نهر دلئی که از کوهستان بر آمده و از نزدیکی متهراپور گذشته به بحر دهنگ می پیوند و در غیر برسات آبش از زانو بالا نمی آید و در برشکال صد نیزه از سر عوج بن عنق میگذرد آمده و حشری انبوه جمع نموده شروع در ساختن مورچل کرده و در دو سه روز دیواری عریض مرتفع کنگره دار در غایت استحکام بر لب دریای مذکور بطول سه کروه ساخته یک سر دیوار متصل بکوه بود و سر دیگرش منتهی بجای که نهر مذکور به بحر دهنگ ملحق می شود و ساحل نهر مذکور را نوعی تراشیدند

که عروج پیاده بران متعذر گشت تا بصعود سوار چه رسد مقهورا چند دفعه شبها از آب عبور نموده بر دایره امارت پناه دلیرخان شبخون زدند تا آنکه در کرت آخر خان مذکور خود سوار شده برانها تاخت و مقهور بسیاری را بخاک هلاک انداخت و اقدام انها را از اقدام بر شبخون کوتاه ساخت وچون بسمع نواب مستغنی عن الالقاب رسید که زمیندار چارنک که از اعاظم تابعان و اعیان ملازمان راجاست در موضع مذکور بقصد مزاحمت باهر گانو لشکر منصور با مقاهیر موفور مورچال ساخته نشسته است راجه سجان سنگه را فرمود که متوجه استیصال او گردد مشار الیه برسر او رفت بعد از محاربهٔ عظیم مقهور بسیار از پا در آورده مظفر و منصور معاودت نمود این چارنک بلوکیست از بلوکات ملک آشام در دامن کوه جنوبی واقع شده و زمیندار انجا را راجه آشام بخطاب راجگی بین الاقران امتیاز بخشیده بر ضمیر مستنیر مطالعه کنندگان این اوراق مخفی و مستتر نماند که سوای این وقایع کلیه و ورای محاربات مسطوره دیگر امور جزئیه و مقاتلات کثیره در ایام طغیان آب روی نموده که ارقام آن موجب سامت و تحریر شر باعث ملالت است کم واقع می شد که روز و شبی بر لشکریان *ع*

بی در دسر نیزه و آمد شد شمشیر * بگذرد و نادر دست بهم میداد
که لیلا و نهارا سپاهیان جز در خانه تنگ زین پای در دامن
استراحت کشند پاک طینتانی که اگر غباری بر دامن خاطر
ایشان نشستی گریبان فلک را بدست اعراض دریدندی
بهرجا تعین می شدند سراپا گل آلود می گشتند و نازک
مزاجانی که اگر اندک تری از گردش زمانه دیدندی بدماغ
خشکی خاک در کاسه روزگار کردندی بهر خدمت که مقرر می گردیدند
غریق آب و حریق آفتاب می رفتند خانه زین از وجود پردلان خالی
نمی گردید و پشت اسپان ایشان روی جل نمی دید صرصر تگ
آتش نعل ایشان چون باد از آب و گل می گذشت و برق
تیغ صاعقه بار ایشان دم بدم بر فرق غنیم می جست آخر الامر
اقا را توقع نوکری از نفر نماند و چاکر را طمع مجرا از اقا برخاست
همه از هول جان باندک غوغای از جا می جستند و هر یک از
بیم هلاکت تیغ دو دستی می زدند و میگفتند * شعر *
بیا تا همه تن بکشتن دهیم * مبادا که فرصت بدشمن دهیم
چه همگی یقین میدانستند که این قفل را کلیدی جز شمشیر و این
عقده را گره کشائی غیر از سنان و تیر نیست و چون بیدلی
بهو کن در فرصت جستن و شبخون زدن و سدا بو اب

رسد رسیدن و مزاحمت بجواشی اردو رسانیدن تقصیر و تهاون نورزید و هر تیری که در جعبهٔ سعی و تدبیر داشت افگند لاعلاج سپر انداخته دانست که مشت بر درفش زدن و آهن سرد کوفتن نفعی جز جراحت و حاصلی غیر از ندامت ندارد لهذا از راه عجز باشارت فرمان فرمای خویش یا بدلالت عقل دور اندیشش در صلح زده وکیلی با عریضه طویل مبنی بر پشیمانی از جرات و جسارت و منبی از التماس قبول مهادنت و مصالحت بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب مرسل ساخت رسول بملازمت رسیده در ایقاع صلح فصلی مشبع پرداخت و بتذکار سخنان دلاویز و تکرار کلمات شفقت انگیز خاطر عاطر را مایل بمصالحه گردانید و مقرر شد که شخصی که در فنون سفارت ماهر و بر تبلیغ رسالت قادر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و به اصابت رای و حزم و احتیاط موصوف باشد نزد بیجد لی بهوکن رفته قواعد صلح را ممهد و بنیان آشتی را مشید سازد و چون قرعه اختیار این کار بر خواجه بهو رال منصبدار که بصفات مذکوره آراسته است افتاد نواب مستغنی عن الالقاب گوش هوش او را بدرر نصایح و مواعظ گرانبار گردانید و بنابر آنکه از تصور صغری و کبری گفتگوی صلح نتیجه که

محمول بر ضعف لشکر ظفر اثر باشد و تصدیق عجز جنود نصرت ورود کند حاصل نه شود موضوع مصالحه را اشکالی چند شاقه مافوق الطاقت ساخت نخستین پانصد زنجیر فیل اول دندان وار ارسال داشتن و دویمی سی لک توله طلا و نقره پیشکش کردن و سیومی دختری برای پرستاری پرستاران حرم بادشاهی فرستادن و هر سال پنجاه فیل اول دندان دار برسم باج دادن وچهارمی انچه از ولایت پی سپر سم اسپان غازیان موکب ظفر نشان شده داخل ممالک محروسه بادشاهی گشتن و نامروب و جمیع کوهستان اطراف آن متعلق براجه بودن

* شعر *

* از پیش صفه تا بلب بام ازان من *
* وا ز پشت بام تا بثریا ازان تو *

و مقرر شد که اگر ازین قضایای کلیه سابقه الوقوع یکی موجبه الامتناع شود قضیه مهادنه بمحاربه منعکس گردد وفصل مشترکی درمیان نبوده دیگر هیچ نوع از جنس صلح حرفی مذکور نشود و خواجه بهورمل مرخص شده چون بمقصد رسید بهوکن در کمال اعزاز و احترام با او ملاقات نمود و نیم شبی مخفی از اغیار طلب داشته اظهار کرد که اگر شرایط مصالحه را راجه ملتزم

نگردد من از و مفارقت جسته بملازمت نواب خدایگانی می آیم و بعد از دو سه روز خواجه بهورمل را رخصت کرد و چون دران زودی موکب ظفر قرین بسبب استیلای بلای وبای اختیار بکهرگانو آمد چنانچه ذکر آن عنقریب از مساعدت وقت مأمول است و منحاذیل اینمعنی را حمل بر عجز و اضطراب لشکر نصرت مآثر کردند نه امر مصالحه صورت یافت و نه آمدن بیجدلی بهوکن بوقوع انجامید *

* گفتار در رقضایای که جنود ظفرورود را *

* در کهرگانو روی نمود و وقایع آن *

چون بیجدلی بهوکن چنانچه سابقا سمت گذارش یافت بر کنار دریای دلئی مورچل ساخته چند دفعه بر لشکر ظفر اثر شبخون آورد و خایب و خاسر گردید عنان عزیمت از ان اراده معطوف ساخته همگی همت و تمامی رویت مصروف بر مزاحمت کهرگانو که اموال وافراس وافیال بادشاهی و جمیع آلات توپخانه و چندی از کشتیهای بیوپاری و لشکری و فی الجمله ذخیره و مایحتاج معیشتی که مانده بود درانجا بودگردانیده هر شب کثیری از مقاهیر که سواد انها بر ظلمت لیل سیاهی می زد باطراف شهر و محوطه خانه راجه محیط می گشتند و خانهای

ز اجه را که بیرون محوطه و بیوت بهو کنها را که در حوالی شهر بودند می سوختند و سر * بحر بون بیوتهم بایدیهم * ظاهر می ساختند و میرمرتضی که درون آن بر دیوار محوطه خانه راجه بفاصله که جمعیت دفاکند پیاده های بند و قیچی نشانیده و بر کناره نالا گنهو جمعی را بمحافظت کشتیها گماشته خود بار فقا مستعد و مهیا تا صباح می ایستاده در محافظت و محارست باقصیها نهایت کوشیده از زمان و زمین تحسین و آفرین می شنید هفتم ذی قعده فرهاد خان و سپه سالار خان و قراولخان نیز بحراست کهرگانون آمدند و میر مرتضی مامور شد که مصالح گرد آورده و عمله وفعله جمع نموده چند کوسه وجلبه مرتب گرداند و ملاحان کشتیها را که محمد مراد از دست داده برانها سوار سازد میرمذکور جد و جهد گزین بکد یمین و عرق جبین شانزده جلبه و هژده کوسه در اندک روزی مهیا گردانید روزی خبر آوردند که فوجی از مقاهیر در باغی که بیرون دروازه غربی کهرگانون است مورچل ساخته اند فرهاد خان بدان سمت سیر فرموده باغ را از خس و خار وجود اشرار پیراسته و تارک شجاعت را بگل نصرت آراسته معاودت نمود شبی غلبه از مقهوران بر رعایای ساکن جانب غربی کهرگانو که بعدی از محوطه خانه راجه داشت ریختند

وچندی را اسیر کشتند و معدودی را بردند لهذا از عاقبت اندیشی را
کوچانیده مابین ناله دیکهو و محوطه خانه راجه جانب جنوب
آباد ساختند و بردور آنها جانب مغرب و شمال حصاری
از بانس کشیدند یکسر حصار بکنار ناله دیکهو رسید و طرف دیگرش
متصل بکنج جانب شمال محوطه خانه راجه فقط و برخی از بند وقیچیهای
بادشاهی و جمعی از توپچیان مسلمان آن ملک بمحافظت آن
حصار مقرر گردیدند و یک شب سید سالارخان باجمعیت خود
جانب غربی و عبدالرسول باجمعیت خود و دیگر مردم بادشاهی
دربای برج کنج شمال محوطه خانه راجه بیرون حصار مسطور
تاصباح بر پشت اسپان می ایستادند و شب دیگر ملازمان
سرکار نواب مستغنی عن الالقاب جلال خان دریابادی
وسایر دریابادیها بجای سید سالارخان و غازیخان و محمد مقیم
و همراهان آنها بجای عبدالرسول قیام می نمودند و جمعی از
بند وقیچیان مسلمان آن ولایت که در موضع چاچنی متوطن بودند
و میرمرتضی جماعه مذکوره را آنطرف خندق جانب شمال
محوطه خانه راجه جاداده بود. بمحافظت همان سمت مقرر
شدند وخبرداری جانب شرقی وجنوبی بعهده راجه امرسنگه
مفوض گشت و قراول خان و دیگرا غرا ان نیز بنوبت از

بودند و از ره شرقی شبها بیرون رفته حراست سمت مذکور
می نمودند در بعضی از شبهای اواخر ماه ذی قعده دو سه
مرتبه چاچنی‌ها از مقابل جانب مورچال چاچنی آمدند و آنها پای ثبات
استوار داشته بمدافعت پرداختند تا سپیده صبح که نوبت
حراست بیرون حصار بانس تعلق به سید سالار خان
و عبد الرسول داشت جمعی کثیر از مقاهیر به مقابله و مقاتله
آن هردو سردار پرداختند و گروه انبوه جانب شمالی محوطه
خانه راجه آمده و متعرض مردم چاچنی شده بقصد در آمدن
بدرون قلعه از خندق که دران سمت پایاب بود گذشتند و بشیوه
ناستوده خویش غوغای عظیم نموده دو سه مرتبه بر بکسریه‌ها ئیکه
در انطرف بچوکی مقرر بودند حمله نمودند و فرهاد خان و میر
مرتضی و میر سید محمد وغیره که در وسط محوطه خانه راجه منتظر
امداد سید سالار خان و عبد الرسول ایستاده بودند و
دریاباد بهار ابکومک آن هردو عزیز فرستاده فریاد آشامیها
را حمل بر غوغای اهل چاچنی که دو سه دفعه سابق بظهور آمده
بود چنانچه مذکور شد کرده در ابتدا بفکر کومک آنطرف
نیفتادند و بکسریه‌ها نیز از اضطراب کس باعلام این حال نزد
اغره نفرستادند و حمله انهارا تاب آورده تفنگ اندازی

نمودند و دفعه سیوم چون مقهوران بپای دیوار با نس محوطه رسیده و بعضی را آتش کشیده و برخی را بقوت دست شکسته چندی از بکسریه ها را که بممانعت و مجادلت اقدام می نمودند بقتل آوردند و سایر بکسریه های چوکی دار از جانب شمالی سر خویش و راه فرار پیش گرفتند و مقهوران بسیار درون قلعه کهرگانو که عبارت از محوطه خانه راجه باشد در آمده قریب به نصف قلعه را متصرف شدند و اضطراب و شورش عظیم در میان ساکنان قلعه بهم رسید و فرهاد خان و میر مرتضی و میر سید محمد برین معنی مطلع گشته کرناکشان و نقاره کنان بدان طرف متوجه گردیدند اما بنابر تاریکی شب نمی دانستند که غنیم کجا است و بر که باید تاخت و بمدافعت کدام یک باید پرداخت درین اثنا مقهوران یکی از چهپرهای بزرگ خانه راجه را آتش کشیدند و شب تار را مانند روز روشن گردانیدند و معلوم شد که مقهوران در کجا اند و راه کدام است * شعر *

* آتش بدو دست خویش در خرمن خویش *

* من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش *

سرداران جلوریز محاذی وسط دیوار شمالی بر مقهوران

تاختند چون زمینها گل و لای داشت و تالابها و گودالها پر آب شده بود اکثر سواران از رفاقت جدا مانده زیاده بر ده دوازده سوار همراه سرداران نرسیدند مقهوران را از بی محابا آمدن اعزه هراسی بدل افتاده از پائین آل خود را بر بالای آل گرفتند و سرداران بپای آل رسیده میر مرتضی با محمد سعید برادر سودا او راق که بمنصب سرفرازی نداشت و بعد ازین نیز مفتخر نگشت و محبت خان دریابادی نوکر نواب مستغنی عن الالقاب و سه سوار از برادران محبت خان و دو سوار از تابینان خود بی تحاشی سینه را سپر تیرباران مقهوران کرده متوجه بالای آل شد و میر سید محمد با سه چهار سوار از تابینان خود بر مقهورانی که جانب غربی دیوار مذکور بودند تاخت درین اثنا از کنج شرقی دیوار مذکور آتش بلند شد فرها دخان که بارا قم حروف و دوست بیگ نامی از نوکران نواب مستغنی عن الالقاب که هم وثاق و دوست باوفاق محرر اوراق بود و نقارچی و کرنائی در پای آل ایستاده بود این اضعف عباد الله را تکلیف نموده که استعلام از افروزنده و سبب افروختن آتش نماید فقیر حقیر چون بانجانب جلو انداخت دوست بیگ نیز مرافقت

نمودپس از طی اندک مسافتی مقهور بسیار بالای آل
جانب شرقی خانهٔ راجه نمود ارشدند که داخل قلعه شده دیوار
بانس را آتش کشیده بودند و می خواستند که پائین آمده
قلعه را متصرف شوند این احقر الناس آواز بلند کرده فرهادخانرا
بر حقیقت مطلع ساخت خان مذکور بمجرد اطلاع بر این حال
مهمیز بر اسپ زده بی تامل تاخت درین اثنا حسن بیگ
اغرباسه سوار دیگر و دو سوار از تابینان فرهادخان رسیدند
و مجموع نه سوار بر ان گروه بیشمار تاختند چون نزدیک بپای
آل مشرقی رسیدند جمعی از کنج جانب شرقی بر آل
جانب شمالی که بکنج مذکور متصل بود قریب بجماعه که بالای
آل مشرقی بودند ظاهر شده شروع در تیرباران نمودند فرهادخان
که درین تاخت قریب بهمان طرف بود عطف عنان
نموده بر جماعه که از کنج مشرقی بر آمده بودند تنها تاخت و دو
سوار از تابینان خان مذکور نیز همراهی نمودند و سه سوار اوراق و
حسن بیگ اغرو چهار نفر دیگر عازم دفع جماعه که بالای آل
مشرقی بودند شدیم مقاهیر تاب نیاورده خود را بخندق
انداختند و گریختند و فرهادخان یکه تازی نموده چون بهالای آل
شمالی متصل بکنج مشرقی رسید و محمد خلیل امین اموال

نیز از جانب شمال خود را رسانید مخذولان فراری شده و بخندق زده بدر رفتند و تیر تخشی نزدیک بمرفق دست راست خان مذکور رسیده صاف بدر رجست اما آسیبی باستخوان نرسید و تیر دیگر بر انگشت وسطی همان دست خورده پوست مال گذشت و میر مرتضی و میر سید محمد نیز غنیم مقابل خود را گریزانیده مظفر و فیروز گشتند و محمد عابد بیوتات نیز باسعدودی از تابینان خود را رسانید و محمد اشرف داروغه اموال با چندی از مقاهیر دوچار شده یکی را بقتل آورد و محمد باقر داروغه اصطبل بادشاهی نیز جمعی از عمله و فعله طویله را بر اسپان سوار کرده و نقاره زده از طرفی نمودار شد و سبب ازدیاد هراس مخاذیل گشت القصه هرکس که درون قلعه بود متوجه اطفای نایره شر مقهوران گردید غایتش برخی خود را باتش زدند و جمعی از وردستی بران داشتند و بعنایت الهی و اقبال بادشاهی قلعه که نصفش به تصرف غنیم در آمده بود بزور بازوی تهور وجلادت خان و میر مذکورین منتزع گشت و چون کمیت جمعیت سید سالار خان نسبت بمقهورانی که با و بمقابله اشتغال داشتند در نهایت قلت بود و باستعمال

الات جارحه مقاومت ممکن نبود مردم خان سطوریکی از چهپرهای آن نواحی را اتش کشیده ودر روشنی آن بر مقاهیر تاختند و مخاذیان تاب نیاورده فرار برقرار را اختیار نمودند وجمعی از انها بجهنم واصل شده سید مذکور منصور گشت وهمچنین مخالفین مقابل عبد الرسول نیز منکوب ومخذول منهزم گردیدند میر مرتضی دروسط همان دیوار شمالی که مقاهیر از انطرف بقلعه درآمده بودند واکثر ازآلی که مقابل آن دیوار بودمی آمدند مورچل اختیار نموده متوقف گردید و فرهاد خان و میر سید محمد بجای خود آمدند روز دیگر میر مرتضی همت برساختن دیوار گل بجای حصار بانس مصروف گردانیده درهمان روز دیوار جانب شمالی را ساخت و توپ و زنبورک در اچنگی بران نصب نمود و مردم چاچنی را ازان سمت برخیزانیده ما بین قلعه و ناله دیکهو نشانید و باحراق و تخریب بیوت و قطع اشجار پرداخته پیش دیوار مذکور را میدانی مسطح ساخت و در عرض یک هفته دور قلعه که یک کروه و چهارده جریب بود دیوار عریض مرتفع کنگره دار مرتب گردانید والحق درین کار ید بیضا نمود راقم حروف دران ایام نوبتی بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب رفته بود بعد از

استفسار کیفیت احوال کھرگانو فرمود که میر مرتضی بساختن دیوار ملهم گشت وگرنه چنین می شد ظن غالب آن بود که صیانت بلده مذکور از تصرف آشامی مقهور مقدور و میسور نمی گشت بالجمله دست قرها دخان آماس عظیم کرده دردی بشدت و تپ محرق عارض شد و بسبب تورم و توهم لطخ سهم بسم مزید عات گشت و مقهوران بر اینحال مطلع شده هر شام از رود آب عمیق عظیم یکی نهر دلئی و دیگری ناله دندکا گذشته بعد از مرور یک پهر شب با افواج بیرون مقابل و بر اطراف قلعه محیط و صایل می گشتند و تا سه پهر بجنگ پرداخته پنج شش گهری شب مانده که می دانستند تا طلوع صبح بکنار نهر دلئی خواهند رسید مراجعت می نمودند و این ناله دندکا از یک کروهی جانب شرقی و شمالی کهرگانو گذشته بنهر دهنگ می پیوندد و برای متردین کهرگانو و متهراپور پل بر ناله مذکور بسته بودند قرها دخان با وجود المی چنان سر ببالین ضعف ننهاده و دست شکسته و بال گردن ساخته پا از خانه زین تا صباح نکشیدی و از خبرداری درون و بیرون غافل نگشتی و سابق چنانچه مذکور شد مقرر گشته بود که یک شب سید سالار خان و عبد الرسول از قلعه بیرون رفته

بمحافظت قیام نمایند و دریاباد یها و غازی خان و محمد مقیم در خانه ها آسایش نمایند و شب دیگر اینها بجاے آنها و آنها بجای اینها باشند و رینو لا قرار چنان یافت که ازان چهار فوج دو فوج شبها بیرون روند و دوتای دیگر نزد میر مرتضی پاس دارند زیرا که مقهوران چون می دانستند که خندق آن طرف پایاب و گل ولای بسیار و تردد سوار دران گل ولای دشوار است قصد آن داشتند که از همان سمت بقلعه درآمده متصرف گردند و میر مشار الیه ماهتابی دستی وغیره دستی بسیار ساخته نزد جمیع سرداران درون و بیرون چند از انها فرستاد تا شبها هنگام تلاقی فریقین افروخته بر مقاهیر بتازند و در ضیای اینها بفنای انها بپردازند چون چند شب متواتر مقهوران آمده جسر نالہ دند کار را می برید ند و روز دیگر میر مرتضی بازمی ساخت نواب مستغنی عن الالقاب هر شب دو صد سوار از نوکران خود مقرر کرد تا بر سر پل نشسته محافظت نمایند چند دفعه مقهوران با یاران سر پل عهد ملاقات تازه کرده صحبت مستوفی بشمشیر و تفنگ و تیر داشتند عاقبت الامر چندی از انها به قتار آمده دست از تخریب جسر باز داشتند و شروع در سوختن انبارهای قریب کهرگانو و بردن شالی از انبارهای بعید نمودند

وچندی از باسریه ها که بر سر انبارها بودند سعر ذر سرکار محافظت گذاشتند و میرمرتضی کشتی و بار برداری خشکی سرانجام کرده وفرها دخان و محمد سعید سعی موفوره نموده شالی بعضی از انبارهای قریهٔ کهرگانو درون قلعه آوردند و براطراف سراند ازخان و میانه خان که آنزدی آب کهرگانو بودند مقاهیر در جای که تردد اسپ دشوار بود مورچالها ساخته شبخون های عظیم می زدند و آن هردو عزیزان جون جای مختصرقلب مستحکم داشتند بمدافعت پرداخته غنیم را منکوب و مخذول می گردانیدند و روزها تاجای که اسپ توا اندرفت سیرمی نمودند نواب مستغنی عن الالقاب جمعی را که شبها بحراست پل ناله دند کا میرفتند فرمودکه تاچهارگهری اول شب بر سرپل بوده بعد ازان به کهرگانو نزد میرمرتضی رفته بشرایط تیقظ قیام نمایند و صبح به متهراپور معاودت کنند پنجم ماه ذی حجه منهیان انها کردند وجواسیس اعلام نمودند که امروز بهوکنهای نامی و سرداران آشامی قرار داده اند که بقصد انتزاع و استرداد قلعه و شهر کهرگانو از دست لشکر بادشاهی امشب بیایند وچهار فوج ترتیب داده فوجی بمواجهه سید سالارخان وگروهی بمقابله عبد الرسول و طایفه به محاذه محافظان دیوار شرقی حصار و مقابله قراول خان و اغرهاو حشری

و افرود جمعی متکاثر بمحاربه و مجادله میر مرتضی که پای دیوار شمالی قلعه مورچل ساخته تعین نموده اند و پنج شش گهری روز مانده فراولان خبر آوردند که گروه انبوه غنیم لئیم از نهر دلئی ونا له دند کا گذشتند فرها د خان با جود شدت و صعوبت الم دست بقصد مدافعه و مقاتله آنها سوار شده بیرون آمد سید سالار خان وجلال خان دریابادی مصلحت در توجه خان مشار الیه ندیده ازان اراده بازداشتند وخود استجازه استقبال خصم کردن و سپاهی خود را با نهانمودن تا از تصور صدمت و صولت ایشان صورت جرات آنها در هم شکنند نمودند خان مذکور تجویزنمود اما چون شب قریب بود تاکید کرد که از اشتعال نایره حرب و اشتغال بطعن و ضرب تحذر واجب شناسند سید سالار خان و دریابادیها و عبد الرسول چون از سواد شهر بیرون رفتند و سپاهی غنیم مشاهده کردند بعضی از دریابادیها را عنان تماسک از دست رفته جلو انداختند و سید سالار خان وغیره نیز بی اختیار اسپ برابر آنها راندند مقهور ان راه انهزام پیموده از ناله دندکا بعضی بشنا و برخی برتاپه ها گذشتند وآنروی آب صف کشیده ایستادند وچون هجوم نجوم در بیدای سما پیدا شد و یکه تاز میدان آسمان

پهلو از جنگ ایشان تهی کرده بمقر افول مایل و به مستقر غروب آفل گشت افواج منصوره متردد خاطر و مذبذب فکر گشتند نه قدرت بر عبور از آب داشتند و نه میتوانستند به فراغ بال مراجعت نمود چه یقین حاصل بود که بمجرد پشت گردانیدن افواج قاهره متخاذیل رو به تعاقب خواهند آورد و چون آل زیاده وسعتی ندارد ممکن که چشم زخمی عیاذا بالله به لشکر منصور رسیده موجب از دیاد جرات غنیم مقهور گردد و این خبر را فرهادخان شنیده با ضطراب تمام متوالی و متعاقب کسان نزد سید سالارخان فرستاده پیغام نمود که چون در پیش رفتن و مرتکب جنگ گشتن خطا کرده اید در معاودت بطریق صواب و شیوهٔ سپاهیانه تلافی کرده زود خود را بقلعه برسانید سید مذکور بصوابدید خانخانان کور بعنوانی که گرد منقصتی و غبار عاری بر دامن اقتدار نه نشیند مدبرانه و سپاهیانه باهستگی و اطمینان مراجعت نمود و افواج منصور پنج شش گهری از شب گذشته بشهر رسیده بجای که هر شب بجا است قیام می نمودند رفتند مقهوران بر رجعت افواج قاهره مطلع گشته از آب گذشتند و بشهر آمده بیکبار بر افواج بیرون و اطراف قلعه ریخته جنگ در انداختند فرهادخان سوار شده در وسط

قلعه ایستاده و افواج به امداد اطراف تعیین نمود و میر سید محمد
با مردم خود نزد میر مرتضی رفت تا دو پهر و پنج گهرّی شب بازار
دار و گیر و تردد سفیر تفنگ و تیر از جانبین گرم بود حربی
بشدت و شبخونی بصعوبت که هرگز در ملک آشام محاربهٔ
چنان کسی نشان نداده بود بوقوع پیوست آخرکار سید سالار خان
که هنگام قتال تیر بتاریکی می انداخت چند چهپر را آتش
زد چون محل جولان بادپایان و مکان فرار خاکساران مرئی گشت
دلیرانه بر آنها تاخته گریزانیده و از جانب شرقی قلعه جمعیت
راجه امرسنگه رسیده یکی از چهپرهای بزرگان حوالی را
آتش کشید و قراول خان و دیگر آغرها که در بیرون دروازه
سمت مذکور قیام داشتند در نور آن نار بر گروه ظلمت شعار
که از انجانب جنگ بر قلعه انداخته بودند تاختند و منهزم ساختند
و آن دو فوج هزیمت خورده با طایفهٔ که قاصد عروج بر دیوار
شمالی حصار بودند متفق گشته یورشی عظیم بران دیوار کردند
میر مرتضی همه جا مهتابی روشن فرموده حملات مقاهیر هر مرتبه بنفسی
از فنون سپاه گری رد کرده و مخاذیل را خاسر و منکسر ساخت
و مقاهیر از ین طرف مایوس گشته بهیت اجتماعی بر عبد الرسول
حمله نمودند چون عرض آلی که عبد الرسول و رفیقانش بران

تمکن داشتند کم بود و زیاده از پنج شش سوار پهلوی هم نمی توانستند ایستاد چپقلش عظیم شده و علامت انکساری بر وجنات احوال جنود ظفر ورود ظاهر گشته فی البحمه رجع القهقرائی واقع شد مراد خان دریابادی که بموجب اشاره فرهاد خان بکومک عبد الرسول رفته بود مهتاب روشن کرده بدست یکی از سواران داده با شش هفت سوار جانب چپ آل که پرا ر آب و جمجمه می نمود بقصد تاختن بر مقهوران اسپ راند از اتفاقات حسنه اندک آبی بی جمجمه که از زانوی اسپ نمی گذشت دران سمت بود مراد خان باآن شش هفت سوار خود را بمیان مقاهیر انداخت و بضرب تیغ و طعن سنان چندی از انها را بیجان ساخت مقهوران بمجرد معاینه این حالت مضطرب گشته بهم برآمدند وافواج قاهره حمله کرده بعد کسر رایت فتح رفع کردند ملاعین مقهور از این جانب نیز منخذول گشته بر برج مابین شمال و مغرب حصار که دیوارش برابر بقد آدمی مرتفع گشته و کنگره ساخته نشده بود باتفاق حمله کردند توپ انداز توپی را که دران برج ساچمه بفرموده میر مرتضی پر کرده بودند رها کرد مقهوران ازان نیز ممنوع نگشته از

خندق گذشتند و به برج مذکور رسیدند شخصی بتیابانه نزد فرهادخان آمده خبر داد که مقاهیر آن برج را متصرف گشته داخل قلعه شدند خان مذکور بی تامل بار فقا که یکی از انجمله راقم حروف بود بجانب برج مذ بور تاخت اتفاقا قبل از رسیدن فرهادخان چون این خبر مسموع میر مرتضی شده خواست خود را بدانجا رساند میر سید محمد خاو مرکز مورچل را از دجو میر مرتضی نه پسندیده خود را باچندی از تابینان وقتی رسانید که مقاهیر دو سه کس از بکسریه ها را که بمرافعت قیام نموده بودند مجروح و مقتول ساخته در صدد بالا برآمدن بودند میر مسطور با همراهان پیاده شده بالای دیوار برج برآمده دو نفر از مقاهیر را که دست بالای دیوار زده عزم عروج داشتند بقتل آورد دیگران از مشاهده کشته شدن آن دو کس پای جرات پیش ننهادند درین اثنا فرهادخان و دیگر افواج رسیدند و مقاهیر فرار بر قرار و گریز بر ستیز اختیار نمودند و جنود ظفرورود بنصرت و فیروزی اختصاص یافتند ها بجوم و کثرت مقاهیر بمرتبه بود که بعد رسیدن فرهادخان ببرج مذکور جانبین آن برج تا یکسر تیر بندوق انقدر تیر پیکان دار و بی پیکان بر روی هم افتاده بود که اسپ بدشواری

از آنجا می گذشت * * شعر *

* گر آن تیر باران کنون آمدی *
* بجای نم از ابر خون آمدی *

صبح آن شب سوداوراق بمتهرا پور رفته سعادت کورنش نواب مستغنی عن الالقاب دریافت بعد از استفسار کیفیات احوال لیل و نهار فرمود که فلان کس شما در میان بلا ئید و من هم درمیان بلا و هم در بیم بلا ام در همین مکان تمام شب و روز گوش بر آواز می نشینم و برین تالارهای مرتفع کر ساخته شده شب بنوبت یکی را بدیدبانی سمت کهرگانو می نشانم که اگر آتشی از طرف شهر به بیند مطلع سازد و بعد از ادای فریضه صبح سجده شکر بجای آورده چهار گهری بر روی سجاده می خوابم استراحت شبانه روزی من همین است این احقرالناس التماس ارشاد فایده تعینات نکردن سواران بکهرگانو و هرروز دو صد سوار از حضور فرستادن حال انکه شق اول در نظر اسهل و اهون می نماید نمود فرمودند که اگر جمعی را بعنوان تعیناتی مقرر سازم آنها باتخاذ مساکن برداخته باستراحت در بیوت اشتغال خواهند نمود و بعد از تاکید و قدغن تمام برخی

در مضاجع بوده بعضی بمورچل حاضر خواهند شد و از جمله حصار شاید نصفی اسپان را با خود بیارند و باین طریق که بنوبت فوجی از حضور میروند چون خانه و مسکنی در انجا ندارند تا صباح مسلح و مکمل با اسپان زین کرده در مورچل حاضر می باشند آخر همان روز فقیر حقیر مرخص گشته بکهرگانو آمد و التفات نامه ها مبنی بر محمدت بسیار بنام امرا و پروانه ها مبنی از تحسین بیشمار باسم سرداران سپاه که مصحوب بنده درگاه عز صدور یافته بود بانها رسانیده بیشتر سر گرم سعی و تلاش ساخت در ینولا بسیاری از مقهوران باچندی از سرداران از آب دلئی گذشته بر ناله مسمی بکاکوجان که مابین نهر دلئی و دندکا می گذشت مورچل بستند و گروهی انبوه بدروازه سنگی جانب غربی آمده نشستند و باعتقاد خود کار محاصره بر مردم کهرگانو تنگ تر ساختند شب هشتم ماه ذی حجه خبر رسید که مخاذیل بسیار از نهر دلئی گذشته می آیند فرهاد خان مجروح و ناتوان با جمیع رفیقان در وسط قلعه ایستاد و سایر افواج درون و بیرون را خبردار ساخت قریب بنصف شب هنگام غروب ماه مقاهیر سه فوج شده مقابل سید سالار خان و عبد الرسول و دیوان مورچل میر مرتضی رسیدند درین اثنا بر تبره

در هوا پیدا شده بارانی بشدت باریدن گرفت که مجال چشم برهم زدن نماند و اسپان تازیان در آب ایستادند و خوف و اضطراب عظیم در خواطر اهل اسلام راه یافت نه مجال جولان اسپ بود و نه یارای استعمال اسلحه بالاخره باز دارنده * وهو الذي كف ايديهم عنكم وايديكم عنهم * نوعی نمود که تا نزدیک بصبح طرفین برابر هم ایستاده هیچکدام پای جرات پیش ننهادند و مخاذیل پنج شش گهری شب مانده معاودت نمودند و درینولا از کثرت تردد و عدم استراحت شبانروزی الم قرها دخان رو باشتداد نهاد و این معنی باعث زیادتی خیرگی مقهوران شد و خان مذکور حقیقت حال خود را مکرر معروض گردانیده التماس ارسال کومک با تعیین سردار دیگر نمود سه پهر روز عید قربان خبر رسید که غنیم لئیم با غلبه تمام از آب دند گذشته متصل بسواد شهر مابین دو آل شروع در بستن مورچل نموده قرها دخان جلال خان و سایر دریابادیها و غازیخان و قراول خان و غیره اغرها را بمراقعت انها مامور ساخت مشار الیهم که مستطیعان حج ناموس وننگ بودند احرام بنیت الحرام مصاف بسته وا زقید محیط تعلقات و روابیج مستلذات دینوی وارسته

ومنادی مجاهدت را لبیک اجابت گفته چون بر دور مقابر طوف
نمودند و بقدم سعی شوط صفا و مروه مصادمت و مقاتلت
بجا آوردند و بر می حصات مرمیه از جوافر صوافن پرداختند
آن شیاطین ملاعین فراری شده و آلات و ادوات
مورچل سازی انداخته از نالهٔ دندکا گذشتند و معدودی
ازانها که مقلد بقلاید مرگ بودند و شعار هلاک داشتند در
قربانگاه معرکه مانده و مانند هدایا مذبوح و مقتول گشته لحوم بدن
ایشان بسان گوشت بدن حصه صوارم مستحقین جهاد
گردید حجاج سبیل غزا بکعبه مقصود فتح و ظفر اختصاص یافته و
حلق اشعار اعتماد بحول و قوت خویش بهتیغ * لاحول ولا قوة
الا بالله * نموده بتقصیر از ادای شکر نعمای ایزدی در مشعر
ضراعت هر سر موزبان گشته سایر مناسک خضوع و خشوع
در عرفات عجز و ابتهال بجا آوردند و چون شب شد و فرصت
تخریب و انکسار مورچل بانس که مقابر شروع در ساختن
نموده بود ند کما ینبغی نبود آتش دران زده مراجعت کردند
و بشهر آمده دو عید در یک روز دریافتند یازدهم شهر مذکور
رشید خان بمحافظت کهرگانو تعین شد دو پهر اهمان روز بادبدبه
و کوکبه تمام داخل قلعه کهرگانو گردید و مقارن نزول استماع

نمود که مقهوران خیره امروز مورچلی را که افواج منصوره دیروز
آتش کشیده بودند آمده می‌سازند لهذا همان لمحه سوار شده
متوجه آن مورچل گشت آشامیان مقهور بمجرد شنیدن آوازه
توجه خان مذکور راه انهزام پیمودند رشید خان تا آب
دندکا تعاقب نموده خواست بر آب زده بگذرد مردم
مانع شده گفتند چون در هوای گرم اسپان مسافت بعید
از متهراپور تا اینجا طی کرده اند ظن غالب آنست که قوت عبور
از آب نداشته باشند بنا برآن معاودت کرده به تخریب
مورچلی که مقاهیر شروع درساختن نموده بودند پرداخت مشاهده
نموده شد که دو فیل هرچند قصد نمودند که بانسهارا بالتوای خرطوم
ازجا برکنند یا بصدمه کله بشکنند میسر نشد آخرالامر پیاده‌ها را مقرر
نمودند که بکنند و بانسهارا برآرند و بسوزند روز دیگر قرهاد خان
روانه متهراپور گردید و مدت مدید از دست الم دست ازار
شدید کشید و درهمین روز سرانداز خان خبر یافت که مقهوران
در مورچل جانب غربی اجتماع نموده قصد شبخون دارند لهذا
متوجه آن مورچل گشته و بعون تائید * وما النصر الا من عند الله *
بر مقاهیر که گمان این جرات بفوج خان مذکور نداشتند ظفر یافته
جمعی کثیر را مقتول و اسیر ساخته و مورچل را ویران کرده فتح عظیم

نمود و زیاده از صد اسیر را که رؤس مقتولان از گردن آنها آویزان بود بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب فرستاده بعد ازین فتح دیگر مخاذیل اراده شبخون بر فوج آن روی آب کهرگانون نه نمودند و مقاهیر این روی آب نیز که بسبب زخمی شدن فرها و خان و قلت جمعیت سواران خیره شده بودند از مشاهده کثرت خیول و فیول و کوس و کورکه و نوبت نواختن رشید خان هراسان گشته از اقدام بر شبخون و گذشتن از آب و ندکا تقاعد ورزیدند شانزدهم ماه مذکور رشید خان چون شنید که ناله وندکا بعضی جا پایاب شده و از سینه و گلوی آدمی آب بالانمی آید محافظت قلعه و شهر را بمیر مرتضی و راجه امر سنگه واگذاشته بقصد تخریب مورچل کاکوجان و تنبیه مورچل نشینان روانه شد چون بر سر ناله وندکا رسید افواج منصوره مقید پایاب نشده از همه جا اسپ به آب راندند از اتفاقات حسنه جمیع مردم بسلامت گذشته غیر از یک اسپ کتل سید سالار خان و یک نفر پیاده سید مذکور را که آب برد چون بکنار ناله کاکوجان که پایاب و مورچل آن روی آب بود رسیدند مقاهیر باندا ختن تفنگ و تیر پرداختند اما از عبور لشکر ظفر انتما از آب وندکا رعب و اضطراب تمام در احوال

آنها راه یافت و چون آنروی آب را صعب و برکنار نبود جنود
ظفرورود در عبور متوقف و متفکر گشتند آخر الامر عبد الرسول
خویش رشید خان و غازیخان نوکر نواب مستغنی عن الالقاب
با دو سه کس از برادران خود و دو سه سوار اغرها و عاشق محمد
بخشی سید سالار خان با چند کس از سپاهیان و دو سه پیاده از
ملازم سید مسطور با وپایان آتش نعل را به آب رانده بران
خاکساران حمله کردند و چون بپای مورچال رسیدند مقهوران مصدوقه
* سیهزم الجمع و یولون الدبر * گشته پشت بمورچال دادند و رو
بوادی فرار آوردند پیاداران کوه کن فرهاد جنگ بزودی راهی که یک
سوار بالا تواند رفت ساختند و جمعی که بپای مورچال رسیده بودند
بالا برآمدند و متعاقب آنها سایر متجنده جلو ریز از آب گذشته داخل
مورچال شدند و جماعه سابق تعاقب مقهوران نمودند غازی خان
قریب به پسر بیجدلی بهوکن که دران مورچال سردار بود رسیده
و چون آب و وحل بسیار بود اسپ بکام دل گام نمی توانست
برداشت مقهوران دست بدست و دوش بدوش
سردار را بکنار نهر دلی رسانیده و به کشتی انداخته بدر بردند
افواج منصوره دران صحرای کشاده بمقامی رسیده جمعی را علف
تیغ بیدریغ کردند و بقیة السیف که نیم جانی بتنگ پا بدر برده خودرا

بکنار نهر دلئی رسانیدند چون باضطراب واستعجال از بیم تعاقب غازیان بالای هم خود را بکشتی می انداختند اکثری را سفینه حیات بغرقاب فنا فرو رفت و یکصد و هفتاد نفر آشامی که بیشتر از روسای آن قوم و یکی از جمله سرداران عمده آنها بود اسیر گشتند رشیدخان مورچال را منهدم و محترق ساخته مظفر و شادمان و منصور و فرحان معاودت نمود خوف و هراس بیقیاس بر ضمایر ساکنان مورچل نهر دلئی از جرات افواج قاهره مستولی گشته متهورانی که بر دروازه سنگی جانب مغرب مورچل ساخته نشسته بودند بمجرد استماع این فتح برخاسته رفتند و فی الجمله آسایشی و آرامشی در اهل شهر و قلعه گهرگانو بهم رسید مولف این وقایع روز دیگر اسیران را بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب برده از نظر گذرانید فرمود که سردار عمده را خود البته مقید باید داشت و درباره دیگران من چون امروز پنجشنبه است و روزه دارم تجویزی نمی نمایم نزد رشیدخان به برند تا انچه مقتضای رای مشار الیه باشد درباب انها بعمل آرد فقیر حقیر انچه از زبان نواب مستغنی عن الالقاب شنیده بود قلمی نموده مع اسیران نزد خان مذکور فرستاد رشیدخان سردار مزبور را مسلسل و مغلول ساخت و سایر اسارى را

* عبرة للناظرين والسامعين * برشوادع كنار نالهوند كااز دار اعتبار آويخت *

* ذكر احوال لكهوكر و نوازة برسبيل اجمال وقضايايي كه روي نمود دران محال *

بعد از مسدود شدن راه وافتادن خبرشورش و خيرگی مقاهير در افواه چون وصول اخبار لشكر نصرت شعار انقطاع يافت و واقعه قتل انور بيگ تهانه دار كيچپور اشتهار گرفت ابن حسين نوازهٔ مشحون از مردم جنگی و الات جنگ ترتيب داده همراه علي بيگ نوكر سركار نواب مستغني عن الالقاب فرستاد تا بكيچپور رفته قلعه را كه مقاهير در موضع مذكور ساخته بودند مفتوح و منهدم و مقاهير را منكسر و منعدم سازد واراده كرد كه خود نيز نوازه برساز باكشتيهاي اذوقه همراه گرفته براهي غيرمتعارف بكهرگانون رود وازانجا بجانب كيچپور رفته و نوازه پيش فرستاده وهمراه بوده را يكجا كرده و مقهوران سرراه را آواره كرده سبل آمد وشد بيوماري را جاري سازد وجهت مشورت اين امر تنهابد يولگانو آمده مركوز خاطر را با يادگار خان درميان نهاد خان مذكور رفتن ابن حسين را بهيچ وجه مستصوب ندانسته ببراهين واضحه ودلايل

معقول خاطرنشان نمود که لکهو گر را که بنگاه تمام لشکر و مجمع انهار این دیار بر خطر است باعتماد دیگری واگذاشتن و عزم کهرگانو که بنا بر بعد مسافت و مس آفت وصول بدان در کمال دشوار است نمودن تخطی از منهج صواب است لهذا ابن حسین فسخ آن عزیمت نموده همان شب بلکهو گر مراجعت کرد و علی بیگ بگیچو ر رسیده بی لبث و درنگ بر قلعه جنگ انداخت و چون آن روز صورت فتح در آئینه سعی جلوه گر نشد شب در حوالی قلعه منزل گزید مقهوران شب جمعیت عظیم نموده صبح از راه دریا وخشکی گروه بسیار و حشری بیشمار بر سر نواره آمده بحرب در پیوستند و چون سفاین بادشاهی جانب سرا زیر آب و جواری آشامی سرا بالا بود نواره بادشاهی بی اختیار پس رفته در بانس باری که موضعی بود میان دیول گانو وگیچپور استقامت ورزید و درین اثنا منور خان که ابن حسین مشار الیه را با برخی از نواره باعانت علی بیگ روانه کرده بود به بانس باری مذکور رسید مردم بادشاهی مستظهر گشته حمله کردند مخاذیل تاب نیاورده گریختند و چند کشتی انها غنیمت لشکر ظفر اثر گشت از انجمله یک جلبه و یک

کوسه از جملهٔ کشتیهای همراه محمد مراد بود و علی بیگ و منور خان نزد ابن حسین آمدند و بسبب عدم اطلاع بر چگونگی احوال لشکر ظفر مآل و در وسط ملک غنیم افتادن و از امداد و کومک مایوس بودن حیرت بی نهایت و اندوه انبوه بر خواطر مقیمان لکهو گراسیتیا یافت و ابن حسین وجوهات دلپذیر را بحسن تقریر در ضمایر جاگیر ساخته به ثبات و حزم و رزم که مثمر فوز و بهروزی و منتج نصرت و فیروزیست ترغیب می نمود و می گفت آشامی مقهور مغلوب سرپنجه مبارزت افواج منصور گشته و هیبت جنود ظفرورود در خاطر فاتر آنها متمکن شده است عنقریب که ایام غم فرجام برسات سپری شده مجال تردد اسپ در جمیع محال بهمرسد مقاهیر بیشتر از پیشتر اسیر دام عنا و قتیل سیوف فنا خواهند شد لله الحمد که آذوقه از همه جنس درینجا هست و می آید و در موکب ظفر اثر نیز آن قدر شالی که وفا بقوت دو ساله تمام لشکر نماید موجود است دل از دست مدهید و پای ثبات در محاربت و مدافعت استوار سازید و روی بصبر و ثبات آرید و امر لازم الاتباع * یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا * و حکم محکم * واصبروا ان الله مع الصابرین * را

نصب العین ضمیر د ارید * * شعر *

* ستوی از صبر بر مقصود فیروز *
* رسی روزی بکام ای صبر اندوز *

وچون پشت استظهار اهل موکب ظفر اثر بنواره واذوقه لکهو گرقوی بود وچشم براه داشتند که بعد انقضای برسات وخشک شدن راه بهار سد از انجا می رسد نواب مستغنی عن الالقاب پیوسته در اندیشهٔ استخبار واستعلام از احوال نواره می بود وچندین کس از متوطنین آن ملک را بخلعت فاخره وزر وافر نواخته وپروانجات بابن حسین نوشته مصحوب آنها فرستاده اکثری ازانجماعه براه نواره نرفتند وآنهائی که رفتند درگام اول بکام نهنگ بلا افتاده گرفتار مقاهیر گشتند مگر دو نفر آشامی که هدهد مثال بایصال نوشته نواب سلیمان خصال باهل نواره طیار شدند وآن اصعف قدر بانعام خلعت وزر آنها را استمالت داده پروانه مشتمل بر عدم مبالات ازانسداد راه بنا بر طغیان آب ومتوزع ومنکسر خاطر نبودن از خیرگی مقاهیر خذلان ماب وخاطر مطمین داشتن از اذوقه وما یحتاج اردوی نصرت ایاب وواثق بودن بالطاف کریم وهاب ومشعر ازانکه اگر احتیاج وصلاح اقتضا کند سید نصیرالدین خانرا

از کلیا بره و سید مرزا را از جمهره و یادگار خانرا از دیو نگا و
بلکهوگر طلب داشته بهیات اجتماعی در محافظت نواره ساعی
باشند بنام ابن حسین نوشته حواله کرده فرمود * سننظر اصدقت
ام کنت من الکاذبین اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم *
آن هر دو نفر پروانه را تاج سر ساخته یکی معروض داشت که جواب
این را * انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک * و دیگری بعرض
رسانید * انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک * و در قطع طریق
جانب لکهوگر بال استعجال کشاده و سرمه سلیمانی در دیده
کشیده و کنبل با با عمره در بر کرده و افسون چشم بندی بر مقاهیر
دمیده بلکهوگر رسیدند و پروانه را با بن حسین رسانیدند مشار الیه
جمیع مردم را احضار فرموده بمژده * یا ایها الملاء انی القی الی کتاب
کریم * مستبشر و مستظهر ساخت منتظران بشکر نعم ایزدی
رطب اللسان و مشتاقان بسپاس الای الهی تر زبان گشته
شادیانه ها نواختند و جشنها کردند و نذور و صدقات به مستحقین
و ساکین دادند و ابن حسین عرضه داشتی در جواب نوشته
مندرج ساخت که برخاستن تهانجات جمهره و کلیا بر موجب
انقطاع رسد و انسداد جده می شود و بعون عنایت الهی جمعیتی
که با بنده هست جهت محافظت و محارست نواره کافیست و چون

بودن یادگار خان در دیوکگانو قاید سعد به میهد و توقف او
تنها در تهانه مذکور خالی از تعذر نیست مشار الیه را بلکهوگر
طلب نموده خواهد شد و خاطر عاطر بکرم کریم ایزدی مستوثق بوده
از تزلزل و تذبذب در تمکن و استقامت نوازه مطمین باشد
و قاصدان را با عطای نقد و جنس موفور مسرور ساخته و عرضداشت
بانها سپرده مرخص گردانید و نقل پروانه را نزد نواب
بخشی الممالک محمد امین خان بحضور انور و پیش خواجه بهگواند اس
به جهان گیرنگر ارسال داشت قاصدان و قادار صبا رفتار
بطریقی که رفته بودند باز آمدند و اواخر ماه ذی قعده بکهرگانو رسیدند
و مصحوب مولف این وقایع بملازمت نواب مستغنی
عن الالقاب مشرف گردیده عرضداشت گذرانیدند
و بزبان حال مضمون این مقال ادا نمودند که * احطت بما لم تحط
به وجئتک من سبأ بنبأ یقین * نواب مستغنی عن الالقاب
به مضمون * فلما رءاه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربي ليبلونی
ااشكر ام اكفر * عرضداشت را مطالعه نموده سپاس بیقیاس
به تقدیم رسانید و ابن حسین قلعه از بانس در نهایت متانت
بر دور لشکر ساخته و توپ و زنبورک بر اطراف تعبیه نموده
خاطر از تشویش شبخون مقاهیر فارغ ساخت و کنار دتا

نیز بر سر راه مقهوران و کمینگاه ایشان مورچلها ساخته بردم شجاع مبارز و نواره پر ساز استحکام تمام داد و چند کشتی پتیله و غیره بدیولگانو نزد یادگارخان فرستاده بنابر فرموده نواب مستغنی عن الالقاب به لکهوگر طلب کرد رعایای نواحی دیولگانو بر اینمعنی آگاهی یافته شب همه فراری شدند و مخاذیل را مطلع کردند روز دیگر خان مشار الیه به عجلت روانه گردید وجمعی از اهل اردوی موی الیه بقید و اسر مبتلا شدند و معدودی از اسپان بتاراج رفتند و مقاهیر مردم اسیر را تیرد وز کرده برتاپه ها بطریق جاسه اقعاً استوار گردانیده بر روی آب سر دادند تا بلکهوگر رسیده موجب خوف وخشیت مقیمان انجا گردند و چون برنج کر قوت لایموت ملاحان و سایر مردم بنگاله همانست رو بکمی نهاد و مقهوران براطراف غربی لکهوگر در دامن کوه و جنوبی موضع مذکور سر راه کهرگانو و شمالی مکان مسطور جانب کلیابر قلعه بسته و مورچلها ساخته و در هیچ طرف راه وصول رسد نگذاشته بودند ابن حسین چند مرتبه از روی آب برهماپتر رفته وجمعی از سرداران آشامی را که دران اطراف بوده بقطع طریق اقدام می نمودند گرفته بارشالی بسیار بلکهوگهر آورد و اسیران در زنجیر کشیده

محبوس ساخت وبدستیاری شجاعت و پای مردی سعی سکنهٔ آن روی آب را تنبیه و گوشمال و مردم شکررا از قوت قوت وا دو درمدت اندا دراه سه دفعه نواره پرساز کرده همراه کشتیهای خالی بیو پاری کہ در لکھو گربودند بگواہتی فرستاد تا از انجا بر از همه چیز کرده با دیگر کشتیهای بیو پاری کہ در گواہتی بودند بالاہو گر آوردند چون مکرر بر سر متوطنان قلعه سولہ گر کہ مابین لکھو گر و کلیابر بود و تاخت و نهال وجود اکثر اشامیهارا از بیخ بر انداخت اواخر ماه ذی حجه رعایای آن موضع بتنگ آمده سرداران خود را مقید ساخته نزد سالار الیه آوردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند ابن حسین روسا را در بند داشته و رعایا را بصنوف عطایا سرور و ستمال ساخته مقرر کرد کہ همان مردم در سولہ گر بطریق تهانه داران از متردین راه آب و خشکی خبردار بوده مانع مزاحمت متهوران و دفع ایذای آشامیان می بوده باشند آن گروه از صمیم قلب باین معنی راضی شده مرخص گشتند و خدمت مرجوعه نوعی بتقدیم رسانیدند کہ انغلاق باب تردد مردم از کلیابر و گواہتی بالاہو گر با نفتاح مبدل گشته اندنی رقه و دغدغه بیوپاری و غیره شروع در آمد و شد

نمودند هفتم ماه محرم سید نصیرالدین خان داعی حق را لبیک اجابت گفت و ابن حسین این خبر را شنیده نوکران سید مرحوم را بهمان علوفه که می یافتند در سرکار نواب مستغنی عن الالقاب نوکر کرده و زر یک ماهه بجهت انها فرستاده بسید حسین خویش متوفی نوشت که از ان تهانه بدستور متعلق باخبر باشد و سید مذکور بقانون سید مغفور کما ینبغی از عهده این امر تفصی نمود و پس از اندک روزی خبر برحمت حق پیوستن سید میرزا تهانه دار جمهره رسید ابن حسین با نوکران سید مغفور نیز بطریقی که به چاکران سید نصیرالدینخان مقرر کرده بود عمل نموده باشن سنگ منصبدار که همراه سید میرزا بود نوشت که بضبط تهانه مذکور پردازد القصه در بند و بست و نسق و ضبط و حزم و احتیاط دقیقه مهمل نگذاشت و الحق در سرداری و تدبیر داد و در جرداری و دلاوری باقصی الغایت کوشید * العیاذ بالله * اگر اندک فتوری بنواتره راه یافتی قطع نظر از امور دیگر بمجرد استماع این خبر رشتهٔ امید واری اهل لشکر ظفر اثر منقطع گشته و قضیه هایله * یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه * بوقوع آمده نجات لشکر در مرآت خرصورت تعذر گرفتی و مقاهیر چون از استیلا بر لشکر ظفر اثر

وکهرگانو مانوس گشتند بهیأت اجتماعی عازم مزاحمت و مدافعت نوازه شدند و مکرر محاربات عظیمه و مقاتلات شدیده سمت وقوع یافته در جمیع معارک نسیم فتح و نصرت بر اعلام اهل اسلام وزیده کفار منهزم و منکسر گردیدند و چون ابن حسین چند دفعه خود رفته بود و سه مرتبه فوج فرستاده بقتل و غارت متوطنین دامن کوه پرداخت سکنهٔ انجا را ازینحالت ملالت تمام روی داده بود ناچار لنری و برگسائین را که مرد و مزاری عمده راجه بودند و دران سمت مورچل ساخته درحین فرصت مزاحمت بحوالی لکهوگرمی رسانیدند باز زن و فرزند گرفته نزد ابن حسین آوردند و تشتت خاطر مشار الیه را ازانجهت نیز بجمعیت مبدل ساختند و بعد ازان که ابن حسین مکرر برسر مقهورانی که قریب بلکهو گرجانب کهرگانو مورچل ساخته بودند تاخته منهزم گردانیده یادگار خان را فرستاد تا بازدیول گانو را ضابط و متصرف گردید و حقیقت فتوحاتی که مشار الیه را روی نموده بود در عرضه داشتی مندرج ساخته و آنرا بدست دو نفر آشامی داده و زن و فرزند انها را مقید گردانیده بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب ارسال داشت و آن دو کس دراوایل

ماه صفر که نواب مستغنی عن الالقاب بکهرگانو تشریف ارزانی فرموده بود رسیدند و عرضه داشت گذرانیده باعث ابتهاج مزاج وهاج گردیدند *

* ذکر شیوع امراض و وبا و وقوع قحط و غلا *
* در کهرگانو و متهراپور و مراجعت کردن *
* نواب مستغني عن الالقاب مظفر و منصور *

موضع متهراپور اگرچه بنابر رفعت مکان و تحرب ارض قابلیت بودن لشکر و صلاحیت اقامت عسکر در برسات داشت اما جبال اطرافش را هوای بد و مرض خیز و دامن کوه اکنافش آبی داشت سقم انگیز آشامیان آن کوهستان را جر پربت می گفتند یعنی کوه تب بالجمله هرکه هوا زده آن نواحی شد دل هوس زندگی جان داد و آنکه آب آن حوالی خورد چشمه حیات بخاک ممات انباشت خلقی ناسعد در اقصر وجود بزلزله تب لرزه از پا در آمد و موجود غیر محد و دبنابر عارضه شکم رو از قلمرو وجود خارج گشت بالین و بستر مریض جز طومار وصیت و تخته تابوت و دوا و غذای سقیم غیر از شربت مرگ و مزوره هلاک نه بود گورکن را از جان کندن فرصت قبر کندن نمی شد و مرده شو تا میر فت که دیگر یرا بشوید دست از جان خود می شست

اطبا غیرا ز تلقین نسخهٔ تمی نوشتند و احبا عیادت را جز بعبارت استرجاع ادا نمی نمودند بی تکلف منشیانه آن قدر زمین دران سر زمین نماند که زنده ها مرده ها را در خاک کنند و بی تصلف دبیرانه چندان پارچه نبود که احیا اکفان اموات سازند لاعلاج اجسام متمولان را در ا ثواب ملبوسهٔ ایشان پیچیده میان آب و گل متواری می ساختند و اجساد مسکینان طعمهٔ وحوش و طیور می گشتند درین سفر همراه امارت پناه دلیرخان قریب بهزار و پانصد سوار بود بعد از انقضای برسات و توجه بجانب نامروپ فوجش بیش از چهار صد پانصد سوار به نظر در نمی آمد و قس علی هذا اکثر تابینان امرا از وی در نقاب تراب کشیدند و متوطنان آشام از کافر و مسلمان که در گهرگانو مانده بودند نیز اکثری رخت هستی بمرحلهٔ نیستی کشیدند و خواجه بهورمل که نزد بابجدلی بهوکن رفته بود چنانچه سابق سمت تحریر یافت از زبان بهوکن مذکور نقل می کرد که تا حال دو لک و سه هزار نفر آشامی در قلال جبال فنا شدند کلام مذکور دلالت برا این می کرد که دران عام وبای عام در کل مملکت آشام بتقدیر مالک علام روی نموده بود روزی این احقر العباد بعرض نواب عالمیان اعضا د رسانید که سبب توقف

در متهراپور وقت شریف نیاوردن بکهرگانوچه باشد فرمودند لشکر شالی برای قوت خود ومراکب ذخیره ساخته اند وبار بردار خشکی ندارند اگر بکهرگانو برویم وذخیرهٔ لشکر درینجا بماند تعیش وزندگانی مردم دشوار می گردد ودرین اثنا بالای غلا بالا گرفت وآب مجاعت ومخمصت از سر گذشت وقبل ازین مذکور شد که یک صد وهفتاد وسه انبار شالی بضبط درآمد ودر حین طغیان آب وخیرگی مقاهیر شانزده انبار در تصرف مانده بود نواب مستغنی عن الالقاب فرمود که شش انبار جهت دواب سرکار بادشاهی نگاهداشته ازده انبار دیگر هرکس از مردم لشکر هرقدر تواند شالی را برداشته ذخیره سازد مردم بفرموده عمل نمودند وغذای آدم ودواب منحصر در شالی وبرنج سرخ گنده که ازان حاصل می شد شد وچون مواشی بسیار در ابتدا غنیمت اهل لشکر شده بود مدتی نانخورش گوشت گاو در آب جوشانیده یا در پیه گاو پخته بود آخرها آن هم برطرف شد دردهوس گندم سینها چاک ودر تمنای دال دلها دونیم گشت یبوست سودا ودغن دماغها خشک کرد وحرارت صفرا حسرت شیرینی کام جانها تلخ ساخت افیونیها خمیازه کش درخمار تریاک بحسرت

بهلاک فرو رفتند و پوستیهای پریشان مغز در آرزوی
برش و شربت خشخاش چکیده موت و شیره مرگ
چشیدند دود آه حسرت تنباکوکشان دلها را سوخت
و بی نمکی نمک فروشان شور در سینه ها فگند طبلهٔ عطار بوی از عقاقیر
نداشت و در دوکان بقال جنسی جز گرد کساد موجود نه بود نانوا
نان می گفت وجان میداد * شعر *

* گرده اش خون می شدی تا گرده * از تنور رزق بیرون میکشید *

د آتش پزور آرزوی طعام خیال خام می پخت ومی سوخت

* شعر *

* هیمه در بیشه امید نماند * آرزوهای خام را نازم *

کله پزان پاچه زدند و هریسه پزان مهر اشدند نرخ روغن
سیری به چهارده روپیه و ماش سیری به یک روپیه شد و
قیمت افیون یک توله به یک اشرفی و یک چلم تنباکو بسه روپیه
و دال مونگ سیری بده روپیه ونمک سیری بسی روپیه
رسید و آن هم گاهی بصد جستجو بدست می آمد و سایر اشیا
خود وجود عنقا گرفت اکثر افیونی ها و پوستیها بهیچ بابونه بدل
دانسته خوردند وجمعی بدون بدل بقا را بفنا عوض کردند محمود بیگ
بخشی با دشاهی چند بستهٔ تنباکو داشت آشنایان را

تا انصرام ایام غم انجام محاصره حسرت کش نه پسندیده و بدگانگان سایل را نیز محروم نگردانیده و اصلا بسخن واهی دولتخواهان دولتخواه غبار عار بیع بر رخسار همت نفشاندو ملک بصورت بشرما معز با انکه آن قدر افیون نداشت که تا اقتضای برسات وفا بمعتاد شما را الیه بکند از علو همت و وفور مرحمت از معتاد کاسته برایشار می افزود. مجملا تفصیل این معامله از اوراق تقریر و افراد تحریر بیرون و دفتر السنه و نسخهٔ افواه افزون است اول مستوفیان سماوی حرف ثانی برمطالبهٔ عاملان ارضی که صرف عمر را بدون سند در غیر مرضی ایزدی مجرا میخواستند کشیده و به بدر نویسی دستی پرداخته قابض ارواح را با زیافت آن برگماشتند و دیوانیان فلکی دو ورقی لیل و نهار محاسبه اعتماد خلایق را به نظر در آورده چون باقی از بقایا نیافتند و فنا را فاضل دیدند بدستخط تانخواه دهنده رسانیده حساب را پاک و صاف ساختند و آخر محرران قضا دررو زنامچه روزگار نقد رایج ارزانی را از مفرده ارزاق حشو نموده جنس سقط گرانی را در من ذلک قسمت بار زنو شتند و مشرفان قدر در سیاههٔ دوران خرج عمر را برجمع یسر افزوده و جه

معیشت را منها کردند * *شعر*

* عاقبت رخت بر کنار نهاد *

* هر که جست از وبا بقحط افتاد *

واکثر اسپان از خوردن شالی باسواران در طی راه عدم مرافقت نمودند گله بنابر مردن چار وادار در معسکر یله می کشتند و از اتفاقات در جهانگیرنگر نیز قحطی عظیم شده بسیاری از ضعفا و عجزۀ مسلمین و مشرکین از شدت جوع و قلت قوت قالب تهی کردند و سبب تسعیر غله کثرت زکوۃ و مزاحمت راهداران و دست اندازی چوکیداران و پا کشیدن بیوپاریان بود تاحالت تحریر نیز آتش بیداد زکوۃ ستان مشتعل در راهدار در کار خود مستقل است و عسرتی که هرگز در بنگاله نبود شیوع یافته و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر باوج اثیر رسیده رجای واثق که این احوال مشروحا معروض درگاه عالم پناه که موقف مرحمت و معدن رافت است گشته دست تغلب زکوۃ گیر کوتاه شود و تخفیفی در حاصل گرفتن بهم رسد تا غلا برخص و عسر به یسر مبدل گردد و خلایق بیشتر از پیشتر بدعای دوام دولت ابد پیوند بفراغبال و رفاه حال اشتغال نمایند* ولیس هذا من

فضل ربي بنعیل* *شعر*

* ای سکندر معدلت از جور یاجوج الامان *
* وی سلیمان زمان از ظلم دیوان زینهار *
* تا که شهری بود بل بحری پر از گوهر و در *
* شکری آسوده سود اگر مرفه مالدار *
* بود از خوبی سوادش چون سواد خال جمع *
* از پریشانی شده چون زلف خوبان تار تار *
* عین گستاخی است گفتن درچنین حضرت بشرح *
* انچه در روی رفت از قحط و غلا پیرار و پار *

القصه چون تعفن آب وهوا با قحط و غلا یار شد و وبا نهایت استیلا گرفت عزم معاودت از متهراپور بکهرگانو در خاطر نواب مستغنی عن الالقاب مصمم گشت وچند روز پیش از کوچ قدغن شد که اهل لشکر شالی ذخیره کردهٔ خود را بکهرگانو بفرستند مردم اگرچه مهما امکن بما مور به قیام نمودند لیکن بنابر عدم باربردار ربع انچه در متهراپور ذخیره کرده بودند نتوانستند فرستاد دوازدهم شهر محرم سال پنجم جلوس میمنت مانوس سنه ثلث وسبعین والف ۱۰۷۳ هجری آخرهای روز رایت نصرت ایت جانب کهرگانو بحرکت

آمد و بسیاری از مرضای مزمن که قدرت بر حرکت و غم خواری پرسشفقت نداشتند در متهرا پور ماندند و معلوم نشد که بعد از آمدن مقهوران بموضع مذکور مال حال آن درماندگان بکجا منجر شد و بعضی از گاڈیهای توپخانهٔ بادشاهی بنا بر ضعف و بی قوتی گاو و کثرت گل ولای در وحل ماندند و چون این خبر بنواب مستغنی عن الالقاب که یک کروه بمتهرا پور از جانب کهرگانو آمده وقت شام بموضعی که راجه خانه در آنجا داشت رسیده بود رسید توقف کرده باد ای نماز قیام نمود و جمعی از حضور برای آوردن گاڈیها فرستاده با مارت پناه دلیرخان که ساقهٔ لشکر ظفر اثر بود نیز پیغام کرد که بزودی گاڈیها را بیارند که حرکت ما ازاینجا موقوف بر رسیدن آنهاست بعد از فراغ از صلواة باران بشدت شروع شد و تا یکپهر و سه گهڑی شب در موضع مذکور منتظر وصول گاڈیها نشست خلاصهٔ دودمان سیادت و دولت میر عبد الله خلف الصدق نواب بخشی الممالک محمد امین خان و فرهاد خان و محمد مراد سعد الله خانی و حاجی مصاحب و راقم حروف در خدمت بودند امارت پناه دلیرخان پیغام فرستاد توقف نواب درا ینجا فایده بجز تصدیع عبث نمی دهد بخیریت بکهرگانو تشریف

ببرند که من امشب همراه گاڈیها بوده صباح انشاء الله تعالی
به کهرگانو می آرم نواب مستغنی عن الالقاب محمد تقی بخشی
شاگرد پیشه را نیز با جمعی از کهار و بیلدار و پیاده بر سر گاڈیها
گذاشته در عین بارندگی روانه شد و هنگام طلوع صبح روز
سیزدهم محرم به کهرگانو رسیده درون قلعه نزول فرمود امارت
پناه دلیرخان تمام شب در باران سواره بر سر گاڈیها ایستاده
و چند دفعه مقهوران را که از چهار طرف هجوم می آوردند
پراگنده ساخته آخرهای همان روز عرابه‌ها را آورد از زبان خان مذکور
شنیده شد که همگی بیست و هفت سوار در آن شب تا ر همراه
من بودند و محمد تقی بخشی را نیز با مقهورانی که بقصد مزاحمت آمدند
حرب صعبی روی نموده بظفر و نصرت اختصاص یافت مقاهیر
مراجعت موکب ظفر ورود از متهرا پور حمل بر عجز نموده
بیشتر از پیشتر خیره شدند و اکثر شبها بر اطراف قلعهٔ کهرگانو
که در سمت غربی امارت پناه و دلیرخان و در صوب شرقی
راجه سبحان سنگه و میان جنوب و مشرق رشید خان
و سید سالار خان و مابین شمال و مغرب در پای برجی که
پیش از تشریف آوردن نواب مستغنی عن الالقاب
هر شب فوجی سنگین بجراست و رانجامی استاد فرهاد خان

سبحان سنگه ریختند و مخذول بیشمار جا ب مورچال امارت پناه دلیرخان جنگ در انداختند نواب مستغنی عن الالقاب ابو الحسن را با فوجی از ملازمان خود بکومک راجه مذکور ارسال داشت و مردم راجه بر مقاهیر تاخته جمع کثیر را بقتل آوردند و امارت پناه دلیرخان از جرات مقهوران که در چنین شب مهتاب نمودند بر آشفته بذات خود بقصد انخساف ماهتاب حیات انها بسحاب ممات متوجه شد مقاهیر را از مشاهده این حال تاب قرار نمانده فرار اختیار نمودند امارت پناه دلیرخان تا نالهٔ دند کا بتکاپشی پرداخته جمعی بیحد و عد را بقتل آوردو بعد ازین فتح پای جرات مقهوران از اقدام بر شبخون مقطوع گشت و سر از خیال محال تسلط و استیلا خالی و دل از خوف و هراس استیصال پرشد در ینولا اشتداد و بانهایت و استیلای غلا بغایت رسید و علت معلولان متهراپور در مردم کهرگانو نیز سرایت کرد علل متضاده مهلکه شیوع یافت و مرض دق و استسقا به تپ لرزه و اسهال افزوده جمعی کثیرا از اقاصی و ادانی را بقض ارواح معالج گردید و بشربت مرگ از تعب مرض خلاصی بخشید و یغرا ز برنج سرخ گنده بی نمک و لیموی رسیده

ونارسیده که برد رخت بود اغذیه و اطعمه مفقود گردید واز نباتات هرچه قابل مضغ بود و دندان بران کار می کرد انسان وحیوان سد رمق ساختند اعزه به خوردن برنج گنده بجای برنج باریک مبتلا شدند و عجزه اوراق براشجار و گیاه در قفار و بقول برکنار انهار نگذاشتند و باانکه در سرکار نواب عالی مقدار انقدر از همه جنس بود که برای آن مستغنی عن الالقاب تا انقضای ایام محاصره غذائی که همواره مهیا می شد اماده گردد اما مروت آن عالی همت بدان امر راضی نشده مثل اوساط الناس جز دال ماش و ماست و خشکه چیزی تناول نمی نمود و گاه گاهی بخوردن گوشت گاو هم رغبت می فرمود تا در رنج و عنا و سختی و جفا شریک و سهیم زیردستان بی نوا باشد و بمودای فحوای * البلیة اذا عمت طابت * تسلی بخشش محنت کشان گردد از اعیان سالکان مسالک فرادیس محمد مومن تبریزی واقعه نویس است که در کهرگانو بمرض سوء القنیه و استسقا بجوار رحمت حق جل و علا انتقال نمود که خدا مردی بود با نواع صفات حمیده و اصناف خصال پسندیده متحلی و طینتش از شرارت ورذایل متخلی در دستگیری از پاافتادگان و چاره سازی

بیچارگان با انکه درین امرکروهات ظاهری کشیدی و ناخوشیهای صوری دیدی * قربة الی الله * خود را معاف نداشتی و بی سابقه اشنائی و مودت و رابطه طمع و معرفت درخدمت نواب مستغنی عن الالقاب مذکور هرکس که شدی کلمه الخیر در باره اش گفتی * *شعر*

* مرد تمام انکه نگفت و بکرد *
* و انکه بگفت و بکند نیم مرد *
* و انکه نگفت و نکند زن بود *
* نیم زن است انکه بگفت و نکرد *

* اللهم اغفرله بالنبي واله * وچون پیش نهادهمت والانهمت فرستادن افواج قاهره جهت افتتاح راه وایتان ازوقه جانب نواره بود مقرر شد که میرمرتضی برنهر دیکهو جسری ازچوب ترتیب دهد میرمذکور سه مرتبه دران امرشروع نموده همین که قریب با تمام می رسانید آب دیکهو بسبب سیلی که از لوه می آمد طغیان کرده پل را درهم می شکست تاانکه در مرتبه چهارم .بجد و جهد موفور همت اتمام یافت و میر مذکور مورد شفقت ومحمدت موفور گشت ترتیب این جسر موجب تعجب و باعث حیرت آشناییها گردید می گفتند درهمین

فصل راجه کمر را اراده این معنی نمود و بسبب تندی آب صورت اتمام نیافت *

* ذکر واشدن راهها و مبدل گشتن *

* قحط و عسرت برخص ورخا *

در اواسط ماه صفر سنه مذکوره باران رو بکمی نهاده آبها که راهها را فرو گرفته بود شروع درخشک شدن نمود و نسایم بهروزی و زبده ازهار نجات دمیدن و گلهای نشاط شگفتن آغاز کرد و از عرضه داشت ابن حسین که دران ایام رسید معلوم شد که یادگار خان بازبه تهانه دیولگانو آمده متمکن گشت و بعرض رسید که ازان روی آب کهرگانو تا دیولگانو آلی براه چارنک قریب دامن کوهست که در برسات اکثر اوقات آب بران بالا نمی آید و بر تقدیری که استعلا یابد درین ایام خود البته فرو می نشیند و از چارنک تا دیولگانو که هفت هشت کروه است اندک جنگلی دو طرف آل است نواب مستغنی عن الالقاب فرمود تا ابو المحسن با فوجی سنگین بچارنگ رفته وچندروز دران موضع بوده تنبیه مقهوران اطراف کماینبغی نموده وضبط ونسق آن حدود از قرار وقع کرده وغازیخان را با صد سوار و صد پیاده تهانه دار انجا ساخته خود براه آل مذکور

روانه دیولگانو شود و بعد رسیدن بموضع مذکور توقف کرده کس نزد ابن حسین بفرستد و از آمدن خود اعلام داده پیغام نماید که اذوقه را بکشتی بدیولگانو ارسال دارد و چون هنوز مقهوران در مورچل های طرفین دریا متمکن اند وکنار بحر بر از آب و گل است و راه سوار نیست و رسیدن اذوقه بکشتی متعذر دارد هرگاه کشتی های آذوقه بدیولگانو برسند اجناس را برسر داندیها و پشت گاوان و اسپان حمل نموده براه خشکی بکهرگانو بیارد و عرایض بدرگاه آسمان جاه و پروانه جات بنام مردم جهان گیرنگر و اطراف ممالک بنگاله مشتمل بر سلامتی خود و بقیه الوبای اهل لشکر قلمی نموده بابوالحسن سپرد که بعد رسیدن بدیولگانو نزد ابن حسین بفرستد تا مشارالیه بجاهائی که باید ارسال دارد و چون مکردهج راجه ورنگ در متهراپور ودیعت حیات سپرده بود و بعرض رسیده که در ایام برشکال و شورش آشامیان خذلان مآل مادر متوفی مذکور در خدمات بادشاهی و دولت خواهی بافوجدار گواهتی شریک بوده در تحفظ طریق و تفقد ابنای سبیل تقصیر نه نموده و پیوسته جمعی کثیر از پیاده های ولایت خود را در پیش تهانه دار گواهتی حاضر می داشته پروانه مشتمل بر دلاسا و تفویض

راجگی انجا به پسر متوفی و بذل جهد نمودن در کهیده اقبال باتفاق محمد بیگ فوجدار گواهتی باسم مادر مکردهج و پروانه بنام محمد بیگ مذکور در تاکید کهیده فیل و پروانه بنام شیخ محمد صادق نوکرسرکار که درکلیابر بود نیز در باب کهیده مرقوم گشته حوالرا بوالحسن شد و بنابر فرموده داندی بسیار و بیوپاریان گاو دار برفاقت ابوالحسن مستعد شدند و سایرجنود ظفرورود و هرکه گاو نداشت اسپ زیادتی همراه کردا بوالحسن بیست و یکم ماه صفر عازم انصوب گشت و بچارنگ رسیده مقاهیر نواحی انجارا آواره و مستاصل ساخت وفی الجمله از وقتیکه دران حدود بدست آمد بکهرگانو فرستاد وچند روز توقف نموده وخاطر از انتظام مهام آن سمت جمع کرده و غازیخان را به تهانه داری آنجا گذاشته چون شنید که مقاهیر چند جاآل این راه را بریده و نالها ساخته اند براه کچپور روانه دیولگانو شد و چون نالها پایاب نشده وگل ولای خشک نگشته بود تا رسیدن به یولکانو محنت و مشقت بسیار کشید و مقاهیر سرراه را که حرکتة النمد بوحی می کردند آواره دشت ادبار گردانید نواب مستغنی عن الالقاب از استماع توجه ابوالحسن به یولگانو وتوقف غازیخان بعنوان تهانه داری درچارنگ احتیاطا سید سالارخان را فرستاد تا تفاق غازیخان

بمحافظت آن حدود پرداز و سید احمد جماعه دار ملازم سرکار خود را با فوجی از پیاده و سوار به تهانه داری کیچپور ارسال داشت و ابو الحسن بعد از وصول بدیولگانو و آمدن کشتیهای اذوقه از لکهوگرانقدر اجناس را که از مطایای خشکی توانند برداشت بر آنها بار کرده و فوجی از سوار و پیاده همراه ساخته براه چارنک روانه نمود و چون فی البجمله کنار دریا خشک شده راه سوار بهم رسیده بود خود نواره را همراه گرفته عازم کهرگانو شد و دو سه قلعه سفهوران را که در سر راه و بر طرفین نهر دهنک بود جبرا و قهرا مفتوح و منهدم ساخت و بایست و یکم ربیع الاول بسر راه خشکی و بایست و هشتم شهر مذکور کشتیهای اذوقه بکهرگانو رسید و سر * ان مع العسر یسرا ظاهر و مضمون الصبر مطیة الظفر * بوقوع آمد چه نوسم که از وصول اذوقه اهل لشکر محنت کش چه قدر مبتهج و منتعش گشتند

* شعر *

* ازان ذوقی که انجا کرد اجساد * مرا اینجا قلم از دست افتاد *

و مقاهیرا از انقضای ایام برسات بانقطاع رشتهٔ حیات خود متیقن شده عازم تحصن بقلال جبال و گذرانیدن زن و فرزند و احمال و اثقال از بحر بر مها پاتر گشتند و راجه منکوب که

بسولا کوری آمده بود * کرة بعد اخری * بنامروپ گریخت و بیجدلی بهوکن وکرکنبا بهوکن پشت استظهار بمتانت حصار و استحکام دیوار قوی داشته در مورچال نهر دلئی با حشری کثیره و الات محاربه استقامت ورزیدند و بیجدلی بهوکن بدستور سابق از راه عجز در آمده در صلح زد و سفرا و شفعا نزد میرمرتضی فرستاده التماس راضی ساختن نواب مستغنی عن الالقاب بقبول پیشکش و تجاوز از تجاسر و مراجعت لشکر ظفر اثر از ان کشور نمود میر مشار الیه ملتمس را معروض داشته جواب شنید که اکنون تا بیجدلی بهوکن بملازمت نیاید اینمعنی صورت نمی یابد وچون موقوف بر محال محال است بمقتضای * الامور مرهونة باوقاتها * درینوقت هم امر مصالحه تمشیت نپذیرفته حقیقت اذا فات الشرط فات المشروط * بظهور پیوست * شعر *

ما در نرسد وعده هر کار که هست * سودی نکند یاری هر یار که هست *

درینولا دو نفر گرزدار که از دربار عالم مدار فرمان قضا توامان بنام نواب عالی شان و احتشام خان و رشید خان منصب ایشان عز صدور یافته بود و بجهان گیر نگر رفته فرمان احتشام خان را به مشار الیه رسانیده بودند بهرگانون رسیدند نواب مستغنی عن الالقاب شرایط استقبال و اوازم تسلیمات

بجاآورده فرمان قدر جریان را بسر گرفت حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافته بود که احتشام خان بصوبه داری ممالک آشام و رشید خان بفوجداری ملک کامروپ قیام و اقدام نمایند رشید خان بعد از اشتیاق تقبیل سده سنیه خلافت و سلطنت به ناسازگاری آب وهوای بنگاله و مضافات آن ممالک تمسک جسته بفوجداری کامروپ راضی نشد و درین باب عرضداشت. سایه سریر سلطنت مصیر مرقوم ساخته حواله آرندگان فرمان نمود و گرزبرداران اظهار کردند که احتشام خان نیز درباب استعفا از صوبه داری آشام عرضداشت باستان ملک پاسبان ارسال داشته نواب مستغنی عن الالقاب درجواب فرمان مرحمت عنوان عرضداشتی نوشته بان هردو سپردو مرخص ساخت و هشتم شهر ربیع الثانی ابوالحسن مامور شد که بر کشتیهای جنگی که میر مرتضی در کهرگانو مستعد ساخته سوار شده به ترمهانی برود وازانجا سرابالای آب دلئی روانه گشته از عقب مورچال بیجدلی بهو کن در آید و قراول خان نیز رفیق ابوالحسن گشت *

*گفتار در توجه موکب ظفر اعلام بتعاقب راجه بدفرجام
و رسیدن بموضع نپام و وقایعي که روي نمود دران ایام

چنانچه سمت تحریر یافت چون ابو الحسن روانه شده بمقصد رسید مجادلهٔ عظیم و محاربهٔ قویم فیمابین مشار الیه و مقاهیر بوقوع آمد بالآخره اهل اسلام بمقتضای * الحق یعلو و لا یعلي* غالب گشته بر مورچال انطرف که از بانس ساخته بودند استیلا یافتند و مقاهیر منهزم گردیدند ابو الحسن داخل مورچال شده حقیقت فتح را عرضه داشت نموده سیزدهم ماه مذکور عرضه داشت از نظر گذشت و چون از جائی که ابو الحسن داخل مورچال شده تا بمقر بیجدلی بهوکن که محاذی کهرگانو بود قریب ده کروه مسافت داشت و رفتن ابو الحسن بی محابا بر سر آن گروه بیجرو انتها مقتضي مصلحت نبود نواب مستغنی عن الالقاب بابو الحسن نوشت که فردا هم بعزم تخریب مورچال آنهر دلئی متوجه می شویم باید که آن شجاعت شعار نیز مقارن وصول افواج منصوره مقابل مورچال مذکور ازان طرف بر سر بیجدلی بهوکن مقهور بتازد و میر مرتضی بدستور سابق بضبط کهرگانو و نواحی آن تعین شده و میر سید محمد دیوان و راجه سجان سنگه با میر مذکور همراه گشت و سرانداز خان

بضبط آنروی آب کهرگانو مقرر گردید بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الثانی سال پنجم جلوس میمنت مانوس مطابق سنه مذکوره هجری با آنکه صدارت و فضیلت پناه میر سید صادق مانع توجه دران ساعت بود جانب مورچلی که بیجدلی بهوکن و سایر مقاهیر درانجا متمکن بودند رایت نصرت آیت بجنبش درآمد و از آب دند کا بپایاب گذشت و چون جنود ظفر ورود کنار نهر دلئی که دران هم پایاب بهم رسیده بود رسید بیجدلی بهوکن و سایر مقاهیر را که از استماع درآمدن ابو الحسن بمورچل دل از دست رفته بود چشم از لمعات اسلحه و بروق اسنه افواج قاهره خیره گشته بی تابی و تراخی راه انهزام پیش گرفتند و موکب ظفر قرین داخل مورچل که قلعهٔ بود در نهایت رصانت و وسعت شده خیام اقامت مطنب گشت و رعایای بیوفای آشامی شروع درآمدن و ملازمت کردن و آباد شدن نمودند و بدستور سابق مورد مراحم و اشفاق گشتند و چون بعرض رسید که منهزمان در مورچلی که آنروی آب دهنگ ساخته اندرحل اقامت انداخته خیال استقامت دارند بعد از یک مقام از آنموضع کوچ فرموده هژدهم ماه مذکور لشکر منصور بساحل نهر مسطور رسید مقهوران از مشاهدهٔ

وصول عساکر فیروزی مآثر با آنکه نهر عمیق عریض در میان بود این مورچال را نیز گذاشته گریختند و سرداران خود را براجه رسانیده سایر مردم هر جا خواستند رفتند و نوعی متفرق و متشتت گشتند که تا مراجعت لشکر ظفر اثر از آن کشور صورت اجتماع و ازدحام در مرات متخیلهٔ ایشان روی ننمود از سوانح غریبه طاری شدن غش بر ذات والاصفات نواب مستغنی عن الالقاب است در حینی که سواره بکنار نهر دهنگ رسیده مورچال آنروی آب را مشاهده می فرمود مضطربانه خود را از اسپ انداخت و تا کردن فرش بروی زمین تکیه کرده از هوش رفت امارت پناه دلیرخان سر آن سردار باعزو وقار را در کنار گرفته نشست بعد از ساعتی آن مستغنی عن الالقاب بحالت افاقت آمده بخیمه نزول فرمود ابتدای تهییج مادهٔ مرض الموت همان بود * شعر *

زمانه چو باد است و باد ارنجست * نقاب از رخ گل بعزت کشد *
پس از هفته در میان چمن * تنش را بخاک مذلت کشد *

درین منزل چند مقام شد و راقم حروف که بسبب ضعف و نقاهت مرض از رکاب نصرت انتساب تخلف ورزیده در کهرگانو مانده درین منزل بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور

سعادت خدمت دریافت و در همان روز بدلی بهولن که از بهو کنهای نامی معتبر راجه بود و در میان بهواکن در شجاعت و جلادت علم انفرادی افراشت چون احساس بی توجهی از راجه نمود قطع نظر از زن و فرزند کرده باسه برادر خود بدلالت قاید توفیق بملازمت نواب مستغنی عن الالقاب مشرف گشت و معروضداشت که حقیقت علو مرتبت و سمو منزلت من در پیش راجه و اشتهار بصرامت و شهامت بین الاقران بسمع مبارک رسیده باشد اکنون که بدولت خدمت جاودانی مستسعد گردیدم امیدوارم که نوعی مشمول عنایت و التفات گردم که اکثر بهواکن معتبر و سرداران این کشور بدلالت و وساطت بنده پشت براجه داده رو باین دولت سرا آرند و این بی مقدار با قلیلی از لشکر ظفر اثر و کثیری از مردم این کشور رفته راجه را گرفته بیارد نواب مستغنی عن الالقاب مکرمت بسیار و الطاف بیشمار ارزانی داشته باراده آن

* شعر *

که خرگوش هر ملک را بی شگفت * سگ آن ولایت تواند گرفت

بانعام خلعت مقطع و دکدکی و خنجر مرصع و اسپ صبا رفتار و چرکسی زربفت گریبان دار سر افتخارش باوج فلک

دوار برا فراخت و مامور شد که مردم جنگی این ملک از آشامی و غیره هر کرا تواند دلاسا کرده نزد خود مجتمع سازد و حل و عقد و رتق و فتق مهمات و قریات وقصبات مابین کهرگانو و نامروپ مفوض به رای و رویت خویش داند و ضبط و نسق راه خشکی تا کهرگانو و راه تری تا ترمهانی برذمه خود لازم شناسد مشارالیه چون از اعاظم بهو کنهای نامی و همواره آمرو ناهی آشامی بود چنانچه باید و شاید از عهدهٔ راهداری تفصی نموده در اندک روزی سه چهار هزار کس از مردم جنگی آن مرز و بوم فراهم آورد چون درین مدت هیچ یک از بهو کنها این شیوه را سلوک نداشته بود راجه از افتتاح این باب بسی خایف و متغیر گشت و باسایر بهو اکن دل دگرگون کرد و بیچه ری بهوکن را که هنگام طغیان آب و اشتداد برسات در محاربات باشکر فیروزی سمات به تقصیر از خود راضی نشد در غایت حق نمک با بلغ وجوه بجا آورده بود بیهانه انکه در مدافعت و مقاتلت لشکر بادشاهی مداهنت و مساهلت ورزیده و با انها زبان داشته مع اولاد ذکور و اناث در سینچهای آهنین کشیده بعقوبت شدیده هلاک گردانید و فحوای * من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه * بظهور انجامید و رسل و رسایل

از نزد راجه و بهوکنهای مدارالیه جهت ایقاع صلح متواتر و متعاقب بحرمت نواب مستغنی عن الالقاب رسیدن گرفتند وچون براقاویل کاذبه واباطیل مموهه آنها اعتمادی نه بود بمقتضای * لا یلدغ المومن من حجر واحد مرتین * در معرض قبول نمی افتاد درینولا از عرضه داشت ابن حسین ظاهر شد که برای قوت ماحان برنج کمی کرده و این معنی موجب ازدیاد اضطراب آنها شده وبسبب قحط وعسرتی که در بنگاله روی نموده ازانجا نیز برنج نرسیده مقرر شد که از پانزده انبار که در حوالی نهر دهنگ بضبط در آمده دوازده هزار من شالی را برنج ساخته برکشتی های خالی بیوپار وغره که از لشکر ظفر اثر بلکهوگر مراجعت میکرده باشند بار کرده نزد ابن حسین بفرستد متصدیان شالی را حواله آشامیها کردند تا برنج ساخته آوردند ومطابق فرموده بلکهوگر مرسل داشتند وچون بدلی بهوکن بعرض رسانید که جمعی از مقهوران با برخی از بهوکنها و معدودی از افیال در سولاکوری هستند درویش بیگ نوکر سرکار با ششصد سوار مامور شد که بقصبه مذکور رفته وجماعه مقهور را مستاصل ساخته فیلها را متصرف گردد وتا وصول موکب ظفر قرین دران موضع متوقف باشد وبتاریخ غره شهر جمادی الاول درویش بیگ روانه شد

و بدلی بهوکن برادر خود را همراه کرد و سیوم ماه مذکور عرضه داشت درویش بیگ مشعر از فرار مقاهیر و بدست آمدن هشت زنجیر فیل رسید پنجم شهر مسطور از کنار نهر دهنگ بقصد نامروپ کوچ شد و ششم ماه مذکور سولاکوری محل نزول گشت و قبل از رسیدن بمنزل مقرر شد که درویش بیگ مقدمه لشکر ظفر قرین بوده یک منزل پیشتر از موکب نصرت اثر میرفته باشد وحسب التماس بدلی بهوکن نیز مرخص گشته با درویش بیگ رفیق گردید و فیلان مذکور را برادر بدلی بهوکن آورده از نظر گذرانید و بتاریخ هفتم شهر مسطور موکب منصور از کنار نهر دهنگ کوچ کرده دریای سولاکوری بپایاب گذشت و آن روی آب مضرب او تاد خیام گردید درین مقام بتاریخ نهم شهر جمادی الاول روز پنجشنبه نواب مستغنی عن الالقاب اول روز ماحضری تناول کرده چون اراده غسل داشت میان روز فالوینا میل کرد بعد از غسل درد معده قوی و تنخی عظیم طاری شد و شب تپ محرق و درد سینه و خانه زیر پستان چپ مزید علت گشت و حکیم کریمای گیلانی بمعالجه پرداخته فی الجمله تسکینی در الم بهم رسید و چند روز بنا بر عرض مرض متاه نشد و هر چند طبیب مذکور جهت فصد کردن التماس نمود چون

در ان مملکت بعضی از خون گرفته‌ها بی ضرورت فصد نموده بودند و با مراض مهلکه مبتلا گشته بسرای بقا نقل کردند نواب مستغنی عن الالقاب قصد فصد نفرموده * اذا جاء القضا عمي البصر * بعد از دو سه روز کوفت ذات الصدر بر الام مذکوره افزوده و چون انقضای موسم زمستان قریب گردید و وصول ایام بارندگی نزدیک رسید مردم لشکر ظفر اثر که از ابتلای سال گذشته چشم شان ترسیده بود و میدانستند که وجه همت نواب مستغنی عن الالقاب رفتن بنامروپ جهت دستگیر کردن راجه منکوب است و کشتی که ازوقه قوت مایحتاج اصاغر و اکابر بران بود بموضع مذکور نمی رود و بیم آن است که بعد از در آمدن بجنگل و دره نامروپ مقاهیر راه وصول اذوقه را از راه خشکی نیز مسدود سازند و از افزونی امراض و وباو فراوانی قحط و غلا آن قدر جمعیت در موکب منصور نمانده که باستیصال راجه و ضبط راه از نامروپ تا گهرگانو وفا کند و بر تقدیری که داخل نامروپ شوند و راجه بکوهستان آن موضع که ارتقای سوار بران ممکن نیست بالا رود و شروع در اتحر و دادر ادمدار شود نه جای اقامت و نه راه مراجعت خواهد ماند لهذا دل از نوکری و مال و منال برکنده و فقر و درویشی

بر منصبداری و امرائی اختیار نموده در اندیشهٔ معاودت و
بر آمدن ازان ممالک گشتند به تخصیص از سر زمین حوالی
نامروپ که دران مکان اول ماه جیتهه هندی شروع دربارندگی
می شود و دران آیام اوایل ماه رجب با ابتدای جیتهه اتفاق
افتاده بود و بعضی از عظمای لشکر و جمعی کثیر از متجنده اراده
نموده بودند که در حین عبور از آب ذهنگ ترک رفاقت
رکاب فتح انتساب نمایند چون این خبر مسموع امارت پناه
دلیرخان گشت آن مردم را دلداری و سرزنش نموده همراه
آورد و حقیقت متردد خاطر و مذبذب اندیشه بودن عساکر
فیروزی ماثر را بمحمود بیگ بخشی گفت تا بعرض رساند داز رای
صواب نمای چاره جو گردد و درین منزل محمود بیگ پیغام
امارت پناه را معروض داشت و استماع این معنی که مورث
کدورت روحانی بود سبب ازدیاد الم جسمانی گشته
متفکر و ملول ازان مقام چهاردهم شهر مذکور کوچ کرده و پالکی
سوار ره نورد گشته بیک منزلی تبام نزول فرموده و دو مقام
نموده و چون راجه و بهوکنها را از ارسال رسل بخدمت نواب
جلالت انتما جهت تمشیت امر صلح و صفا فایدهٔ جز خیبت و نتیجه
غیر از حسرت حاصل نشده دست توسل بدامن شفاعت

امارت پناه دلیرخان زده وکیلان سخن دان چرب زبان درین مکان نزد امارت پناه فرستاده در صورت دادن معامله مصالحه الحاح ومبالغه و در استشفاع جرایم وآثام عجز و ابرام از حد بردند امارت پناه بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب آمده ماجرا را بیان کرد آن مستغنی عن الالقاب از وهن و ضعف قوی و تغییر تمام در مزاج و غلبه مرض بر جسد اندیشناک شده و مفاسد عدم قبول مهادنه بخاطر آورده و بفکر استخلاص جماعه مسلمانان افتاده بدین معنی راضی شده و فرمود که هرچند مصالحه مرضی خاطر نیست امابمقتضای * عرفت الله بفسخ العزایم * چنان ظاهر می شود که این معنی امریست متحقق الوقوع درین صورت از حزم واحتیاط خویش وخدعه و دفع الوقت بیگانه غافل نشده در انتظام امر مصالحت و وقوع معاودت هرچند معاجلت و مسارعت بیشتر بظهور آید بصواب اقرب و بصلاح حال همگنان اصوب خواهد بود ومقرر شد که در منزل پیش که بتام نام دارد و بر سر جنگل دره نامروپ واقع است مقدمات صلح را صورت دهند هفدهم شهر مسطور کوچ شده موضع بتام محاذی جنگل دره نامروپ مضرب خیام گشت و میانه خان با جمعی دیگر بنابر فرموده آنروی آب

دهنگ برابر جنگل سطور نزول نمود این بتمام سرزمینی است از مضافات ولایت آشام و زمیند ارانجا که ازاعاظم مخصوصان و مقربان راجه است بخطاب راجگی از جانب والی آشام اختصاص دارد درین ایام اندک تهوجی در پای جب نواب مستغنی عن الالقاب ظاهر شد *

*گفتار در وقوع مصالحه بتقدیر ملک علام *

* ونجات یافتن اهل اسلام از طلسم آشام *

سابقا چنانچه بحیز تحریر در آمد وکلای راجه نزد امارت پناه دلیرخان بجد وجهد تردد آغاز نهادند وبهو کنهای مدار الیه در ابتدای جنگل دره نامروپ که مورچال قایم ساخته بودند آمدند وا رنزد راجه ماذون گشتند که درانچه صلاح حال وپیش رفت کار دانند درامر مصالحه بعمل آرند واز قبل نواب مستغنی عن الالقاب خواجه بهورمل نزد امارت پناه دلیرخان بوده با وکلای راجه گفتگو کردی وگاهی برفاقت انها وکسان امارت پناه پیش بهو کنها رفته بتاسیس اساس صلح وپیمان پرداختی بعد از قیل وقال قرار بران یافت که بالفعل راجه دختر خود وصبیه راجه تمام را با بست هزار توله طلا ویک لک وبست هزار توله نقره وبست فیل بسرکار بادشاهی وپانزده فیل برای نواب مستغنی

معن الالقاب و پنج فیل جهت امارت پناه ارسال دارد و متعاقب در عرض دو از ده ماه سه لک توله نقره و نود فیل بسه قسط که هر قسطی را مدت چهار ماه و هریک از ان اقساط مشتمل بریک لک توله نقره و سی فیل باشد بسرکار بادشاهی واصل سازد و هرسال بیست زنجیر فیل پیشکش مقرری میداده باشد و تا وصول شدن پیشکش مقسط بسر بوده کسائین بهوکن و کرکسها بهوکن و برگسائین بهوکن و پرباتر بهوکن که هرچهار رکن رکین دولت راجه و رانق و فاتق مهام آن خطه بودند بطریق رهن در خدمت بندگان بادشاهی باشند و از سمت اوترکول سرکاردرنگ که یک طرفش بکواهتی و طرف دیگرش بدریای الئی براری که از حوالی قلعه جمدهره می گذرد و از جانب دکن کول ولایت نکی رانی و دهک نانگه و بال تی و دومریه که هرگز بضبط مردم ملک بادشاهی در نیامده داخل پیشکش بوده ضمیمه ممالک محروسه باشد ملک نکی رانی متصل بکوهستان کاردا است و کاردجماعتی اند پلنگ خوی وحوش سیرت بخوردن گوشت سگ شغف و میل تمام دارند و همین که یکی ازان طایفه را کلاب بینند فریاد کرده بگریزند وکوهستان این قوم متصل است بجبال کری باری که از

جمله ممالک محروسه است وانتهای ملک دومریه دریای کلنگست پیش روی قلعه کجلی و فصل مشترک میان ممالک محروسه و مملکت آشام جانب دکن کول دریای کلنگ وجانب اوترکول دریای الئی براری مقرر شد درولایت درنگ فیل بیشمار وکهیدها که عبارت از شکار آن دابه وحشی است بسیار می شود نوبتی همین جی دهج سنگه راجه آشام صد و بست فیل را درین ولایت کهیده کرده بود و درولایت راجه دومریه نیز فیل ازجانب کچهاړ که متصل کوهستان دومریه است دراز منه سابقه می آمد وکهیده می شد راجه کچهاړ راه آمدن افیال را سد و ساخت کهیده برطرف گردید وایضاوکلای راجه متقبل شدند که آنچه از رعایای ملک کامروپ درقلال جبال و نامروپ محبوس اند رهائی یافته مع زن و فرزند بدلی بهوکن بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب بیایند و تعهد نامه مشتمل بر تقبل امور مسطوره از جانب راجه که مسوده آن را منشی سرکار نواب عالیمقدار نموده بود وقولنامه از طرف نواب مستغنی عن الالقاب محتوی بر قول مصالحه بشروط مذبوره قلمی شد درینولا سید سالارخان که قبل ازین التماس آمدن از چارنګ باشکر

ظفر اثر کرده بود و بعز قبول مقرون گشته بوکب ظفر قرین ملحق شده تهانه داری چارنگ من حیث الاستقلال بلغازیخان مقرر گردید و پروانه بابن حسین ششتمل بر ارسال کشتیها جهت حمل اسباب سرکار بادشاهی که در کهرگانو بود مرسل گشت وچون قرار چنان یافت که هنگام معاودت براه کهرگانو نرفته بر ساحل نهر دهنگ مراحل پیما گردند واگرا هما لی در رسیدن میر مرتضی واقع شود در منزل ترمهانی که از انجا تا کهرگانو هشت کروه است انتظار میر مذکور کشند و بنابر عدم اعتماد بر اقوال و افعال آشامیها در جمیع احوال هنگام کوچ از بنام فوجی بسرداری محمد مراد بیگ بکومک میر مذکور روانه نمایند لهذا بمیر مرتضی نیز پروانه مخبر از قرار داد مذکور و مشعر بر انچه باین حسین نوشته شده صادر گشته تاکید بسیار در زود ملحق گشتن و مراعات حزم و احتیاط پیش از بیش نمودن و مسلم و غیر مسلم متوطن آن ملک را که اراده برآمدن داشته باشند قوت و باربرداری داده همراه آوردن مندرج فرمود و بدلی بهوکن بعرض رسانید که چندی از افیال که راجه هنگام انهزام در صحرا رها کرده در بن نواحی هستند جمعی از متجنده بگرفتن انها تعیین شدند شب سه شنبه پنجم جمادی الثانی

دختر و طلا و نقره و ده فیل و چهار پسر بهواکن داخل لشکر ظفر
اثر شده بدایرهٔ امارت پناه دلیرخان رسیدند و وکلا اظهار نمودند
کسی زنجیر فیل تتمه پیشکش حال را تا رسیدن لشکر
ظفر اثر بملک بهوگر از جمله افیالی که بصحرا رها کرده شده گرفته ارسال
میداریم و همان لحظه ایشان ایشان بعرض نواب مستغنی
عن الالقاب رسید بنا بر فرموده مابین دایرهٔ امارت پناه
دلیرخان و نواب مستغنی عن الالقاب توقف نمودند روز دیگر
طلا و نقره وزن کرده بخزانه عامره بردند و پسرهای بهواکن را بخدمت
نواب مستغنی عن الالقاب آوردند و چون ظاهر شد که بجای پسر
گسائین برادرزاده اش آمده مقرر شد که برادرزاده را
واپس فرستاده پسر را بیارند چون حسب الفرموده
بعمل آمد پسرے که مبتلا بمرض آبله بود آوردند نواب مستغنی
عن الالقاب فرمود که بوده گسائین دو پسر دارد یکی از بطن
خواهر راجه است و این که فرستاده از رحم دیگر یست آن
یکی را عوض این یک بفرستند وکلا معروض داشتند
که قبل ازین بچند روز آن پسر که از خواهر راجه متولد شده بود
ودیعت حیات سپرده چون بدلی بهوکن و جمعی دیگر از هندو و
مسلمان ملک آشام که در ملازمت از ابتدای تا این هنگام فتح

قبیح نفاق بر حسن اتفاق نگزیده بودند برا این معنی گواهی دادند
فرمود که یکی از دو پسر بربهوکن که آنها هم از رحم یکی از اخوات
راجه اند وپدر را نهاد رینولا مرده معاوضه کسد بهوکنها از این معنی
سرباز زده گفتند این مطلب سوای مضمون قولنامه است
وما مضا مین قولنامه خاطرنشین راجه کرده ایم حالا که این سخن
با او درمیان نهیم جوابی غیر از شمشیر تیز و خنجر خون ریز نخواهیم
یافت نواب مستغنی عن الالقاب درباب تبدیل پسر
بامارت پناه دلیرخان تاکید نمود وامارت پناه کس خود را مع خواجه
بهو رمل مکرر نزد بهوکنها فرستاده در قبول این امر بوعده و وعید
مبالغه کرده سود مند نیفتاد نواب مستغنی عن الالقاب
بگمان انکه اگر امارت پناه دلیرخان درین باب جد و کد بیشتر
نمودی هر اینه این معنی صورت وقوع یافتی فی الجمله غبار
خاطری از امارت پناه دلیرخان بهمرسانید وخان مذکور رمشا فهته
بصیقل وجوه معقوله در زدودن کدورت مظنه مذکور کوشید
واو لاد بهواکس حواله امارت پناه شده محل نزول دختر در عقب
سراپرده نواب مستغنی عن الالقاب مقرر گشت وقولنامه
داده تعهد نامه گرفته شد وجماعه که جهت آوردن افیال بدلالت
بدلی بهوکن بصحرا رفته بودند نهم جمادی الثانی یازده زنجیر فیل

لرفته آورند شب هنگام یکی ازان اقیال رها شده جانب
کوه وصحرا رفت و هرچند مردم براثرش رفته بیشتر جستند
کمتر یافتند بتاریخ دهم جمادی الثانی سال پنجم جلوس میمنت
۱۰۷۳
مانوس مطابق سنه ثلث و سبعین والف هجری چون قانون
مصالحه راست شد و ساز مهادنه بچنگ آمد کوس کوچ بصوب
بنگاله صوت العود احمد را بلند آوازه کرد و طبل ارتحال از
ملک آشام نغمه مراجعت را بمضراب دوال نواختن گرفت
نفیر از شادی صفیر برکشید و سنج از خورمی دستک زن
گردید کرنا رالب از خوشی فراهم نیامد و سرنا در تعجب
از وقوع اینحالت همه تن چشم شد سرداران حسینی آهنگ
حجاز و عجم مقام که در دوگاه صبح و شام بعد از ادای فریضه
پنجگاه رهائی ازان سرزمین وجبال نهاوند مثال بانغمه رهاوی
ابتهال از درگاه ایزد متعال سوال می نمودند و کوچک و
بزرگ و مخالف و موافق موکب ظفر فرجام که از شور چارگاه
چیرگی و خیرگی مقهوران در سه گاه تابستان و برسات و
زمستان متحیر و سرگردان شده مانند عشاق بیطاقت
مشتاق معشوق مراجعت بودند بمجرد شنیدن این ترانه راحت
افزا و سرود محنت فرسا از هر گوشه بی پرده باصول زنگله دل

مشغوف پای کوبان و رقص کنان بدستور روز نوروز همدیگر را در کنار گرفته مبارک باد می سرائیدند * شعر *

* چه غلغاست که دولت برآسمان افگند *

* چه شادیست که اقبال در جهان افگند *

مجملا خلایق حیاتی تازه و عمری دوباره تصور کرده براه افتادند نواب مستغنی عن الالقاب پالکی سوار عازم شد و بعد از طی اندک مسافتی فیلی که شب گذشته رها شده و جانب صحرا و کوه رفته مفقود الاثر گردیده بود بی قاید و سایق بر سر راه آمده قریب بفیلان سرجلو رسید و فیلبانی خود را به پشتش رسانیده در حلقه انقیاد کشید نواب مستغنی عن الالقاب از استماع این معنی خوشوقت گشته تفاءل نیک گرفت و فضا از ین ماجرا شگفت و گفت * شعر *

* ای طفل دهر گر تو ز پستان حرص و آز *

* روزی دو شیر دولت و اقبال برمکی *

* در مهد عهد غره مشو از فریب او *

* یاد آور از زمان بزرگان برمکی *

وجماعت داری از نوکران سرکار نوابی مسمی بقاسم بیگ بهرا و لی بر فوجی مقرر شد که ساقه لشکر بوده یکمنزل عقب

معسکر نزول می نموده باشد اشامیان غدار که بر ستمر بدلی بهوکن مجتمع گشته بودند اکثری متفرق گشته بعضی از مسلمانان و قلیلی از اشامیان آن حدود مرافقت لشکر ظفر ورود اختیار کردند راجه التماس نمود که متوطنان این ملک از همراهی موکب نصرت قرین ممنوع گردند نواب مستغنی عن الالقاب فرمود که ما باکراه کسی را باخود نمی بریم و تکلیف مرافقت نیز نمی کنیم اما جمعی که باختیار اراده برآمدن ازین ملک داشته باشند انهارا مانع نمی شویم و در باب عدم تعرض برعایا و مال و عیال آنها بیشتر از پیشتر بعساکر فیروزی ماثر قدغن فرمود و در سرعت سیر مبالغه نموده کوچ برکوچ منازل طویله و مراحل بعیده پیمودن گرفت و فی الجمله تخفیفی در آلام جسمانی پدید آمد چون برترمهانی رسیده بکشتی از آب عبور نموده شد کشتیهای کوس بسیار پر از مسلمانان و آشامی ملحوظ گشت که از کهرگانو بانجا آمده و می آیند و خبر رسید که چون کشتیهای فرستاده ابن حسین که درین نزدیکی بکهرگانو رسیده و فا بحمل اسباب سرکار بادشاهی نکرده و میر مرتضی در فکر بهم رسانیدن کشتیها افتاده لاجرم هنوز از کهرگانون برنیامده و از آنکه توقف در انتظار وصول میر مذکور دران مقام ملایم طبع شریف

نبود فرستادن محمد مراد بیگ نیز چنانچه قرار یافته بود بنابر بعضی موانع بوقوع نیامد مقرر شد که تهانه داران چارنگ و کیچپور و دیوتگانو تا آمدن میر مرتضی در تهانجات خود بوده وقتی که مشار الیه عازم لکهنو گردد بشرط مرافقت بجا ارند و از انتظار نکشیدن و کومک نزد میر مرتضی نفرستادن و بتوقف تهانجات سر راه تسلی میر مذکور نمودن طبایع حیران و دلها نگران گشت فی الواقع اگر مقاهیر قصد غدری نمودندی مردم تهانجات سر راه که هیچ کدام بمسافت کمتر از یکروزه راه نبود بکار مومی الیه نیامدندی

* شعر *

تا تو از بغداد در بیهق رسی * در کلاته بذر نگذارد کلاغ

نواب مستغنی عن الالقاب پروانهٔ بمیر مرتضی مبنی بر توجه خود بنابر اقتضای بعضی امور بلکهو گرو انتظار کشیدن دران مقام ال سال نموده از ترمهانی کوچ فرمود دریتولا بعضی از رعایای کامروپ که در نامروپ و نواحی آن محبوس بودند رهائی یافته مع فرزندان بدلی بهو کرن رسیدند *

* گفتار در رسیدن نواب مستغنی عن الالقاب در لکهوگر بر نیوارهٔ و رفتن از انجا به بریتله و عازم شدن ازان موضع بخضرپور و انتقال نمودن بجوار رحمت ملک غفور *

بتاریخ بیست و دویم شهر جمادی الثانی نواب مستغنی عن الالقاب از منزل دیوگانو برگشتی سوار شده بلکهوگر نزول فرمودواین حسین را بمزید عطوفت وتحسین اختصاص بخشید و درین ایام کمال خفت در امراض آن عالی منزلت بهم رسید و برای وصول بیست و پنج زنجیر فیل تتمه پیشکش حال و آمدن میر مرتضی چند روز مقام شد و چون میر مذکور باجمیع مردم و اسباب و اموال باخلقی کثیر از ذکور و اناث آن ملک که برضا و رغبت رفاقت گزیدند رسید و افیال تتمهٔ پیشکش حال نرسید نواب مستغنی عن الالقاب بامارت پناه دلیرخان گفت چون سرانجام مهام سرزمین درنگ و دومریه وغیره که در تصرف راجه آشام بود درینولا ضمیمه ممالک بادشاهی گشته و انتظام مرام گواهتی که چند سال است مختل شده نمودن و بعد ازان بکوچ بهار رفته تنبیه راجه انجا و ضبط ولایت مذکور کردن لازم و ایام برسات عنقریب می رسد توقف من در انتظار بقیه افیال پیشکش حال درین صورت از صواب بعید و بودن شما جهت حصول آن مطلب درین موضع بصلاح قریب است امارت پناه انگشت قبول بردیده نهاد و غیر از محمود بیگ بخشی و محمد مراد

بیگ و راقم حروف و جمیع بنده های بادشاهی و تمام نواره حسب الاشاره بهمراهی امارت پناه دلیرخان معین شدند و مقرر شد که دلیرخان کس نزد راجه فرستاده بزودی افیال را طلب نماید و تا ده روز انتظار بکشد اگر در مدت مسطور اثری از افیال مذکور پیدا نگردد روانه شده خود را بنواب مستغنی عن الالقاب رساند تا سال دیگر بسامان و استظهار تمام باز متوجه آشام گردند در وصایای بعضی از حکما بنظر در آمده که * یضحک الاجل علی الامل والتقدیر علی التدبیر والرزق علی الطلب * القصه بنابر قرار معهود بیست و هشتم شهر جمادی الثانی نواب مستغنی عن الالقاب امارت پناه دلیرخان را باجمیع بندگان بادشاهی در لکهو گذاشته کشتی سوار عازم گواهتی شد و اولاد مرهونه بهوا کن ملازم رکاب ظفر انتساب گشتند و مقرر شد که لشکر براه خشکی بر ساحل سمت دکن کول تا محاذی بری تله رفته انجا از دریای برهما پتر معبر گردد و رشید خان راضی بتوقف در لکهو گرنشده رفیق رایت نصرت آیت گردید و سلخ ماه کدیابر مورد لشکر ظفر اثر گشت و سید حسن خویش سید نصیرالدین خان مرحوم و شیخ صادق بملازمت مشرف گردیدند و شیخ مذکور که بکمهیده

فیلی مامور گشته بود معروض داشت که دو زنجیر فیل را دیده شده مقرر شد که سید و شیخ بدستور سابق در کلیا بر بوده بعد از انکه امارت پناه دلیرخان برسد همراه خان مذکور با افیال سابق و حال بیایند و غره شهر رجب ازان موضع کوچ شده و نواب مستغنی عن الالقاب جهت ملاحظه حدود دومریه که داخل پیشکش شده و احتیاط سرحد راجه آشام و ملک بادشاهی و سیر صحرای کجلی پالکی سوار براه دامن کوه روانه گردید و آن طریق باوجود ویرانی جنگل انبوهی داشت و در هیچ عهد لشکری بان راه نرفته بود و جمعی از آشامی متوطن آن نواحی قبل ازین بنا بر فرموده نواب مستغنی عن الالقاب جنگل بریده راهی که پنج شش سوار پهلوی هم توانند رفت ساخته بودند منزل اول و دویم هشت کروه جریبی و منزل سیوم و چهارم چهارده کروه و دوازده کروه جریبی شده چهارم شهر مذکور از دریای کلنگ موکب منصور بکشتی عبور نموده پای قلعه کجلی مخیم عسکر گشت درین چهار روز در راه چارپار اغیر ازکاه و مردم راجز میاه غذائی بدست نیامد ازانکاه فیلان قوی هیکل و پای دان دواب مهیب شمایل دران صحرا افزون از حصر و احصا بنظر درآمد درین منزل جهت آمدن مادر و پسر

مگر دهیچ راجه درنگ که در آشام مرده بود و انتظار ملازمت راجه دومریه چند روز مقام شد نواب مستغنی عن الالقاب برادرزاده راجه دومریه را که هنگام توجه بآشام در نواحی همین مقام بخدمت رسیده و بنابر فرموده ملازم رکاب نصرت انتساب بوده فرمود که بزودی رقعه عم خود را بیارد و چون بسبب کوفت ذات الصدر و اماس و خله زیر پستان چپ گاه گاهی نواب مستغنی عن القاب را ضیق النفس حادث می شد بعد روانه شدن از لکهو گر بدلالت جراه و لنده گوگر د مصعد تا یکهفته هر روز سه چهار ماشه تناول فرمود پس از ان بتجویز معالج فرنگی روزی چهار ماشه تریاق فاروق و روغن زیتون و روغن بادیان میل نمود بعد از ان از مضمون رای العلیل علیل غافل گشته برای خود تا یکهفته حجر الیهود خوردو هرچند حکیم کریما ازین دو اها استنکاف عظیم نموده بصریح و کنایت منع کرد مفید نیفتاد * قطعه *

قضا در دست پنج انگشت دارد * چو خواهد از یکی کامی برآرد *
دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش * یکی برلب نهد گوید که خاموش *

درین منزل ضیق النفس شدید و خفقان قوی طاری شده و اماس باشدت کرده دست راست و شکم نیز ورم کرد و عطش عظیم غالب گشت وگاه گاهی سعال نیز عارض

گردید احیانا قطره خونی با بلغم مد قوعه از سر فرظاهر می شد
و ذهن حکیم بحدوث قرحه شش و استسقای طبلی منتقل
گشت یازدهم شهر مذکور مادر و پسر مکردهیج متوفی ملازمت
نمودند چون مادر مکردهیج مصدر خدمات در ایام برسات چنانچه
سبق ذکر یافت شده بود بانعام دوشال و سه پارچه منسوج
بزر و ابریشم سرا فراز گشته مشمول انواع الطاف و اعطاف
گردید و پسر مکردهیج را که زیاده از دوازده مرحله از مراحل
سنین عمر طی نکرده بود خلعت زرین و کمر خنجر مرصع ثمین مرحمت
کرده بدست خود قشقه راجگی بر پیشانیش کشید و درهمان روز
مادر راجه دومریه که میان زمیندار ان ملک دکن کول که داخل
پیشکش شده از و عمده تری نیست نیز رسیده بکورنش
مفتخر گشت و یک زنجیر فیل مکنه کلان پیشکش کرده معروض
که چون پسرم بسبب اشتداد مرض قدرت بر حرکت
ندارد و از شرف ملازمت محروم گردید مشار الیها نیز
بانعام دوشال و سه پارچه ابریشمی مباهی شد اما چون از
عذر پسرش بوی غدری به مشام می رسید زیاده
توجه و التفاتی ندید درین منزل نوبتی آخرهای روزی انکه ابری
در میان آسمان و سحابی بر کنار افق ظاهر باشد صدای

مهیب مانند آواز رعد قوی از کوهستان بلند شد و بعد ازان
بی فاصله در زمین معسکر زلزله بشدت ظهور نمود که بی اختیار
جالس و قایم و متکی و نایم متحرک گشته اضطراب عظیم
در خلایق بهم رسیده و این حالت تا نیم گهری گهریالی ممتد گردید
سیزدهم رجب از کجلی کوچ شده موضع پاندو که مقابل
قصبه گواهتی آن روی آب واقع شده محل نزول گشت
محمد بیگ فوجدار گواهتی بملازمت رسیده معروض داشت که
هشتاد و چهار فیل در سرزمین درنگ کهیده شده و درون
محوطه که برای این کار ساخته ایم در آمده اند و مادر و پسر راجه
درنگ و مادر راجه دومریه باطاعت فوجدار کامروپ وظهور دولت
خواهی ماموره شده مرخص گشتند و مقرر شد که میر سید محمد دیوان
رعایای ملک بادشاهی را که در قید آشامی بوده اند و از ابتدای
در آمدن لشکر ظفر اثر بملک آشام تا این هنگام نجات یافته
بگواهتی رسیده و دیگر مردم آشامی را که همراه عساکر فیروزی
ماثر آمده اند در سرکار کامروپ علی قدر حالهم زمینی که مزروع
ساخته قوت خویش ازان حاصل نمایند قسمت کرده بدهد و برخی
از صناع و محترفه و توپچی را که لایق نوکری باشند در سرکار
بادشاهی بعنوان خاوفه داری نگاهدارد و بدله بهوکن را که در

یکی از سرکار ملک بنگاله پرگنه که سه هزار روپیه حاصل داشته باشد تنخواه دهد و میر سید محمد بجاموربه قیام نمود و چهاردهم ماه سطور امارت پناه دلیرخان از لکهو گر رسید و هشت زنجیر فیل از جمله تتمه افیال پیشکش حال که مقاهیرا رسال داشته بودند آورد و برای بقیه فیالان کسان خود گذاشت و رستیدخان که سابق از قبول فوجداری کامروپ امتناع نموده بود در ینولا که از او راق واقعه دربار عالم مدار ظاهر گشت که این معنی پسندیده درگاه ظل الهی نیفتاده موجب عتاب و خطاب گشته بفوجداری سرکار مزبور راضی گشت نواب مستغنی عن الالقاب فوجداری و لایت کامروپ را بخان مذکور تفویض نمود و جمعی دیگر از امرا و منصبداران و چهل کشتی جنگی و محمد بیگ نوکر سرکار خود را که قبل ازین در گواهتی فوجدار بود باچهار صد سوار و دو صد پیاده بهمراهی خان مشارالیه تعین نمود و بودن محمد بیگ را با جمیع نوکران خود و ده منزل کشتی جنگی دیگر در تهانه کجلی مقرر ساخت و محمد خلیل منصبدار را بخشی و واقعه نویس گردانید مجملا مهمات این صوب را باوجود غلبه امراض متضاده که اگر ثقل الم یکی از انها برا عظم جبال راسیات افتادی از اندکاک و انبساس بهباء

منشورا کشتی بصد بهزار تکلف مهیا ممکن انتظامی داده بست
وششم شهر رجب از مقام پاند و بکشتی نشسته و کوچ
برکوچ روانه گشت سلخ ماه مذکور به بری تله که سر راه ولایت
کوچ بهار است نزول فرمود و ارادو و سایر اهل لشکر نیز بعد از
پنج شش روز محاذی موضع مذکور رسیده از آب گذشتند
واسفند یار خان که همراه عسکر خان و راجه بهروز در سرحد
گهوره گهات وکوچ بهار نشسته بود آمده ملازمت نمود درینولا
حرارت مفرط عارض ذات والا صفات گشت و سعال
شدت کرده منجر بسل شد و با بلغم ستحرجه از سرفه خون
تیره محرق آمدن گرفت و در آخر بلغم بریم بتدیل یافت وچون
ضعف قوت گرفت قدرت برقیام نماند و غش طاری شدن
نمود حکیم ظهیر اردستانی از هوگلی بندر و حکیم میرزا محمد از
نواحی اکبر نگر و حکیم شفیعا از جهانگیر نگر حسب الطلب
رسیدند و بعد از ملاحظه نبض و شاهده احوال حضار مجلس
را بتصریحات و اشارات گفتند که ذخیره موجزی که کفایت
بدفع مرض کند در خزانه طبیعت نمانده سعی در شفا و تلاش
درنجات از قانون طبابت بیرون است مگر حکیم علی الاطلاق
از دارالشفای * واذا مرضت فهو یشفین * صحت دهد و مقدر

* وهو علي كل شي قدير * عمر دوباره تقدير كرده باشد وآن مستغنی عن الالقاب را اصلا میل بغذا نماند و اطبا بالحاح و اقراح شوربای خرچنگ مسا وصباح می خورانیدند وچون پس از چندروز از تناول آن نیز اباواستناع نمود حکیم ظهیر که بسبب همشهریت او باآن مستغنی عن الالقاب اطبای دیگر تبعیت قول و فعل او می نمودند غذا و دوای او را منحصر در شیربز ساخته صبح و شام یک پیاله ازان میدادومی گفت اگر در هاضمه وماسکه قوتی باقی باشد واین شیر هضم شود دلیل بر صحت خواهد بود والا اگر تشتت در طبیعت بهمرسد زود تر آن مستغنی عن الالقاب از الم مرض نجات یافته در شبستان عدم خواهد آسود آخر الامر شق ثانی که حکیم ظهیر گفته بود بظهور آمد و طرفه آنکه اگرچه مجموع حکما متفق بودند که درین داء علاج منحصر در فصد بود اما در تشخیص مرض اختلاف کثیر داشتند معتقد حکیم کریما خود آن بود که مذکور شد و حکیم ظهیر می گفت از ابتدا کوفت دق ذوبانی عارض شده و در آخر منجر بسل گشته و حکیم میرزا محمد می گفت استسقا و نفث الدم بهمرسید و حکیم شفیعا به استسقا و قرحه شش قایل بود وعوام و مردم آشام را گمان آن بود که راجه اشام بان زده یعنی سحر کرد

القصه نواب مستغنی عن الالقاب بعضی وصایا در باب اعتاق عبید و تغسیل و تکفین و ارسال عظام به نجف اشرف علی مشاکنه التحیة والسلام و وقف بودن جمیع متملکاتی که در ایران دارد به محمود بیگ بخشی بادشاهی که بشیوهٔ حق پرستی و راستی و صلاح و پرهیزگاری آراسته است فرمود و چون شدت بیماری و عدم قدرت بر سواری از توجه بجانب کوچ بهار مانع بود و از نزدیک ان ولایت گذشتن و بدون تسخیر بجهانگیرنگر رفتن را غیرت و حمیت رادع می گشت نواب مستغنی عن الالقاب در ابتدا محافه جهت خود ترتیب داده قصد آن داشت که هرگاه اندک خفتی در مرض و قوتی در مزاج بهم رسد در محافه نشسته بکوچ بهار روانه شود و چون روز بروز بل شب و روز مرض اشتداد و ازدیاد می پذیرفت مقرر نمود که امارت پناه دلیرخان با جمیع مردم بادشاهی و پانصد سوار از نوکران نوابی بدان مهم متوجه گردد و تا در آمدن امارت پناه بآن ولایت و تسخیر شهر کوچ بهار خود در همین موضع متمکن باشد و عسکرخان و راجه بهروز نیز همراه امارت پناه باشند و پس از دو روز تغیر این رای داده عسکرخان و راجه بهروز را طلب فرموده و بعد از رسیدن آن دو عزیز

اطبای صاحب تمیز معروض داشتند که چون هوای خضرپور بهتر از هوای بری تله است اگر بخضرپور تشریف ببرند امید آن هست که مرض رو بکمی نهد و طبیعت قوت گیرد نواب مستغنی عن الالقاب فرمودکه اکنون من در دست شما چون کودکی ام در جنگ قوابل وحوافظ هرچه بصلاح حال من اصوب دانید بعمل آرید و بتوجه جانب جهانگیرنگر سر رضا جنبانید و شب بست ششم شعبان عسکرخان را طلب فرمود و بهمه کوچ بهار نامزد کرده و اکثری از امرا و منصبداران بهراهی ان مذکور تعین نموده صبح همان شب در وقتی که آن مستغنی عن الالقاب را با چارپائی برداشته بکشتی درآوردند مرخص ساخت و سفینه مرکوبهٔ خود بلکه کشتی حیات خویش را جانب خضرپور رباب راند و بتاریخ دویم شهر رمضان سنه ثلث وسبعین والف ۱۰۷۳ بعد از ادای شهادتین وانچه از لوازم دین است نیم گهری از روز چهار شنبه مانده در دو کروهی خضرپور بالای کشتی منادی * والله یدعو الي دارالسلام * رالبیک اجابت گفته جان بجان افرین سپرد وسند ادای بهشت تاریخ رحلتش گشت * اللهم ارزقه شفاعة لنبي وآله واعف عنه الما ثم وزلاته * همان شب نعش

مخفوف برحمت کریم جرم بخش را بخضرپور آورده درعمارتی که بنا بر فرموده آن غفران پناه بعد از توجه بهم اشام احداث شده بود گذاشتند و روز دیگر امارت پناه دلیرخان و احتشامخان و دیگر اعزه حاضر شده بعد از تغسیل و تکفین در عمارت مذکور بان اندیشه که جسد شریفش را حسب الوصیه بنجف اشرف برند با مانت بخاک سپردند و همانروز که این سانحه روی داد دو کلمه بنواب بخشی الممالک محمد امین خان خالف الصدق ان مشمول رحمت یزدان مرقوم ساخته بداک چوکی روانه درگاه سلاطین پناه نمودند و احتشام خان بدستور سابق بضبط ملک و رای بهگوتیداس بانتظام مهام مال و سایر متصدیان اشغال بخدمات مرجوعه اشتغال نمودند با امارت پناه دلیرخان و سیادت و اقبال ایات میر عبد الله ۹۱ اهل حرم محترم نواب مغفرت ماب در خضرپور رحل اقامت افگنده منتظر قدوم دیگری نشستند * * شعر *

* جهان چون کمانخانهٔ بی دریست *
* که هر لحظه در قبضهٔ دیگریست *
* درین خانه رفتن ز تدبیر نیست *
* گرت بال بروا زجون تیر نیست *

وتلك الايام نداولها بين الناس ويبقي وجه ربك ذوالجلال
والاكرام وها انا اختمت الكلام * بايتين عن كلام الملك
العلام وقد شرعت بتاليفه رابع الصيام وفرغت من
ترتيبه عشرين شوال العظام وكان ذالك في
سنة ثلث وسبعين والف من هجرة خيرالانام
عليه واله الصلوة والسلام *

* تمام شد *

تاريخ ملک اشام
۱۲۶۵

بتاريخ يكم رجب المرجب سنه ابن كتاب در بلده كلكته محله
بيتهك خانه در مكان مشهور مدرسه قديم نمبر ۱۰۱
در چهاپه خانه آفتاب عالمتاب طبع شد *